



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



کافی شناسی



محمد حسن ریاضی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کافی شناسی

نویسنده:

محمد حسن ربانی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	کافی شناسی
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۰	فهرست مطالب
۱۳	پیش گفتار
۱۷	فصل اول: زیست نامه
۱۷	مقدمه
۱۸	محل تولد کلینی
۲۰	القاب کلینی
۲۰	۱ - رازی
۲۱	۲ - بغدادی
۲۲	۳ - ثقه الاسلام
۲۲	معاصر بودن کلینی با امام زمان خود
۲۳	مقبره کلینی
۲۴	کلینی نخستین تدوینگر حدیث
۲۶	انگیزه نگارش کافی
۲۷	ستایش کلینی
۲۹	کتاب شناسی کلینی
۲۹	چاپ های مختلف کافی
۳۰	شرح های کافی
۳۲	ستایش کافی
۳۳	نظم کافی
۳۴	ویژگی ها و امتیازات کافی

۳۶	اعتبار روایات کافی
۴۱	تعداد احادیث کافی
۴۶	فصل دوم: بررسی قاعدهٔ تقدیم کافی بر سایر کتاب‌ها
۴۶	اضبطیت بودن کافی و نقش آن در فقه
۴۸	خاستگاه بحث اضبطیت
۵۳	مرجحیت اضبطیت کافی
۵۳	مفهوم اضبطیت
۵۶	پیشینهٔ کاربرد اضبطیت
۵۷	مخالفان اضبطیت کافی
۵۷	کاربرد اضبطیت
۵۹	سخنان علما دربارهٔ اضبطیت کافی
۵۹	اشاره
۶۱	حدیث اول
۶۳	حدیث دوم
۶۵	حدیث سوم
۶۶	موارد استثنا از قاعدهٔ اضبطیت کافی
۶۶	اشاره
۶۶	۱ - وجود شهرت بر طبق روایت تهذیب الاحکام
۷۰	۲ - مخالفت نسخهٔ کافی با ادبیات عرب
۷۱	مخالفت نسخهٔ کافی با دلیل قاطع
۷۳	۴ - وجود اضطراب در نسخهٔ کافی
۷۷	۵ - وجود خلط در نسخهٔ کافی
۸۰	۶ - ضعف سند کافی و اعتبار روایت دیگر
۹۰	۷ - وجود اجماع بر طبق روایت تهذیب الاحکام
۹۴	اضبطیت و تقطیع
۱۰۴	فصل سوم: قطع در اسناد کافی (بررسی روایات محمد بن اسماعیل)

- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۴ الف) امتیازات کتاب کافی
- ۱۰۷ ب) بررسی رجال ابن داود
- ۱۰۸ ج) بررسی خلاصه الاقوال
- ۱۱۰ د) ابن داود حلی و شیخ کلینی
- ۱۱۲ ه) - معنای تدلیس
- ۱۱۳ بررسی روایت کلینی از محمد بن اسماعیل
- ۱۱۹ محمد بن اسماعیل کیست؟
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۲۱ ۱ - نظر ابن داود حلی و پیروانش
- ۱۲۳ ۲ - نظر شیخ بهایی و اردبیلی
- ۱۳۱ ۳ - نظر خواجه‌بوی، علامه مجلسی و بیشتر علما
- ۱۴۰ خلاصه سخن
- ۱۴۱ بررسی چند روایت
- ۱۴۶ فصل چهارم: تعلیق و رفع در اسناد کافی
- ۱۶۰ کتاب نامه
- ۱۸۹ درباره مرکز

سرشناسه: ربانی، محمد حسن، 1343-

عنوان قراردادی: الکافی. اصول. شرح

عنوان و نام پدید آور: کافی شناسی / محمد حسن ربانی.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1394.

مشخصات ظاهری: 167ص.

شابک: 67000 ریال: 1-0005-06-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا.

موضوع: کلینی، محمد بن یعقوب - 329ق. . الکافی -- نقد و تفسیر

Koleyni, Mohammad ibn ya'qub . Al. kafi -- Criticism and interpretation: موضوع

موضوع: احادیث شیعه -- قرن 4ق. -- نقد و تفسیر

.Hadith (Shiites) -- Texts -- 10th century -- Criticism, interpretation, etc: موضوع

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: 8 ک/ BP129/ ک 220214 1394

رده بندی دیویی: 297/212

شماره کتابشناسی ملی: 3830669

ص: 1

اشاره

كافى شناسى

محمد حسن ربانى

ص: 2

فهرست مطالب

پیش گفتار 5

فصل اول: زیست نامه 9

مقدمه 9

محل تولد کلینی 10

القاب کلینی 12

معاصر بودن کلینی با امام زمان خود 14

مقبره کلینی 15

کلینی نخستین تدوینگر حدیث 16

انگیزه نگارش کافی 18

ستایش کلینی 19

کتاب شناسی کلینی 21

چاپ های مختلف کافی 21

شرح های کافی 22

ستایش کافی 24

نظم کافی 25

ویژگی ها و امتیازات کافی 26

اعتبار روایات کافی 28

تعداد احادیث کافی 33

فصل دوم: بررسی قاعده تقدیم کافی بر سایر کتاب ها 37

اضبیطیت بودن کافی و نقش آن در فقه 37

خاستگاه بحث اضطبیت 39

مرجحیت اضطبیت کافی 44

مفهوم اضطبیت 44

پیشینه کاربرد اضطبیت 47

مخالفان اضطبیت کافی 48

کاربرد اضطبیت 48

ص: 3

سخنان علما درباره اضطیبت کافی 50

حدیث اول 52

حدیث دوم 54

حدیث سوم 56

موارد استثنا از قاعده اضطیبت کافی 57

اضطیبت و تقطیع 85

فصل سوم: قطع در اسناد کافی (بررسی روایات محمد بن اسماعیل) 95

الف) امتیازات کتاب کافی 95

ب) بررسی رجال ابن داود 98

ج) بررسی خلاصه الاقوال 99

د) ابن داود حلی و شیخ کلینی 101

هـ -) معنای تدلیس 103

بررسی روایت کلینی از محمد بن اسماعیل 104

محمد بن اسماعیل کیست؟ 110

خلاصه سخن 131

بررسی چند روایت 132

فصل چهارم: تعلیق و رفع در اسناد کافی 137

کتاب نامه 151

ص: 4

کتاب شریف کافی تألیف ابوجعفر اول محمد بن یعقوب کلینی (م 328 ق) مهم‌ترین کتاب حدیثی شیعه است که میراث‌گران قدر و گنجینه‌های گران‌بهای سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را در خود جای داده است. این کتاب به همراه سه کتاب دیگر حدیثی، یعنی کتاب من لا یحضره الفقیه تألیف ابوجعفر ثانی محمد بن علی بن بابویه قمی (م 381 ق) و کتاب‌های تهذیب الاحکام و استبصار از ابوجعفر ثالث محمد بن حسن طوسی (م 460 ق)، جوامع چهارگانه حدیثی شیعه را تشکیل می‌دهند. مؤلفان این جوامع، علاوه بر این که کنیه واحدی دارند، هم‌نام نیز هستند و «محمدین ثلاثه اول» خوانده می‌شوند، در مقابل «محمدین ثلاثه متأخره» یعنی:

1 - علامه محدث محمد بن حسن حرّ عاملی (م 1104 ق) صاحب کتاب شریف و بی نظیر وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه؛

2 - علامه محمد باقر مجلسی (م 1111 ق) صاحب کتاب بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار؛

3 - علامه محمد محسن فیض کاشانی (م 1091 ق) صاحب کتاب وافی.

کتاب‌های کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب الاحکام و استبصار را «جوامع روایی متقدمه» می‌نامند و کتاب‌های وسائل الشیعه، بحار الانوار و وافی را «جوامع روایی متأخره». مؤلفان جوامع روایی متقدمه را «مشایخ ثلاثه» نیز می‌خوانند؛ یعنی هرگاه در کتاب‌های روایی و فقهی گفته شود این حدیث را محمدین ثلاثه یا مشایخ ثلاثه روایت

کرده اند، مراد همان سه تن است که از آن ها یاد کردیم.

البته هرگاه در کتاب های فقهی بگویند این فتوا را مشایخ ثلاثه و اتباع آن ها داده اند، مراد سه تن از فقیهان متقدم شیعه است:

1 - ابوجعفر محمد بن حسن طوسی صاحب کتاب های نهایی، خلاف، و مبسوط در فقه؛

2 - ابوعبدالله محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید (م 413 ق) استاد شیخ طوسی و صاحب کتاب مقنعه؛

3 - سید مرتضی علم الهدی (م 436 ق) صاحب کتاب انتصار.

علاوه بر دو کاربرد بالا، این اصطلاح استعمال دیگری نیز دارد، چنان که اگر بگویند مشایخ ثلاثه فلان راوی را توثیق کرده اند، مراد سه تن از مشایخ برجسته علم رجال است:

1 - ابوجعفر محمد بن حسن طوسی؛

2 - ابو عمرو و احمد بن علی نجاشی (م 450 ق) صاحب کتاب فهرست معروف به رجال نجاشی؛

3 - محمد بن عمر کشی صاحب رجال کشی.

افزون بر این، گاهی می بینیم که در کتاب های رجال و فقه می گویند مشایخ ثلاثه از فلان راوی روایت کرده اند و نقل مشایخ ثلاثه از او موجب وثاقت راوی می شود. در این صورت، مراد از مشایخ ثلاثه، محمد بن ابی عمیر (م 217 ق)، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی (م 221 ق) و صفوان بن یحیی (م 210 ق) است.

کتاب کافی از زمان تألیف آن تاکنون مورد توجه علما و دانشمندان شیعه بوده و درباره آن، کتاب های مستقلی نوشته شده است. در سال های اخیر، کتاب های جدیدی درباره کافی منتشر شده که از آن جمله است:

1 - الکلینی البغدادی و کتابه الکافی، تألیف هاشم ثامر عمیدی.

2 - الدفاع عن الکافی، از همان مؤلف که در دو جلد است و در آن به اشکالاتی که بر

پاره ای از احادیث کافی وارد شده، پاسخ داده شده است، مانند اشکال بر احادیث امام مهدی علیه السلام، احادیث بداء، احادیث تقیّه و احادیثی که در تأویل پاره ای از آیات قرآن بیان گردیده، اما از آن ها تحریف قرآن برداشت شده است.

3 - بین الكلینی و خصومه (موقف محمد ابوزهره من الكلینی)، رساله ای موجز از عبدالرسول الغفار که در جواب ابوزهره - که کلینی را طرفدار تحریف قرآن دانسته - نوشته شده است.

به هرحال، درباره کلینی و دیگر صاحبان جوامع روایی نوشته های گوناگونی وجود دارد؛ اما درباره شناخت کتاب های آنان و روش آن ها در تألیف، آثار زیادی به نگارش درنیامده، در حالی که این کار در بین اهل تسنن بسیار رایج است. از این رو، این جانب تصمیم گرفتم مقالات زیر را درباره کتاب کافی و مؤلف آن به رشته تحریر درآورم:

1 - زیست نامه کلینی؛

2 - تقدیم کافی بر سایر جوامع روایی؛

3 - تعیین محمد بن اسماعیل در سلسله اسناد کافی؛

4 - قطع و رفع در اسناد کافی.

این مقالات ساختار کتاب حاضر را تشکیل می دهند. البته مقاله ای نیز به عربی درباره «عده» کلینی نوشته شده که در این کتاب نیامده است.

وعلى الله التكلان

محمد حسن ربانی

ص: 7

ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی، معروف به «ثقه الاسلام»، از نام آورترین و برجسته ترین محدثان شیعه شمرده می شود. (1) اگر چه بعضی از محدثان از نظر کثرت تألیفات بر او برتری دارند، امتیازات گوناگون وی باعث شهرت بسیار او گشته است. کلینی از نظر زمانی در زمره قدما یا متقدمان فقها به حساب می آید. ترتیب زمانی فقیهان شیعه در کتب فقهی، از آغاز عصر غیبت صغری تا دوره ظهور فقیهان حلّه، یعنی نجم الدین جعفر بن حسن معروف به محقق حلّی (م 675 ق) و یوسف بن مطهر معروف به علامه حلّی (م 726 ق)، بر اساس متقدمین در مقابل متأخرین و متأخری المتأخرین

ص: 9

1- . برای آگاهی از شرح زندگانی او، ر. ک: مفاخر اسلام، ج 3، ص 19؛ روضات الجنات، ج 2، ص 114؛ التنقیح الرائع، ج 1، ص 11؛ المهذب البارع، ج 2، ص 75؛ اعیان الشیعه، ج 10، ص 99؛ رجال النجاشی، ص 268؛ الفهرست، ص 161؛ رجال الطوسی، ص 495؛ الكامل فی التاریخ، ج 8، ص 364؛ روضات الجنّات، ج 6، ص 116؛ ضحی الاسلام، ج 3، ص 267؛ الفوائد الرجالیه، ج 3، ص 325؛ الكلینی و کتابه الکافی، ص 68؛ مجمع الرجال، ج 6، ص 73؛ تأسیس الشیعه، ص 288؛ سیر اعلام النبلاء، ج 15، ص 280؛ الوافی بالوفیات، ج 5، ص 226؛ لسان المیزان، ج 5، ص 433؛ ریاض العلماء، ج 5، ص 199؛ تنقیح المقال، ج 3، ص 200؛ قاموس الرجال، ج 8، ص 437؛ معجم رجال الحدیث، ج 18، ص 50؛ الاعلام، ج 7، ص 145؛ کلیات فی علم الرجال، ص 352؛ معجم المؤلفین، ج 12، ص 116؛ خلاصه الاقوال، ص 145؛ رجال ابن داود، ص 341؛ طبقات المؤلفین (سبحانی)، ج 4، ص 478؛ سفینه البحار، ج 2، ص 494؛ الکنی و الالقاب، ج 3، ص 98.

بعضی از فقیهان شیعه، هم در فقه و فتوا شهرت داشته اند و هم در نقل حدیث، اما با این حال، در یکی از این دوزمینہ شهرت بیشتری یافته اند. برای نمونه، شیخ طوسی و شیخ مفید در فقه و فتوا مشهورترند و شیخ کلینی و شیخ صدوق در حدیث. بر همین اساس است که شیخ مرتضی انصاری (م 1281 ق) در اوایل کتاب مکاسب می گوید:

عدم جواز خرید و فروش سگ گله از احادیثی که جواز را منحصر در سگ صید می دانند، استنباط می شود. این احادیث در میان محدثان، مانند کلینی و صدوقان و پیشینیان آن ها، و نیز در میان اهل فتوا، مانند مفید و قاضی و ابن زهره و ابن سعید و محقق، مشهور است. (1)

همان طور که ملاحظه می شود، شیخ کلینی و صدوقان، (2) یعنی علی بن بابویه قمی (م 329 ق) و فرزندش محمد بن علی بابویه قمی (م 381 ق)، در زمره محدثان به شمار آمده اند، حال آن که پدر شیخ صدوق اهل فتوا بوده و خود صدوق نیز در مقدمه من لایحضره الفقیه می گوید: «روایاتی را گرد آورده ام که برطبق آن ها فتوا می دهم». (3)

بنابراین، در عین آن که کلینی و صدوقان اهل فتوا بوده اند، در حدیث، مشهورترند.

محل تولد کلینی

کلینی منسوب به «کلین» بر وزن قریش است. (4) محمد بن یعقوب فیروزآبادی (م 729-817 ق) در القاموس المحيط این کلمه را بر وزن «امیر» ضبط کرده که اشتباه

ص: 10

-
- 1- . کتاب مکاسب، ج 1، ص 54 و 55.
 - 2- . برای آگاهی از القاب علما و فقها ر. ک: التنقیح الرائع، ج 1، ص 10؛ المذهب البارع، ج 1، ص 74.
 - 3- . من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 3.
 - 4- . مفاخر اسلام، ج 3، ص 19؛ معجم البلدان، ج 5، ص 303؛ نیز ر. ک: الکافی، مقدمه، ج 1، ص 9-10؛ لسان المیزان، ج 5، ص 433؛ تنقیح المقال، ج 2، ص 48؛ ایضاح الاشتباه، ص 221؛ منتهی المقال، ج 5، ص 50؛ الانساب، ج 5، ص 91.

است. او هم چنین گفته: «کلین کأمیر قریه بالری منها محمد بن یعقوب الکلینی من فقهاء الشیعه».(1)

مرحوم محمد باقر خوانساری به نقل از شیخ حرّ عاملی در این باره فرموده: «دوقریه است: کلین و کلین، و کلینی از قریه دوم است و «اهل البیت ادری بما فی البیت» و یا بنا بر مَثَل دیگر «اهل مکة أعرف بشعبها»(2). تسامحات فیروزآبادی در قاموس کم نیست، تاجایی که الجاسوس در نقد آن نوشته شده است.

کلین بر وزن «قریش»، نام قریه ای در 38 کیلومتری جنوب غربی شهر ری است(3) که حدود پنج کیلومتر با جاده فاصله دارد. خاندان کلینی از این قریه برخاسته اند و اهل دانش و معرفت بوده اند. از شاخه های این شجره طوبی، «عَلان» دایی کلینی است. اگر چه زوایای زندگی او در هاله ای از ابهام قرار دارد و در کتاب های رجال به روشنی به جرح و تعدیل یا توثیق او نپرداخته اند، ولی او از مشایخ کلینی است. مرحوم کلینی از عَلان روایت می کند و او در زمرة «عده» کلینی است. مراد از «عده» مشایخ متعددی است که کلینی در اسناد خود، نام آن ها را برای تلخیص، با رمز «عده» بیان کرده است.

این اصطلاح همواره مورد توجه علمای رجال بوده است(4) و از جمله حجه الاسلام محمدباقر شفتی (م 1260 ق)،(5) علامه سید محسن امین جبل عاملی(6) و محدث نامور میرزا حسین نوری (م 1320 ق)(7) به شرح راویان «عده» پرداخته اند. مرحوم کلینی در این باره فرموده است: «کل ما ذکرته فی کتابی المشار الیه عده من اصحابنا عن سهل بن 6.

ص: 11

1- . القاموس المحيط، ج 4، ص 373.

2- . روضات الجنات، ج 6، ص 108.

3- . معجم البلدان، ج 4، ص 303.

4- . وسائل الشیعه، ج 20، ص 34؛ خلاصه الاقوال، ص 271؛ جامع الرواه، ج 2، ص 465؛ منتقى الجمان، ج 1، ص 9.

5- . الرسائل الرجالیه، ص 494.

6- . البحر الزخار، ج 2، ص 118.

7- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 516.

زیاد، فهم علی بن محمد بن علان(1) و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی، انتهی». (2).

نجاشی علان کلینی را توثیق کرده(3) و محقق اردبیلی(4) و مولی مصطفی تفرشی(5) نیز او را ستوده اند. کنیه او ابوالحسن است و نجاشی وی را چنین توثیق کرده: «ثقه عین». (6).

محمد بن عقیل کلینی رازی نیز از قریه کلین است. (7) در کتاب های رجال از او یاد نشده، ولی او در زمرة «عده» ای است که کلینی از طریق آن ها از سهل بن زیاد روایت می کند. کسانی که این مبنا را پذیرفته اند که مشایخ کلینی و شیخ و نجاشی موثق اند و احتیاج به توثیق ندارند، او را بر پایه همین مبنا ستوده اند.

القاب کلینی

1- رازی

از آن جا که منسوب به ری «رازی» نامیده می شود، و کلین از قریه های ری است، ابوجعفر محمد بن یعقوب را «رازی» نیز می خوانند. در ادبیات عرب، قاعده کلی آن است که برای ساختن منسوب، بدون هیچ تغییری «یاء» به آخر کلمه افزوده می شود، ولی پاره ای از واژه ها وجود دارند که هنگام اضافه شدن «یاء» نسبت، تغییرات یا اضافاتی در آن ها ایجاد می شود؛ مانند واژه های «روح»، «رب» و «ری» که پس از افزودن «یاء» نسبت به آن ها، تبدیل به «روحانی» (هرچند «روحی» نیز گفته شده است)، «ربانی» و «رازی»

ص: 12

-
- 1- . همان، ص 504؛ رجال النجاشی، ص 260 و 261؛ منتهی المقال، ج 5، ص 50؛ خلاصه الاقوال، ص 47 و 110.
 - 2- . وسائل الشیعه، ج 20، ص 34.
 - 3- . رجال النجاشی، ص 261؛ نیز ر. ک: ایضاح الاشتباه، ص 221 و 400؛ الوجیزه، ص 263؛ منتهی المقال، ج 5، ص 50.
 - 4- . جامع الرواه، ج 1، ص 596.
 - 5- . نقد الرجال، ج 3، ص 291 و ج 5، ص 292.
 - 6- . رجال النجاشی، ص 260 و 682.
 - 7- . نقد الرجال، ج 4، ص 267. خلاصه الاقوال، ص 272.

می شوند. (1) علمای صرف و لغت، بسیاری از این موارد را برشمرده اند. (2)

2 - بغدادی

در عصر کلینی، محدثان نام آوری در ری و قم به سر می بردند و کلینی رشد و نمو علمی خویش را در این شهر به کمال رساند، اما در سال های آخر عمر، برای معرفی کتاب خود و تحدیث آن به بغداد سفر کرد؛ زیرا در آن روزگار بغداد وجهه علمی دیگری داشت و مرکز علمی جهان اسلام به شمار می رفت. وجود شخصیت های برجسته علمی و مراکز کارآمد آموزشی باعث شده بود دانش پژوهان از گوشه و کنار جهان اسلام خود را به بغداد برسانند تا از مراکز علمی آن خوشه برچینند.

در این شهر، نه تنها عالمان بزرگ اهل سنت، بلکه علما و شخصیت های برجسته شیعه نیز اقامت داشتند. کرخه بغداد، محله شیعه نشین این شهر بود. شیخ مفید، سید مرتضی معروف به علم الهدی، سید رضی گردآورنده نهج البلاغه (م 445 ق) و ابوالعباس احمد بن علی نجاشی از جمله ستارگان فروزانی هستند که از بغداد ظهور کرده اند. کتاب خانه سید مرتضی که بالغ بر هشتاد هزار جلد کتاب داشت، در این شهر بود. ستارگان خراسان و طوس نظیر محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ الطائفه و امام محمد غزالی طوسی (م 505 ق) شخصیت هایی هستند که از طوس هجرت کرده، در بغداد رحل اقامت افکندند و به مراتب والایی از علم و عمل دست یافتند.

تاریخ بغداد که نگاشته خطیب بغدادی است، فعالیت های علمی این شهر را در آن روزگاران به خوبی نشان می دهد.

ص: 13

1- المنجد، ص «س»؛ تاج العروس، ج 38، ص 200.

2- مجالس المؤمنین، ج 1، ص 92؛ شرح شافیه، ج 3، ص 84.

بزرگان فقه و رجال و حدیث اتفاق نظر دارند که «ثقه الاسلام» لقب ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی است. (1) یکی از دوستان تعریف می کرد که روزی بر مرحوم آیه الله علمی اردبیلی که از فقیهان گران قدر بود، وارد شدم. فرزندش در معرفی من گفت: «ایشان ثقه الاسلام... هستند». آن بزرگوار فرمود: «نگوید ثقه الاسلام؛ این لقب، مختص شیخ ما محمد بن یعقوب کلینی است».

شاید اولین کسی که به شرح القاب علمی پرداخت، فقیه برجسته شیعه جعفر بن حسن حلی هذلی معروف به محقق حلی بود. او در ابتدای کتاب المعتمد پاره ای از اصلاحات به کار رفته در کتاب خود را بیان کرده و متذکر شده که مثلاً مراد از لقب «شیخ» به طور مطلق، محمد بن حسن طوسی است. (2) بعدها فاضل مقداد سیوری (م 826 ق) نیز در مقدمه التنقیح الرائع و احمد بن فهد حلی (م 845 ق) در مقدمه المذهب البارع این اصطلاحات را شرح دادند.

معاصر بودن کلینی با امام زمان خود

اگرچه درباره تاریخ تولد مرحوم کلینی اطلاعات چندان روشنی در دست نیست و سرتاسر زندگی او را هاله ای از ابهام فراگرفته است، ولی قراین روشنی وجود دارد که نشان می دهد او در عصر حیات برخی از امامان شیعه می زیسته است؛ هرچند نمی توان به طور قاطع ادعا کرد که بین کلینی و امامان شیعه ملاقاتی صورت گرفته است. به احتمال قوی، او در سال 328 ق (3) یا 329 ق (4) جهان فانی را وداع گفته است.

ص: 14

-
- 1- . المذهب البارع، ج 1، ص 75؛ التنقیح، ج 1، ص 10؛ روضات الجنات، ج 2، ص 114؛ مفاخر اسلام، ج 3، ص 20.
 - 2- . المعتمد، ج 1، ص 32.
 - 3- . الفهرست، ص 161.
 - 4- . رجال النجاشی، ص 268؛ رجال الطوسی، ص 495.

چنان که در منابع تاریخی آمده، امام عسگری علیه السلام در هشتم ربیع الآخر سال 232 ق پای بر دیدگان خاک نشینان گذاشته و در هشتم ربیع الاول سال 260 ق به شهادت رسیده است. (1) بنابراین، احتمال دارد تولد مرحوم کلینی در عصر امام عسگری علیه السلام بوده و او با نمایندگان امام زمان عجل الله فرجه نیز معاصر بوده است. با این حال، هیچ گونه تقریر و یا نقل حدیثی از آن ها در کافی وجود ندارد. (2)

مقبره کلینی

ابوالعباس احمد بن علی نجاشی که در سال 450 ق در بغداد دنیای فانی را ترک گفت، از دانشمندان برجسته و بسیار دقیق علم رجال می باشد و سخن او در توثیق و جرح راویان، نافذ است. همان گونه که کلینی اضبط محدثان به شمار رفته است، نجاشی اضبط رجالیان است. بیشتر فقها سخن نجاشی را بر سخن دیگران مقدم می دارند، (3) همان گونه که حدیث مرحوم کلینی را بر حدیث دیگران و نقل او را بر نقل دیگران - مانند تهذیب و من لایحضره الفقیه - مقدم می شمارند.

نجاشی شاید اولین کسی باشد که در کتاب خود، سخنان اهل فن را درباره کلینی ذکر کرده است. (4) شیخ طوسی در فهرست خود نوشته است:

کلینی در مقبره خود در باب الکوفه بغداد، در جانب غربی به خاک سپرده شده است. ابن عبدون که از اساتید فن رجال و از مشایخ نجاشی شمرده می شود و در سال 423 ق فوت کرده است، قبر کلینی را به خوبی می شناخته و گفته است: «من قبر او را در جاده طایی دیده ام که لوحی داشت و بر روی آن، نام او و پدرش نقش شده بود». (5)

ص: 15

-
- 1- . الارشاد، ج 2، ص 311؛ ائمتنا، ج 2، ص 262.
 - 2- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 533؛ تاریخ عمومی حدیث، ص 360؛ کلیات فی علم الرجال، ص 366.
 - 3- . الرواشح السماویه، ص 104؛ مفاتیح الاصول، ص 397؛ قوانین الاصول، ص 475؛ الفصول الغریبه، ص 303.
 - 4- . رجال النجاشی، ص 377؛ نقد الرجال، ج 4، ص 352.
 - 5- . الفهرست، ص 135.

اکنون قبر کلینی در جانب غربی دجله، نزد باب جسر عتیق (جسر مأمون) واقع شده است. اگر از سمت مشرق عبور کنیم و به طرف محله کرخ بغداد برویم، مقبره کلینی در سمت چپ واقع می شود. شیعیان سالیان طولانی است که به زیارت این مقبره می روند و اهل سنت نیز به او احترام می گذارند. این شیوه دیرپای گذشتگان، ما را به احترام کردن این مکان واداشته است؛ اگر چه به طور قطعی ثابت نشده که کلینی در آن جا دفن شده باشد. (1)

مرحوم محمدتقی مجلسی درباره مقبره او می گوید:

مقبره کلینی در مولوی خانه «تکیه مولویه» بغداد قرار دارد و او به «شیخ المشایخ» معروف است. عامه و خاصه آن را زیارت می کنند. خود نیز از برخی شیعیان شنیدم که می گفتند آن جا مقبره کلینی است؛ پس به زیارت آن نایل شدم. (2)

کلینی نخستین تدوینگر حدیث

تا عصر مرحوم کلینی، یعنی تا حدود سال 300 ق، منابع احادیث امامیه منحصر در «اصول چهارصدگانه حدیثی» بود. «اصل» به جزوه ای اطلاق می شد که روایات معصومین در آن ها بلاواسطه ضبط شده بود. (3) این اصول از دوران امیرالمؤمنین تا عصر امام عسکری علیهما السلام و بیشتر در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام گردآوری شده بود. در روزگار امام باقر و امام صادق علیهما السلام که آن را باید دوره طلایی حدیث نگاری در شیعه نامید، شمار اصول حدیثی بسی بیش از این تعداد بوده است، ولی برجسته ترین آن ها همان چهارصد اصل است. در میان فقها و محدثان، معروف است که تعداد اصول حدیثی

ص: 16

-
- 1- . منتهی المقال، ج 6، ص 235؛ رجال النجاشی، ص 377؛ لؤلؤه البحرين، ص 392؛ الفوائد الرجالیه، ج 3، ص 334؛ الکافی، ج 1، ص 40-42، مقدمه.
 - 2- . الکافی، ج 1، ص 41.
 - 3- . قاموس الرجال، ج 1، ص 65؛ الذریعه، ج 2، ص 129.

همان چهارصدتا بوده است و این مطلب را به شیخ مفید نیز نسبت می دهند، ولی این عدد دقیق نیست. (1) نجاشی بر آن است تا در فهرست خود، این اصول را ثبت و ضبط کند و از این رو، از راویانی که صاحب اصل نبوده اند، کمتر سخن به میان آورده یا اصلاً یاد نکرده است.

مرحوم کلینی ابتکار جدیدی از خود نشان داد و در ظرف بیست سال به تدوین و دسته بندی احادیثی پرداخت که در اصول چهارصدگانه آمده بود. (2) هر اصلی در موضوعی خاص یا در موضوعات گوناگون بود. او احادیث اصول را گلچین و دسته بندی موضوعی کرد و به سلیقه خود در ابواب مختلفی قرار داد. عجله نکردن و دقت فراوان او در ضبط احادیث باعث شد که او را ضبط محدثان و کتاب او را ضبط اصول بنامند.

روش شیخ کلینی مورد پسند علمای دیگر نیز قرار گرفت و پس از او شیخ صدوق و شیخ طوسی نیز دامن همت به کمر زدند و سه مجموعه روایی گران سنگ تألیف کردند. عرضه این چهار کتاب باعث شد که اصول چهارصدگانه روایی دیگر مورد توجه فقها و علما قرار نگیرد و کم کم از بین برود. البته آتش سوزی های بغداد، به ویژه آتش گرفتن کتاب خانه شیخ طوسی در سال 448 ق نیز مزید بر علت شد و باعث نابودی بسیاری از اصول یاد شده گردید. در عین حال، این امر موجب نشد که دیگر کسی به اصول مراجعه نکند، چنان که محمد بن ادریس حلی (م 598 ق) در خاتمه کتاب سرائر که 6.

ص: 17

-
- 1- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 770؛ المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ج 1، ص 48؛ الذریعه، ج 2، ص 129؛ پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 175؛ تاریخ عمومی حدیث، ص 256؛ دانش درایه الحدیث، ص 271؛ درایه الحدیث، ص 26؛ منتهی المقال، ج 1، ص 70؛ الفوائد الرجالیه، ص 33؛ معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 78؛ بهجه الآمال، ج 1، ص 184؛ عوائد الایام، ص 593؛ کلیات فی علم الرجال، ص 475؛ نهایه الدرایه، ص 529؛ تعلیقه منهج المقال، ص 7؛ کشف الاستار، ج 1، ص 7؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 2، ص 533؛ مقباس الهدایه، ج 2، ص 30؛ المعبر، ج 1، ص 26؛ ذکری الشیعه، ص 6؛ المناقب، ج 1، ص 247؛ دائره المعارف تشیع، ج 2، ص 242؛ تاریخ حدیث شیعه، ص 169.
 - 2- . علم الحدیث (قربانی)، ص 258؛ تاریخ عمومی حدیث، ص 356.

«مستطرفات» نام دارد، از این اصول نقل کرده (1) و این خود دلیل بر آن است که اصول روایی تا عصر او موجود بوده است. هم چنین محقق حلی در مقدمه‌المعتبر به پاره ای از این اصول اشاره می کند. (2) علامه محمدباقر مجلسی نیز در بحار الانوار از اصل زید نرسی و زید زراد (3) نقل می کند. (4) برخی از این اصول هم اکنون به چاپ رسیده است.

انگیزه نگارش کافی

کلینی خود در مقدمه کتابش به انگیزه ای که باعث شد کافی را تألیف کند، اشاره کرده است.

گویا یکی از شیعیان به او نامه ای نوشته یا پیغام داده است که مردم روزگار دانش را رها کرده اند و در ورطه جهل و نادانی غوطه می خورند. اینان نام خود را مسلمان نهاده اند، ولی از حقایق اسلام و احکام آن خبری ندارند و تنها از روی تقلید از نیاکان گذشته، اعمالی را به نام دین انجام می دهند و در این امور بسیار مهم به عقل خود تکیه می کنند. آیا چنین کاری رواست؟

شیخ کلینی با استناد به آیات شریفه و احادیث می گوید که چون خدای تعالی بر انسان ممت نهاده و به او عقل و هوش سرشار و استعداد رشد عطا فرموده، انسان لیاقت یافته است که خداوند پیامبران خود را برای هدایتش بفرستد و کتاب های آسمانی خود را که تبیین کننده ثواب و عقاب است، برایش نازل فرماید. خدای متعال ثواب را به کسی می دهد که اوامرش را گردن نهد و نواهی را فرو گذارد. او از مردم خواسته تا از روی بصیرت گام بردارند و عمل کنند، نه آن که بر گمان های سست و واهی و تقلیدهای کورکورانه تکیه

ص: 18

1- . السرائر، ج 1، ص 547.

2- .المعتبر، ج 1، ص 26.

3- . برای آشنایی با شرح حال این دو تن، ر. ک: خاتمه مستدرک الوسائل، ج 1، ص 45 و 62؛ اصول علم الرجال، ص 332.

4- . بحار الانوار، ج 66، ص 502؛ نیز ر. ک: الطهاره (امام خمینی)، ج 3، ص 243؛ الفوائد الرجالیه، ج 2، ص 360.

نمایند.

مرحوم کلینی می گوید:

از من تقاضا کردی کتابی تدوین کنم که در برگیرنده تمام شاخه های علوم دینی... و برگرفته از گفتارهای ائمه علیهم السلام و سنت های استوار باشد.... خدای تعالی را شکرگزارم که مقدمات تدوین چنین کتابی را فراهم آورد. امیدوارم همان گونه باشد که تو خواستی. (1)

ثقه الاسلام کلینی با تلاشی پیگیر و مداوم و با صرف بیست سال از عمر خویش موفق شد کتاب شریف کافی را بنگارد. کافی در سه بخش اصول، فروع و روضه تدوین شده است. (2)

ستایش کلینی

کسانی که پس از مرحوم کلینی پا به عرصه حدیث، فقه و دیگر علوم اسلامی گذاشته اند، کلینی را ستوده اند. در این جا به سخن برخی از آنان اشاره می شود:

1 - ابوالعباس احمد بن علی نجاشی درباره کلینی می نگارد: «او در زمان خود، شیخ و پیشوای شیعه در ری بوده و حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و فراتر از همه مورد اعتماد است». (3)

2 - علی بن طاووس حلی (م 664 ق) می گوید: «وثاقت و امانت شیخ کلینی مورد اتفاق همگان است». (4)

ص: 19

-
- 1- . الکافی، ج 1، ص 5-9؛ نیز ر. ک: تاریخ عمومی حدیث، ص 361؛ المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ج 1، ص 63.
 - 2- . الذریعه، ج 11، ص 302؛ الکلینی و الکافی، ص 408؛ المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ج 1، ص 65؛ گزیده کافی، ج 1، ص 21.
 - 3- . رجال النجاشی، ص 377؛ منتهی المقال، ج 6، ص 235؛ نقد الرجال، ج 4، ص 352؛ کلیات فی علم الرجال، ص 362.
 - 4- . کشف المحجبه، ص 158.

3 - مبارک بن محمد جزری مشهور به ابن اثیر (م 606 ق) صاحب النهایه و جامع الاصول می گوید: «او به فرقه امامیه در قرن سوم زندگی تازه ای بخشید. او پیشوا و عالم بزرگ و فاضل مشهور آن مذهب است».(1)

4 - شهاب الدین احمد بن حجر عسقلانی (م 852 ق) مرحوم کلینی را این گونه توصیف می کند: «کلینی از رؤسا و فضلائی شیعه است و در ایام حکومت ظالمانه و مقتدرانه عباسی زیست کرده است».(2)

5 - علامه محمد تقی مجلسی (م 1070 ق) می فرماید: «حق آن است که در میان علمای شیعه مانند کلینی نیامده است و هر که در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند، درمی یابد که از ناحیه ذات باری تعالی مؤید و منصور بوده است».(3)

سخنان بزرگان در تجلیل از مقام شامخ کلینی بیش از آن چیزی است که نقل شد. محدث برجسته میرزا حسین نوری (م 1320 ق) در خاتمه مستدرک الوسائل، بخش مفصلی را به شرح حال کلینی اختصاص داده و سخنان بزرگان را در تجلیل از کلینی و 9.

ص: 20

1- . جامع الاصول، ج 11، ص 323. دکتر حسین علی محفوظ گوینده این سخن را به اشتباه، صاحب الکامل فی التاریخ دانسته است (الکافی، ج 1، ص 21، مقدمه)، حال آن که می دانیم «ابن اثیر» لقب چندین تن بوده است که از آن میان، سه برادر از بقیه مشهورترند: 1 - مجدالدین ابوالسعادات مبارک بن محمد جزری (544-606 ق) صاحب کتاب های النهایه فی غریب الحدیث و الاثر و جامع الاصول فی احادیث الرسول؛ 2 - عزالدین ابوالحسن علی بن محمد جزری (555-630 ق) صاحب کتاب های الکامل فی التاریخ و اسدالغابه فی معرفه الصحابه؛ 3 - ضیاءالدین ابوالفتح نصرالله بن محمد جزری (558-673 ق) صاحب کتاب المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر (ر. ک: کلینی و الالقاب، ج 1، ص 207؛ فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، ج 1، ص 55 و 56). نکته دیگر این است که مبارک بن محمد در سخنی که از او نقل کردیم، به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد که فرمود: «ان الله عزوجل یبعث لهذه الامه علی رأس کل مائه عام من یجدد لها دینها». بسیاری از علمای اهل سنت، از جمله ابوداود سجستانی، سیوطی، حاکم نیشابوری، ذهبی، مناوی، ابوالفضل عراقی، ابن حجر عسقلانی و بیهقی این حدیث را نقل کرده و صحیح دانسته اند. برخی از علمای شیعه نیز هم چون وحید بهبهانی، سید محمد مهدی بحرالعلوم و سید شریف الدین عاملی این حدیث را نقل کرده و تلقی به قبول نموده اند، اما برخی دیگر مانند مرحوم شهید مطهری آن را نپذیرفته اند.

2- . لسان المیزان، ج 5، ص 433.

3- . روضه المتقین، ج 14، ص 259.

اثر و زینش کافی آورده است؛ (1) همان طور که قبل از او علامه سید محمد مهدی بحر العلوم (م 1212 ق) کلمات علما را در این باره گردآوری نموده است. (2)

کتاب شناسی کلینی

آثار دیگر مرحوم کلینی به قرار زیر است:

1 - تفسیر الرؤیا که در موضوع تعبیر خواب است؛

2 - کتاب الرجال؛

3 - الرد علی القرامطه؛

4 - الرسائل که شامل رساله ها و نامه های ائمه اطهار علیهم السلام است؛

5 - ما قبل فی الائمة علیهم السلام من الشعر.

اکنون باید پرسید که چه چیزی باعث شد مرحوم کلینی کتاب رجال بنویسد؟ شاید علت این باشد که مرحوم کلینی از ابو عبدالله بخاری صاحب الصحیح تأثیر پذیرفته است؛ زیرا بخاری نیز قبل از آن که به گردآوری احادیث و تبویب و تألیف آن ها پردازد، شروع به پردازش راویان کرد و راویان ثقه را از ضعیف بازشناسی نمود؛ چون ثبت احادیث مستلزم شناخت راویان است، چنان که ائمه علیهم السلام نیز فرموده اند برخی از افراد با جعل احادیث، به دروغ آن ها را به امامان نسبت داده اند و در میان احادیث دسّ و تزویر نموده اند. (3)

چاپ های مختلف کافی

کتاب کافی چاپ های گوناگونی دارد که در دسترس است و در این جا به ذکر

ص: 21

1- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 486.

2- . الفوائد الرجالیه، ج 3، ص 325؛ نیز ر. ک: روضات الجنات، ج 6، ص 108؛ کلیات فی علم الرجال، ص 357.

3- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 478.

معروف ترین آن ها می پردازیم:

1 - چاپ سنگی ای که در حاشیه مرآه العقول چاپ شده و این همان چاپی است که مرحوم آیه الله خویی در معجم رجال الحدیث به آن اشاره می کند؛

2 - چاپ سربی (حروفی) به تصحیح آقای علی اکبر غفاری که در میان تصحیح های کافی، بهترین است و همواره مورد رجوع و توجه اندیشمندان بوده است؛ زیرا این تصحیح شامل دوره کامل کتاب کافی است و علاوه بر آن، تعلیقات ارزشمندی از مصحح و نیز از علامه محمد حسین طباطبایی دارد و هم چنین فراهایی از شروح کافی، مثل وافی و مرآه العقول، نیز در حواشی آن آمده است. تصحیح آقای غفاری در هشت جلد منتشر شده و بارها در ایران و بیروت تجدید چاپ گردیده است؛

3 - چاپ دیگری که به وسیله آیه الله حسن زاده آملی تصحیح و اعراب گذاری شده و کتاب فروشی اسلامیة آن را عرضه کرده است؛

4 - چاپ دیگر با ترجمه مرحوم دکتر مصطفوی در چهار جلد که باز هم توسط کتاب فروشی اسلامیة عرضه شده است؛

5 - چاپ دیگر با ترجمه آیه الله محمد باقر کمره ای که در سال های اخیر انتشارات اسوه آن را در شش جلد به شکل زیبایی منتشر کرده است.

شرح های کافی

کتاب گران سنگ کافی را علمای نامداری شرح کرده اند که در ذیل به ذکر بعضی از آن شرح ها اکتفا می کنیم:

1 - شرح اصول کافی آخوند ملاصدرا معروف به صدرالمتألهین (م 1050 ق) که از برجسته ترین فیلسوفان اسلامی و صاحب مکتب در فلسفه است. ایشان شرحی ناتمام بر اصول کافی دارد که در آن، دیدگاه ها و نظریات فلسفی خود را بیان کرده است.

علامه محمدباقر مجلسی در مرآه العقول آراء و نظریات او را آورده و از او با عنوان

ص: 22

«بعض المحققين» یاد کرده است. این شرح را استاد خواجه‌جویی به فارسی برگردانده است.

2 - شرح معروف و مفصل علامه محمدباقر مجلسی با عنوان مرآة العقول که از مهم ترین کتاب های فقه الحدیث به شمار می رود. علامه مجلسی گویی مرآة العقول را قبل از کتاب بحار الانوار تألیف کرده است؛ چون در پاره ای از بحث ها آن چه را در مرآة العقول نوشته، در بحار الانوار نیز منعکس کرده است.

شرح علامه مجلسی در بخش «اصول» مفصل تر و در بخش «فروع» و «روضه» مختصرتر است. در بخش «اصول» سخنان صدر المتألهین و فیض کاشانی را نقل می کند و در بخش «فروع» آرای شهید ثانی و سید سند محمد موسوی عاملی را می آورد. مرآة العقول شرح کامل کتاب کافی است و چاپ جدید آن در 28 جلد منتشر شده است. علامه مجلسی در مرآة العقول انواع حدیث را از نظر منزلت آن بیان کرده و بر همین اساس، گاهی به نکته های رجالی نیز اشاره کرده است.

3 - شرح ملا صالح مازندرانی (م 1086 ق) که از شاگردان مرحوم محمدتقی مجلسی بود. شرح او بر اصول کافی بهترین شرح شمرده می شود. این شرح با تصحیح و تعلیقات آیه الله شعرانی در دوازده جلد به چاپ رسیده است.

مرحوم ملا صالح مازندرانی بر آن بود که فروع کافی را نیز شرح کند، ولی بعضی از دوستانش به او گفتند: «شاید شما به حدّ اجتهاد نرسیده باشید» و ایشان به خاطر دلسوزی دایه های مهربان تر از مادر، از شرح فروع کافی دست کشید! (1)

4 - شرح احادیث کافی که در کتاب وافی فیض کاشانی آمده است، می تواند یکی از شرح های کافی به شمار آید، هر چند شرح مستقلی نیست. فیض کاشانی جوامع روایی شیعه را در وافی گردآوری کرده و مشکلات هر یک از احادیث را شرح کرده است. شیوه 0.

ص: 23

1- . أمل الآمل، ج 2، ص 276؛ الفوائد الرضویه، ص 542؛ اعیان الشیعه، ج 7، ص 396؛ ریحانه الادب، ج 5، ص 146؛ طبقات اعلام الشیعه، ج 5، ص 288؛ معجم رجال الحدیث، ج 18، ص 76؛ تنقیح المقال، ج 3، ص 132، ریاض العلماء، ج 5، ص 110.

تدوین و ترتیب احادیث در کتاب وافی با کتاب های کافی و تهذیب تفاوت دارد و مرحوم فیض ترتیبی جدید را در نگارش وافی به کار گرفته است؛ همان طور که در فقه نیز سبک و ترتیب جدیدی را در نگارش کتاب مفاتیح الشرایع به کار بست، هر چند علما سبک او را نپسندیدند و به همان شیوه قدما بازگشتند.

ستایش کافی

کتاب کافی از دیرزمان مورد توجه و عنایت فقیهان، محدثان و متکلمان بوده است و علما در هر دوره و زمانی آن را ستوده اند. (1) در این جا، به بعضی از تجلیل ها و ستایش ها اشاره می شود:

1 - شیخ مفید گفته است: «کافی در ردیف مهم ترین، ارزنده ترین و سودمندترین کتاب های شیعه است». (2)

سخن شیخ مفید بیانگر آن است که این کتاب در فاصله سال های 328 تا 413 ق شهرت و اهمیت بسزایی یافته است.

2 - شهید اول در اجازه نامه خود به ابن خازن نوشته است: «کتاب کافی در علم حدیث است و امامیه مانندش را ننوشته است». (3)

3 - محقق کرکی در اجازه نامه خود به قاضی صفی الدین عیسی می گوید: «کتاب بزرگی در موضوع حدیث به نام کافی است که مانندش نوشته نشده است. این کتاب از احادیث شرعی و اسرار دینی به قدری گردآوری نموده که در کتاب دیگری یافت نمی شود». (4)

4 - ملا محسن فیض کاشانی در ستایش اصول کافی می گوید: «کافی از شریف ترین،

ص: 24

1- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 464.

2- . شرح عقائد الصدوق، ص 203.

3- . بحار الانوار، ج 107، ص 190؛ خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 465.

4- . بحار الانوار، ج 105، ص 63.

کامل ترین و جامع ترین کتب روایی است؛ زیرا شامل اصول و پیراسته از عیب و زیادی است»⁽¹⁾.

5 - شهید ثانی درباره کافی گفته است: «کتاب کافی آبشخور زلالی است که به جان خودم سوگند، هیچ نویسنده ای مانندش را به رشته تحریر در نیاورده و قدر و منزلت کلینی از این کتابش هویداست»⁽²⁾.

6 - ملا محمد امین استرآبادی (م 1034 ق) رئیس اخباریان درباره کافی می گوید: «ما از اساتید و علمای خود شنیده ایم که در اسلام کتابی تألیف نشده که برابر با کافی یا نزدیک به آن باشد»⁽³⁾.

نظم کافی

کتاب کافی از نظم چشم گیری برخوردار است. شهید اول در مقدمه کتاب ذکری الشیعه در این باره فرموده: کتاب های اصول کافی 32 کتاب است؛ از طهارت شروع کرده و تا دیات ادامه داده است⁽⁴⁾. این که مرحوم کلینی از چه کسی تأثیر پذیرفته است، چندان روشن نیست. راقم این سطور احتمال می دهد که کار شیخ کلینی ابتکار خود اوست؛ زیرا کتاب های حدیثی ای که تا آن عصر تألیف شده بودند، مثل کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم، این نظم و سبک و سیاق را نداشتند.

نظم و سبک کتاب کافی را محدثان و فقیهان پس از کلینی هم پذیرفتند؛ مثلاً شیخ طوسی در کتاب های تهذیب و استبصار و شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه تقریباً همین سبک را در پیش گرفتند و تفاوت آن ها صرفاً در ترتیب بعضی از ابواب است.

ص: 25

1- . الوافی (چاپ سنگی)، ج 1، ص 6.

2- . بحار الانوار، ج 105، ص 141.

3- . الفوائد المدنیه، ص 269؛ نیز ر. ک: وصول الاخیار، ص 85؛ نهاییه الدراییه، ص 540؛ کشف المحججه، ص 159؛ الرعایه، ص 72.

4- . ذکری الشیعه، ص 6.

نظم و ترتیب کتاب کافی در فقه نیز الگوی فقها گردید. مقنعه شیخ مفید و النهایه شیخ طوسی و حتی در قرون بعد، المهدب ابن براج و الکافی ابوالصلاح و سرائر ابن ادریس که دوره کامل فقه است، نظم و ترتیبی نزدیک به نظم و ترتیب کتاب کلینی یافتند. کتاب های روایی و فقهی از عصر شیخ کلینی با «کتاب الطهاره» آغاز می شوند و با «کتاب الديات» پایان می یابند. این شیوه و سبک، مورد پذیرش فقهای متأخر یعنی از محقق حلی به بعد نیز قرار گرفته است.

ویژگی ها و امتیازات کافی

کتاب کافی دارای ویژگی ها و امتیازات فراوانی است که باعث شده در نظر دانشمندان اهمیت و اعتبار ویژه ای بیابد. مجموعه این ویژگی ها را شیخ بهاءالدین عاملی در کتاب الوجیزه ذکر کرده و علامه سید حسن صدر در کتاب نهایه الدرايه به شرح آن ها پرداخته است. (1)

ویژگی ها و امتیازات کتاب اصول کافی به قرار زیر است:

1 - کلینی در کتاب کافی به ندرت روایتی را تکرار می کند، برخلاف کتاب صحیح بخاری که تکرار بسیار دارد. (2)

2 - از جمله امتیازات مهم کتاب کافی اضطبط بودن آن است، یعنی ضبط احادیث در این کتاب، دقیق تر از منابع حدیثی دیگر است. همین باعث شده است که در هنگام تعارض بین کافی و سایر کتاب های روایی، غالباً نسخه کافی را مقدم بدانند؛ چنان که در الحدائق الناضره، ج 3، ص 156 و ج 4، ص 209 و ج 5، ص 124 و کتاب الطهاره امام

ص: 26

1- . الوجیزه، ص 63؛ نهایه الدرايه، ص 54؛ نیز ر. ک: کلیات فی علم الرجال، ص 360؛ خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 468؛ مرآه العقول، ج 1، ص 3.

2- . برای آگاهی از تعداد احادیث صحیح بخاری ر. ک: اصول وقواعد فقه الحدیث، ص 92؛ دانش درایه الحدیث، ص 151.

خمینی، ج 3، ص 167، کافی را بر تهذیب مقدم داشته اند. (1) هم چنین در ریاض المسائل، ج 2، ص 54، کافی بر من لا یحضره الفقیه نیز مقدم داشته شده است.

3 - کلینی در تدوین کتاب کافی روش خاصی در پیش گرفته است. او ابتدا احادیثی را ذکر کرده که به نظرش دارای اعتبار و ارزش بیشتری بوده است، یعنی روایات واضح الدلاله را در صدر باب ها قرار داده و روایات مجمل را در پایان باب ها آورده است. البته او گاهی هم روایات مجمل را در باب «نوادر» ذکر کرده است. باب «نوادر» هم چنین احادیث متفرقه ای را در بر می گیرد که نمی توان آن ها را در باب خاصی ذکر کرد.

4 - مرحوم کلینی در عصر نایبان امام زمان علیه السلام می زیسته و به آنان دسترسی داشته است. بنابراین، اگر در هنگام تألیف اثرش با اشکالی روبه رو می شد، حتماً از آنان کمک می گرفت. بر همین اساس است که برخی از علما گفته اند: کتاب شریف کافی بر امام زمان علیه السلام عرضه شده است و آن بزرگوار فرموده اند: «الکافی کافٍ لشیعتنا» (2) کتاب کافی برای شیعیان ما بسنده است.

5 - کلینی در کتاب کافی احادیث متعارض را کمتر آورده و بیشتر روایاتی را جمع آوری کرده که بر طبق آن ها فتوا داده است - لذا در کتاب های فقهی ذکر روایت را در کافی دلیل بر اعتقاد کلینی به آن روایت و فتوای وی بر طبق مضمون آن می دانند - حال آن که شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه و شیخ طوسی در تهذیب الاحکام و استبصار روایات متعارض را فراوان آورده اند، هر چند به حل تعارض آن ها پرداخته اند.

6 - مرحوم کلینی به شیوه ای ابتکاری هم احادیث اصول را در کتاب خود گرد آورد و 6.

ص: 27

1- . قادتنا، ج 8، ص 524؛ سیر اعلام النبلاء، ج 13، ص 401؛ فتح الباری، ج 1، ص 5؛ تذکره الحفاظ، ج 2، ص 556؛ التاج، ج 1، ص 15؛ جامع الاصول، ج 1، ص 186؛ الحدیث و المحدثون، ص 378؛ معرفه علوم الحدیث، ص 20؛ المنهاج شرح صحیح مسلم، ج 1، ص 14؛ اضواء علی السنه المحمديه، ص 316، الفصول المهمه، ص 159؛ المراجعات، ص 415؛ النص و الاجتهاد، ص 527؛ معالم المدرستین، ج 2، ص 39؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص 161.

2- .. خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 470؛ تاریخ عمومی حدیث، ص 356.

هم احادیث فروع را؛ برخلاف شیخ طوسی و شیخ صدوق که در کتاب های خود احادیث اصول اعتقادی را نیاورده اند. البته شیخ صدوق کتاب التوحید را جداگانه تألیف کرد، ولی به هر حال روش کلینی متفاوت است.

7 - کلینی در کتاب کافی سند روایات را ذکر کرده و کمتر به ذکر روایات به شیوه ارسال پرداخته است. در واقع، مرسلات کتاب کافی نسبت به مسندات آن بسیار اندک است.

بسیاری از روایات که در من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام به صورت مرسل آمده، در کافی به صورت مسند ذکر شده است. (1)

اعتبار روایات کافی

بسیاری از علما و فقها معتقدند که کتاب کافی از حیث ذکر متن و سند روایات، دقیق ترین و استوارترین کتاب هاست و اسناد روایات به طور کامل در آن ذکر شده است. مرحوم کلینی خود راویان را به خوبی می شناخته و همواره سعی کرده است روایاتی را ذکر کند که راویان آن ها موثق و معتبر باشند؛ چنان که خود در مقدمه کتاب تصریح کرده که روایات را گلچین نموده است.

این ویژگی ها و امتیازات باعث شده است که نه تنها اخباریان، بلکه بعضی از اصولیان نیز روایات کافی را معتبر و قابل پذیرش بدانند. (2) از اصولیان برجسته قرن اخیر، مرحوم میرزا حسین نائینی (م 1355 ق) درباره اصول کافی گفته است: «إنَّ الخدشه فی أسناد کتاب الکافی حرفه الإنسان العاجز»؛ (3) خدشه کردن در سند روایات کافی حرفه انسان ناتوان است.

محدث عاملی و شاید بتوان گفت همه اخباریان روایات کافی را معتبر و قابل اعتماد

ص: 28

1- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 499.

2- . کلیات فی علم الرجال، ص 362؛ مستدرک الوسائل (چاپ سنگی)، ج 3، ص 534.

3- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 72.

می دانند. محدث عاملی در خاتمه وسائل الشیعه، کتاب کافی را به سبب آن که مؤلف در مقدمه تصریح کرده است که روایات معتبر و قابل اعتماد را ضبط کرده، در زمره کتاب های مورد اعتماد دانسته است.⁽¹⁾

به هر حال، فقیهانی که قایل به وثوق صدوری بوده و به قراین اعتماد کرده اند، یکی از قراین اعتبار خبر را ذکر روایت در کتاب کافی دانسته اند؛ نظیر محقق سبزواری (م 1091 ق)⁽²⁾ و محقق فقیه آقا رضا همدانی که در کتاب مصباح الفقیه بحث مفصلی در این باره دارد و ملاک اعتبار روایت را گمان قاطع به صدور روایت می شمارد و روایت صحیح نزد قداما را روایتی می داند که محفوف به قراین باشد.⁽³⁾

هم چنین مرحوم میرزا حسین نوری روایات کافی را صحیح و معتبر می شمارد و می گوید روایات کافی صحیح بنا بر اصطلاح قدامت⁽⁴⁾ و در این باره به تفصیل سخن می گوید و ادله چندی اقامه می کند.

دلیل های او و دیگران در چهار نکته خلاصه می شود:

1 - تجلیل هایی که از مؤلف شده است؛

2 - تمجیدهایی که از کتاب کافی صورت گرفته است؛

3 - معاصر بودن مرحوم کلینی با نایبان خاص امام زمان علیه السلام؛⁽⁵⁾

4 - کلینی در مقدمه کتاب کافی به صحت روایات آن شهادت داده است.⁽⁶⁾

ص: 29

1- . وسائل الشیعه، ج 20، ص 63؛ نیز ر. ک: الحدائق الناضره، ج 1، ص 14.

2- . ذخیره المعاد، ص 5، 4 و 145.

3- . مصباح الفقیه، ج 2، ص 12؛ نیز ر. ک: اصول الحدیث و احکامه، ص 44.

4- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 463.

5- . شایان ذکر است که شیخ کلینی هر چهار نایب خاص امام زمان علیه السلام را درک کرده است؛ زیرا علی بن محمد سمري، آخرین نایب خاص آن حضرت، در 329 ق فوت کرده و مرحوم کلینی در 328 ق. ر. ک: کلیات فی علم الرجال، ص 366.

6- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 87.

محدث نوری فایده چهارم از کتاب خاتمه مستدرک الوسائل را به تعریف و تمجید از کافی اختصاص داده است. (1) البته باید اعتراف کرد که در این موضوع در پاره ای از موارد زیاده روی کرده است.

در جواب ادله یاد شده، سخنان بسیاری گفته شده است؛ از جمله امام خمینی در نقد قاعده اجتماع (2) و نیز مرحوم آیه الله خویی (3) چنین گفته اند:

1 - راویان ضعیف در آن راه یافته اند؛

2 - روایات ضعیف و بلکه نادرست در آن وجود دارد؛

4 - روایاتی از غیر معصوم در آن دیده می شود.

به عنوان نمونه، مرحوم کلینی از ابوالبختری وهب به وهب حدیث نقل می کند و او از راویانی است که «اکذب من فی البریه» شمرده شده است. (4)

مرحوم کلینی هم چنین روایاتی را از غیر ائمه و از شخصیت هایی نقل نموده است که یقین ندارد سخن معصوم را نقل کرده باشند؛ مثلاً این حدیث موقوف از اسحاق بن عمار و غیر او در کتاب کافی نقل شده است: «عن اسحاق بن عمار: لیست التعزیه الا عند القبر». (5)

به علاوه، مؤلف کتاب کافی روایات شاذ را نیز نقل کرده که اگر درباره این روایات نگوئیم قطعاً از امام صادر نشده است، حداقل به صدور آن از سوی امام اطمینان نداریم. برای مثال، کلینی با سند خود از ابوبصیر روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام در ذیل 8.

ص: 30

-
- 1- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 463.
 - 2- . الطهاره (چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام)، ج 3، ص 331.
 - 3- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 63.
 - 4- . رجال النجاشی، ص 430؛ خلاصه الاقوال، ص 262؛ الفهرست، ص 173؛ اختیار معرفه الرجال، ص 309؛ منتهی المقال، ج 6، ص 400؛ الاستبصار، ج 1، ص 48؛ تهذیب الاحکام، ج 1، ص 31؛ تعلیقه منهج المقال، ص 356.
 - 5- . الکافی، ج 1، ص 211؛ نیز. ک: مرآه العقول، ج 2، ص 428.

آيَهُ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ (1) فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر است و اهل بیت او کسانی هستند که از شما درباره آنان پرسیده می شود و آن ها اهل ذکرند». (2)

اگر مراد از «ذکر» رسول خدا باشد، مخاطب «لک و لقومک» چه کسی است؟ چگونه می توان گفت که این کلام از امام صادر شده است؟ (3)

نمونه های دیگری را علامه شوشتری در کتاب الاخبار الدخیله ذکر کرده است و آیه الله رضا استادی نیز در مقاله ای ضمن بررسی حدیثی صحیح السنند از محمد بن ابی عمیر درباره امام سجاد علیه السلام، دلایل بسیار بر ساختگی بودن آن آورده است. (4)

شیخ طوسی و شیخ صدوق به صحت تمام روایات کافی اعتقاد نداشتند. البته شیخ صدوق در صحت و ضعف روایات، از استادش محمد بن ولید پیروی کرده است و آن چه را او صحیح شمرده، صحیح دانسته است، (5) ولی استادش نیز مثل او به صحت تمام روایات کتاب کافی اعتقاد نداشته است. (6) گواه این سخن آن که شیخ صدوق هنگامی که شیخ نعمه الله از وی خواست کتابی تألیف کند، (7) او را به کتاب کافی ارجاع نداد و نگفت که آن صحیح است و با وجود روایات کافی، نگارش کتاب دیگری ضرورت ندارد. (8)

شیخ طوسی نیز چنین نظری داشته است. او روایتی را از کلینی با سندش از ابوسعید6.

ص: 31

-
- 1- . زخرف/ 44.
 - 2- . الکافی، ج 1، ص 210.
 - 3- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 36.
 - 4- . ده رساله، ص 220.
 - 5- . من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 55؛ نیز ر. ک: توضیح المقال، ص 61.
 - 6- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 92؛ خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 486.
 - 7- . من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 3.
 - 8- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 26.

خُدْری نقل کرده است: «قال: أمر رسول الله صلى الله عليه وآله أن ينأى...» (1).

او پس از نقل حدیث گفته است: «محمد بن الحسن گوید: آن چه این حدیث می گوید که گوشت خِرِ اهلی حرام است، موافق عامه می باشد و بیشتر راویان این حدیث عامی هستند و به آن چه صرفاً آن ها نقل کرده باشند، نمی توان اعتماد کرد» (2).

شیخ طوسی هم چنین دو روایت دیگر را نیز از کلینی نقل کرده که راوی هر دو، عمران زعفرانی است:

1 - «قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إن السماء تطبق علينا...» (3).

2 - «قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إنا نمكث في الشتاء...» (4).

شیخ درباره این دو روایت گفته است:

إنهما خبر واحد لا- يوجبان علماً ولا عملاً، لأنّ راویهما عمران الزعفرانی و هو مجهول وفي أسناد الحدیثین قوم ضعفاء لا نعمل بما یختصون بروایتہ (5).

این دو روایت خبر واحدند و موجب علم و عمل نمی شوند؛ زیرا راوی این دو حدیث عمران زعفرانی است (6) که مجهول است و علاوه بر آن، در سند دو حدیث راویان ضعیفی وجود دارند که ما به آن چه فقط آنان روایت کنند، عمل نمی کنیم.

نظیر این سخن را شیخ صدوق نیز گفته است (7) به هر حال، پذیرش تمام روایات کافی و صحیح دانستن آن ها یا لزوم بررسی این روایات، بحث رجالی مفصلی است که در 1.

ص: 32

1- تهذیب الاحکام، ج 9، ص 40؛ نیز ر. ک: وسائل الشیعه، ج 16، ص 327.

2- ریاض المسائل، ج 12، ص 150؛ مسالک الافهام، ج 12، ص 24؛ الحاوی الکبیر، ج 15، ص 141؛ بدائع الصنائع، ج 5، ص 37؛ المبسوط (سرخسی)، ج 11، ص 232؛ المغنی و الشرح الکبیر، ج 11، ص 66.

3- الاستبصار، ج 2، ص 76؛ تهذیب الاحکام، ج 4، ص 179.

4- همان منابع.

5- همان منابع.

6- برای آگاهی از شرح حال وی ر. ک: قاموس الرجال، ج 8، ص 243.

7- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 470؛ نیز ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 31.

تعداد احادیث کافی

شهید اول فرموده است:

کتاب کافی مجموعه ای از احادیث را گردآوری کرده که شمار آن ها بیش از احادیث شش کتاب حدیثی عامه است؛ زیرا مجموعه روایات کافی 16199 حدیث است، در صورتی که تمام احادیث صحیح بخاری که عالی ترین کتاب عامه شمرده می شود، با مکررات آن، 7275 روایت است و گفته اند که با حذف مکررات، 4000 حدیث است. (2)

احمد بن تیمیه می گوید که مجموع احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم کمتر از 7000 حدیث است.

محدث بحرانی در لؤلؤه البحرين سخن زیر را از بعضی مشایخ خود درباره تعداد احادیث کافی نقل می کند:

بعضی از مشایخ ما گفته اند که احادیث کتاب کافی منحصر در 16199 حدیث است و روایات «صحیح» آن به اصطلاح متأخرین، حدود 5072 تا و روایات «حسن» آن 144 تا و روایات «موثق» آن 1118 تا و روایات «قوی» آن 302 تا و روایات «ضعیف» آن حدود 4985 تا است. (3)

شایان ذکر است که چون مشایخ بحرانی از اخباریان بوده اند و بیشتر اخباریان، مانند خود بحرانی، روایت ابراهیم بن هاشم را صحیح شمرده اند، ارقام یاد شده آمده است، وگرنه احادیث حسان کافی بسیار بیشتر از آن است که ذکر شد.

ص: 33

-
- 1- . مفاتیح الاصول، ص 232؛ خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 463؛ اصول علم الرجال، ص 33؛ الحدائق الناضره، ج 1، ص 14؛ الفوائد الرجالیه، «الانتصار لصحه الکافی»، ص 8؛ الاعلام الهادیه الرفیعہ، ص 159؛ بحوث فی مبانی علم الرجال، ص 23.
 - 2- . خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 506؛ کشف الظنون، ج 1، ص 544.
 - 3- . لؤلؤه البحرين، ص 394؛ نیز ر. ک: کلیات فی علم الرجال، ص 357؛ خاتمه مستدرک الوسائل، ج 3، ص 505.

آیه الله خوبی در مورد روایات ابراهیم بن هاشم فرموده است: «ابراهیم بن هاشم در سلسله سند 6414 حدیث واقع گردیده». (1) اتفاقاً در کتاب کافی غالب روایات علی بن ابراهیم قمی به واسطه او نقل شده است.

بیشتر اخباریان و بسیاری از اصولیان روایات او را صحیح شمرده (2) و او را ثقه نامیده اند؛ هرچند الفاظ توثیق درباره او وارد نشده است. آیه الله خوبی چهار قرینه (3) و محقق مامقانی حدود ده قرینه بر وثاقت او اقامه کرده اند. (4)

محقق شوشتری در قاموس الرجال فرموده است: مهم ترین دلیل بر وثاقت او این است که در سلسله سند تفسیر فرزندش علی بن ابراهیم قمی قرار دارد. (5)

محدث نوری نیز فرموده: مراد از حدیث قوی حدیثی است که بعضی از راویان یا تمام راویان سند آن، ممدوح و غیر دوازده امامی باشند و در سند آن حدیث، راوی ضعیف وجود نداشته باشد. (6)

در خاتمه بحث، برای مطالعه بیشتر درباره کافی و کلینی، فهرستی از منابع مربوط را می آوریم:

1. سید محسن امین جبل عاملی، اعیان الشیعه، ج 10، ص 99.

2. عبدالکریم بن محمد تمیمی شمعانی، الانساب، ج 5، ص 91.

3. هاشم ثامر العمیدی، الدفاع عن الکافی.

4. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج 17، ص 245.7.

ص: 34

1- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 318.

2- . همان، ص 317؛ الرواشح السماویه، ص 48؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 12.

3- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 318.

4- . تنقیح المقال، ج 1، ص 317؛ نیز. رک: الحدائق الناضره، ج 1، ص 15؛ روضه المتقین، ج 14، ص 23؛ منتهی المقال، ج 1، ص 215.

5- . قاموس الرجال، ج 1، ص 337.

6- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 505؛ نیز. ر. ک: کلیات فی علم الرجال، ص 357.

5. سيد محمد مهدي بحر العلوم، الفوائد الرجاليه، ج 3، ص 325.
6. شيخ عباس قمى، الفوائد الرضويه، ص 657.
7. شيخ طوسى، الفهرست، ص 161.
8. ابن اثير جزرى، الكامل فى التاريخ، ج 8، ص 364.
9. محمود درياب نجفى، الكلينى البغدادي و كتابه الكافى.
10. سيد مرتضى حسيني زبيدى، تاج العروس، ج 9، ص 322.
11. مجيد معارف، تاريخ عمومى حديث، ص 356.
12. محمد صادق بحر العلوم، تعليقه الفوائد الرجاليه، ج 3، ص 325.
13. عبدالنبي كاظمى، تكمله الرجال، ج 2، ص 483.
14. عبدالله مامقانى، تنقيح المقال، ج 3، ص 179.
15. محمد بن على اردبيلي، جامع الرواه، ج 2، ص 218.
16. ميرزا حسين نورى، خاتمه مستدرک الوسائل، چاپ آل البيت، ج 3، ص 490.
17. علامه حلى، خلاصه الاقوال، ص 145.
18. ابن داود حلى، رجال ابن داود، ص 341.
19. شيخ طوسى، رجال الطوسى، چاپ نجف، ص 495.
20. محمدمباقر خوانسارى، روضات الجنات، ج 6، ص 108.
21. ميرزا عبدالله افندى، رياض العلماء، ج 5، ص 199.
22. محمدعلى مدرس تبريزى، ريحانه الادب، ج 5، ص 79.
23. شيخ عباس قمى، سفينه البحار، چاپ سنگى، كتاب خانه سنابى، ج 2، ص 494.
24. احمد بن على نجاشى، رجال النجاشى، ص 377.
25. زين العابدين قربانى، علم الحديث، ص 258.

26. احمد بن حجر عسقلانى، لسان الميزان، چاپ هند، ج 5، ص 432.

27. يوسف بحرانى، لؤلؤه البحرين، ص 386.

28. قاضى نورالله شوشترى، مجالس المؤمنين، ج 1، ص 442.

ص: 35

29. عنایه الله قهپائی، مجمع الرجال، ج 6، ص 73.
30. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص 88.
31. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج 5، ص 303.
32. علی دوانی، مفاخر اسلام، ج 3، ص 19.
33. اسدالله تستری، مقابس الانوار، ص 6.
34. شیخ کلینی، اصول کافی، مقدمه دکتر مصطفوی.
35. محمدباقر بهبودی، الصحیح من الکافی، مقدمه.
36. محمد بن اسماعیل حائری، منتهی المقال، ج 5، ص 50 و ج 6، ص 235.
37. محمد علی استرآبادی، منهج المقال، با تعلیقات وحید بهبهانی، ص 329.
38. مصطفی تفرشی، نقد الرجال، ج 4، ص 267.
39. شیخ آقا بزرگ تهرانی، طبقات اعلام الشیعه (نوابغ الرواه)، ص 314.
40. اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین، ج 2، ص 35.
41. علی علیاری، بهجه الآمال، ج 6، ص 690.
42. محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج 9، ص 59.
43. ملا صالح مازندرانی، شرح اصول کافی، مقدمه.
44. شیخ کلینی، الکافی، تصحیح دارالحدیث، مقدمه.
45. آیه الله خویی، معجم رجال الحدیث، مقدمه.

اضبیطیت بودن کافی و نقش آن در فقه

کتاب کافی چنان که علما گفته اند، یکی از مهم ترین متون روایی شیعه است که شیخ کلینی آن را تألیف نموده است. یکی از امتیازات مهم این کتاب آن است که علما آن را بر سایر کتاب های روایی مقدم می دارند، بدین معنا که اگر روایتی در کافی با روایتی در تهذیب یا استبصار یا من لایحضره الفقیه متعارض باشد، کتاب کافی مقدم داشته می شود.

البته در نوشته های بعضی از فقیهان دیده می شود که آنان بدون فرض تعارض در روایت، از باب «اصل، عدم زیاده است»، نسخه ای را مقدم داشته اند که کلمات کمتری داشته است، هر چند روایت در تهذیب باشد. برخی نیز مثل صاحب جواهر در بحث عصیر تمری، معتقدند که «اصل، عدم نقیصه است»؛ زیرا عقلا بر این اصل تکیه می کنند. در نتیجه، اگر تهذیب اضافه داشته باشد، نسخه آن مقدم داشته می شود و اگر کافی عبارت اضافه داشته باشد، نسخه کافی مقدم داشته می شود.

با این حال، بیشتر علما نظر سومی دارند و معتقدند که اگر دو روایت متعارض از نظر سند با هم برابر باشند، باید به مرجحات مراجعه کرد، آن گونه که در باب تعارض عمل می شود. این علما معتقدند که در این صورت، نسخه کافی مقدم است، چون کافی از جهاتی بر تهذیب ترجیح دارد؛ زیرا کلینی در ضبط احادیث، دقیق تر از شیخ طوسی است.

البته باید متذکر شد که تقدم کافی در این بحث، تنها به زیادی و نقصان متن حدیث اختصاص ندارد، بلکه در مورد نسخه بدل نیز صدق می‌کند؛ یعنی اگر روایتی در کافی به گونه‌ای نقل شود و در تهذیب به گونه‌ای دیگر و یا سلسله سند آن در کافی صحیح باشد و همان سلسله سند در تهذیب با اندکی تغییر باعث ضعف روایت شود، در این گونه موارد نیز قاعده یاد شده جاری می‌شود.

اکنون این سؤال باقی می‌ماند که چه چیزی باعث شده است که علما و فقها نسخه کافی را بر دیگر نسخه‌ها مقدم بدانند؟

در پاسخ باید گفت که بسیاری از علما شیخ کلینی و کتاب وی را با برترین الفاظ، تجلیل و توثیق کرده‌اند. نجاشی درباره او فرموده است: «إنَّ الكليني أوثق الناس في الحديث و أثبتهم»؛⁽¹⁾ کلینی در حدیث، از همه مردم مورد اعتمادتر و راسخ‌تر است.

عالم برجسته علم اصول یعنی نائینی معتقد است که «إنَّ الخدشه في أسناد الكافي حرفة الإنسان العاجز»؛⁽²⁾ خدشه کردن در سندهای کافی کار شخص ناتوان است.

محدث بحرانی⁽³⁾ و آیه الله العظمی بروجردی⁽⁴⁾ (م 1380 ق) بر آن اند که ذکر اسناد کافی صرفاً از باب تیمن و تبرک صورت گرفته است، و الا احادیث آن معتبر است.

در نقطه مقابل آن‌ها بیشتر فقیهان هستند که معتقدند روایات کافی باید از نظر اسناد بررسی گردد و به اصطلاح سندشناسی شود،⁽⁵⁾ اگر چه کتاب کافی جایگاه فوق العاده‌ای دارد و درباره آن گفته شده است: «أنه لم يعمل مثله» یا «لم يصنّف مثله».

علما دو امتیاز برای کتاب کافی ذکر کرده‌اند که عبارت است از: 0.

ص: 38

1- . رجال النجاشی، ص 377؛ نیز ر. ک: نقد الرجال، ج 4، ص 352.

2- . معجم رجال الحديث، ج 1، ص 224؛ نیز ر. ک: کلیات فی علم الرجال، ص 355.

3- . الحدائق الناضرة، ج 1، ص 14.

4- . کلیات فی علم الرجال، ص 360؛ انوار الوسائل، ج 2، ص 17.

5- . توضیح المقال، ص 60.

1 - مؤلف آن در عصر غیبت صغری زندگی می کرده و طبیعتاً به نواب امام زمان علیه السلام دسترسی داشته است؛(1)

2 - کلینی اضبط علما در حدیث است.(2)

خاستگاه بحث اضبطیت

بحث اضبطیت از اضطراب نسخه ها نشئت می گیرد؛ زیرا فراوان دیده می شود که حدیث در یک کتاب به گونه ای و همان حدیث در کتاب دیگر به گونه ای دیگر نقل شده است.

اضطراب حالتی است که برای حدیث در ناحیه لفظ، چه از جهت متن و چه از جهت سند، پدید می آید و موجب ابهام و اجمال در معنا می شود و گاهی باعث سقوط حدیث از حجیت می گردد. اضطراب در ناحیه سند باعث بروز اجمال در راوی می شود؛ زیرا گاهی اسمی که در آن اضطراب واقع شده، میان دو راوی ثقه و غیرثقه مشترک است که این امر باعث پیدایش تردید در ناحیه راوی و تزلزل در ناحیه سند می شود.(3) هم چنین اضطراب ممکن است ناشی از تصحیف باشد یا تقدیم و تأخیر و یا زیادی و نقیصه.

بنابراین، باید به طور خلاصه گفت که اضطراب در موارد زیر تصور دارد:

1 - سند؛

2 - متن؛

ص: 39

1- . کلیات فی علم الرجال، ص 360؛ نهاییه الدراییه، ص 541؛ الفوائد الرجالیه، «الانتصار لصحّہ الکافی»، ص 77.

2- . مرآه العقول، ج 1، ص 3؛ نهاییه الدراییه، ص 541.

3- . الرواشح السماویه (چاپ دارالحدیث)، ص 274؛ نهاییه الدراییه، ص 224؛ دانش درایه الحدیث، ص 189؛ الرعیایه، ص 147؛ منتقى الجمال، ج 1، ص 9؛ قواعد التحدیث، ص 132؛ مقباس الهدایه، ج 1، ص 386؛ تدریب الراوی، ج 1، ص 262؛ وصول الاخیار، ص 12؛ الموقظه، ص 51؛ قواعد فی علوم الحدیث، ص 165؛ منهج نقد الحدیث، ص 433؛ فتح المغیث (سخاوی)، ج 1، ص 274؛ شرح شرح نخبه الفکر، ص 481؛ الباعث الحثیث، ص 68؛ ارشاد طلاب الحقائق، ص 103؛ المنهل الروی، ص 52.

و اضطراب در هر یک از این ها می تواند از امور ذیل نشئت گیرد:

الف - تصحیف؛

ب زیاده و نقیصه؛

ج تقدیم و تأخیر(1).

درباره اضطراب حدیث، چند نظر در میان دانشمندان شیعه وجود دارد:

1 - به نظر می آید متأخران علمای شیعه هم چون شهید اول (م 776 ق) (2)، شهید ثانی (911-965 ق) (3)، سید محمد موسوی عاملی (م 1009 ق) (4) و علامه ملا احمد اردبیلی (م 993 ق) (5) اضطراب در حدیث را برابر با سقوط حدیث از حجیت می دانسته اند، یعنی آنان معتقد بودند که اگر حدیثی از نظر متن و سند، به گونه ای باشد که قرینه ای بر شناخت نسخه صحیح آن وجود نداشته باشد، چنین حدیثی قابل استناد نیست و از حجیت ساقط می شود؛ مگر آن که اضطراب اثری در مطلب نداشته باشد، مثل حدیث «لولا منع بنو الخطاب المتعه لما زنی الآ شقی» (6) که در پاره ای از نسخه ها، به جای «شقی»، کلمه «شقی» نقل شده که به معنای «گروهی از مردم» است. (7).

ص: 40

1- . مهمات علوم الحدیث، ص 190؛ علوم الحدیث و مصطلحه، ص 193؛ المنظومه البیقونیه، ص 196؛ تحریر علوم الحدیث، ج 2، ص 1029؛ منهج ذوی النظر، ص 99؛ ظفر الامانی فی مختصر الجرجانی، ص 430؛ شرح التبصره و التذکره، ج 1، ص 290؛ الشذا الفیاح من علوم ابن الصلاح، ج 1، ص 212؛ التقیید و الاصلاح، ص 22؛ مقدمه ابن الصلاح، ص 73؛ الاقتراح فی بیان الاصطلاح، ص 222.

2- . غایه المرام، ج 1، ص 338.

3- . مسالک الافهام، ج 7، ص 317.

4- . نهاییه المرام، ج 1، ص 107؛ مدارک الاحکام، ج 4، ص 182 و 475.

5- . مجمع الفائده و البرهان، ج 1، ص 141 و ج 7، ص 223 و ج 9، ص 95.

6- . وسائل الشیعه، ج 14، ص 436.

7- . النهایه، ج 2، ص 488؛ لسان العرب، ج 14، ص 437؛ نهاییه المرام، ج 1، ص 223؛ دلائل الصدق، ج 3، ص 174؛ الصافی، ج

1، ص 406؛ التبیان، ج 3، ص 167؛ مفاتیح الغیب، ج 1، ص 50؛ مجمع البحرین، ج 1، ص 247؛ الوافی، جزء 12، ص 53 (مجلد

دوم از چاپ سنگی).

به هر حال، نظر شهید ثانی و پیروان او آن است که حدیث مضطرب حجت نیست؛ زیرا وقتی نسخه اصلی حدیث مورد خدشه قرار گیرد و نتوانیم به آن اطمینان کنیم، امر دایر بین حجت و لا-حجت می شود، یعنی آن چه در دست ما وجود دارد، نمی دانیم آیا حجت است که باید به آن استناد کرد یا لا حجت است که باید از آن اعراض کرد. (1)

2- بسیاری از فقها در اضطراب بین نسخه های حدیث، اگر نسخه کافی در میان باشد، حکم به تقدم کتاب کافی می کنند و آن را اضبط می شمارند. این قانون در چهار قرن اخیر بسیار مورد توجه دانشمندان قرار گرفته است و بسیاری از فقها در کتاب های فقهی خود بنا بر این امر گذاشته اند که در زیر به آن ها اشاره می کنیم:

1. شیخ یوسف بحرانی (م 1186 ق)، الحدائق الناضره، ج 5، ص 134 و 255.

2. علامه محمدباقر وحید بهبهانی (م 1205 ق)، حاشیه مجمع الفائدة و البرهان، ص 230 و 424.

3. سید محمد جواد عاملی (م 1226 ق)، مفتاح الكرامه، ج 10، ص 354 و ج 1، ص 244 و ج 2، ص 458.

4. سید علی طباطبایی (م 1231 ق)، ریاض المسائل، ج 1، ص 25 و ج 2، ص 197، 209، 213، 264، 377، 421 و ج 10، ص 140 و ج 11، ص 188.

5. آیه الله سید حسن بروجردی (م 1380 ق)، تقریرات آیه الله بروجردی (اشتهاردی)، ج 1، ص 338.

6. سید محسن طباطبایی حکیم (م 1395 ق)، مستمسک العروه الوثقی، ج 1، ص 273 و 407 و ج 5، ص 400 و ج 8، ص 225 و ج 14، ص 235.

7. شیخ الشریعه ملا فتح الله اصفهانی، افاضه القدير فی احکام العصير، ص 101.

8. امام خمینی (م 1410 ق)، الطهاره، ج 3، ص 218؛ الخلل فی الصلاه، ص 157.7.

ص: 41

1- . الروضه البهيه، ج 6، ص 39؛ مسالك الافهام، ج 7، ص 317.

9. سیداحمدخوانساری (م 1406 ق)، جامع المدارک، ج 1، ص 282 و ج 2، ص 148، و ج 4، ص 257.
10. سید محمد باقر صدر (م 1400 ق)، بحوث فی شرح العروه الوثقی، ج 4، ص 444.
11. محمد فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعہ، کتاب الحج، ج 2، ص 113 و کتاب الحدود، ص 348.
12. جواد تبریزی، ارشاد الطالب، ج 1، ص 47.
13. سید محمد صادق روحانی، منهاج الفقاهہ، ج 1، ص 102 و 570؛ فقه الصادق، ج 1، ص 47 و 90 و ج 3، ص 56 و 317 و ج 5، ص 297.
14. سید محمود شاهرودی، کتاب الاجارہ، ص 328.
15. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج 8، ص 228 و ج 10، ص 295 و ج 26، ص 194 و ج 30، ص 25 و ج 32، ص 210.
16. شیخ مرتضیٰ انصاری، (م 1281 ق)، الطہارہ، ج 2، ص 261 و ج 5، ص 169.
17. آقارضا ہمدانی (م 1320 ق)، مصباح الفقہ، ج 2، ص 538، چاپ سنگی.
18. محمد علی کاظمینی، کتاب الصلاہ (تقریرات مرحوم میرزا محمد حسین نائینی)، ج 2، ص 355.
19. محمد حسین اصفہانی (م 1361 ق)، الاجارہ، ص 22.
20. میرزا ابوالقاسم قمی (م 1221 ق)، غنائم الایام، ج 5، ص 271.
21. محمد تقی آملی، مصباح الہدی، ج 2، ص 409.
22. سید محمد رضا گلپایگانی، الحدود، ص 308؛ الشهادات، ص 82؛ الدر المنضود، ج 2، ص 328.
23. آیہ اللہ سید ابوالقاسم خویی (م 1413 ق)، التتبیح، کتاب الطہارہ، ج 1، ص 205 و 442 و ج 6، ص 5، 126، 226 و ج 8، ص 227 و ج 2، ص 218 و 394 و کتاب الصلاہ، ج 1، ص 142 و ج 2، ص 322 و ج 4، ص 19 و ج 5، ص 165، 168 و 396 و کتاب الصوم،

ج 1، ص 291 و 392 و کتاب الحج، ج 1، ص 30 و ج 3، ص 391 و ج 4، ص 201 و 257 و ج 5، ص 27 و 369؛ مصباح الفقاهه، ج 7، ص 263.

24. آیه الله سید ابوالقاسم خویی، مستند الشیعه، کتاب الاجاره، ص 47 و 433 و کتاب المضاربه، ص 173 و 281 و کتاب النکاح، ج 2، ص 13 و 83.

25. آیه الله سید ابوالقاسم خویی، مبانی تکمله المنهاج، ج 1، ص 123 و ج 2، ص 289، 297، 336.

26. سید کاظم حائری، القضاء فی الفقه الاسلامی، ص 475.

27. سید محمد موسوی عاملی (م 1009 ق)، نهایه المرام، ج 1، ص 188؛ مدارک الاحکام، ج 1، ص 319.

28. حسین علی منتظری، دراسات فی مکاسب، ج 1، ص 459.

29. شیخ حسین حلی، دلیل العروه الوثقی، ص 485.

30. شیخ باقر ایروانی، دروس تمهیدیة فی الفقه الاستدلالی، ج 1، ص 126.

31. سید علی حسینی شبر، العمل الابقی فی شرح العروه الوثقی، ج 1، ص 366.

32. شیخ اسماعیل صالحی مازندرانی، مفتاح البصیره فی فقه الشریعه، ج 2 (الطهاره)، ص 271.

33. شیخ عبدالنبی نجفی عراقی، المعالم الزلفی فی شرح العروه الوثقی، ج 1، ص 373.

34. شیخ علی صافی گلپایگانی، ذخیره العقبی فی شرح العروه الوثقی، ج 3، ص 211.

35. میرزای نائینی، کتاب الصلاه (تقریر محمدتقی آملی)، ج 3، ص 219.

3 - برخی از فقها این مقوله را از مصادیق اصاله الظهور دانسته اند و لذا بعضی از آنان اصل عدم زیاده و بعضی دیگر اصل عدم تقیصه را مقدم داشته اند. برای مثال، در بحث قاعده لاضرر، درباره حدیث لاضرر این اختلاف آرا به چشم می خورد. (1)5.

ص: 43

1- . الرسائل (امام خمینی)، ج 1، ص 26؛ بحوث فی الاصول، ج 5، ص 438؛ قاعده لاضرر و لاضرار (سیستانی)، ص 95.

فقیهانی که در هنگام تفاوت دو نسخه یک حدیث، نسخه کافی را مقدم می‌دارند، در واقع، این مقدمه را لحاظ می‌کنند که تفاوت مزبور از باب تعارض است؛ زیرا تعارض همیشه بین دو حدیث یا دو گروه از احادیث نیست، بلکه گاهی بین دو نسخه از یک حدیث رخ می‌دهد. بنابراین، وقتی از مصادیق باب تعارض باشد، باید با وجود مرجحات منصوصه، به آن‌ها مراجعه کرد، اما اگر مرجحات منصوصه نباشد، به مرجحات غیر منصوصه مراجعه می‌شود.

به نظر این فقها، یکی از مرجحات غیر منصوصه می‌تواند اضبطیت کتاب کافی باشد، چنان‌که اضبط بودن راوی یکی از امتیازات و بلکه یکی از شرایط راوی شمرده می‌شود و راوی اضبط بر راوی غیر اضبط مقدم می‌گردد و نیز روایت راوی مضطرب الحدیث و غیر ضابط حجت شمرده نمی‌شود و به همین جهت، به متفردات عمار ساباطی عمل نشده است. (1)

مفهوم اضبطیت

کلمه «اضبطیت» مصدر صناعی از «اضبط» است، همانند انسانیت، اوثقیت و اورعیت. «اضبط» اسم تفضیل است.

احمد بن علی فیومی (م 770 ق) گفته: «ضَبَطَهُ ضَبْطًا... یعنی آن را به خوبی حفظ کرد». (2)

سید مرتضی زبیدی چنین نوشته است: «ضبطه... حفظه بالجزم. لیث از لغویان

ص: 44

-
- 1- . بحوث فی الاصول، ج 7، ص 45؛ تعلیقه منهج المقال، ص 243؛ منتهی المقال، ج 5، ص 93؛ روضه المتقین، ج 14، ص 203؛ تهذیب الاحکام، ج 7، ص 101؛ الاستبصار، ج 1، ص 372، ح 1413؛ رجال النجاشی، ص 290؛ اختیار معرفه الرجال، ص 253.
 - 2- . المصباح المنیر (چاپ دارالکتب العلمیه)، ص 357.

متقدم گفته: ضبط الشيء لزومه لا يفارقه. ابن درید نیز گفته: ضبط الرجل الشيء... إذا أخذه أخذاً شديداً» (1).

حافظ کسی است که چیزی را نگهداری می کند و معنای حفظ با متعلق آن روشن می شود؛ زیرا متعلق آن، اشیای مادی و معنوی است، مانند: حافظ گنج، حافظ قرآن و حافظ حدیث.

«ضبط» اخص از «حفظ» باید باشد و مترادف شاید در آن دو قابل تصور نباشد؛ زیرا با دقت در مفهوم ضبط و تعبیرات لغات به دست می آوریم که مفهوم آن دقیق تر از معنای حفظ است.

بنابراین، هر ضبطی حفظ می باشد، ولی هر حفظی ضبط نیست. «ضابط» اسم فاعل از ضبط است و «أضبط» اسم تفضیل از آن است و به کسی گفته می شود که ضبطش بهتر و دقیق تر باشد.

علمای رجال و درایه الحدیث نیز گفته اند از جمله شرایط راوی این است که باید ضابط باشد؛ زیرا الفاظ احادیث نقش کلیدی دارد. آنان در شرح این صفت گفته اند: مراد آن است که راوی اگر حدیث را از حفظ نقل می کند، حافظ، آگاه و متوجه باشد و غافل نباشد و اگر از کتاب حدیث نقل می کند، ضابط کتاب خود باشد و آن را از غلط، تصحیف و تحریف حفظ کند و نیز بداند که چه چیزی باعث اختلال معنای حدیث می شود. (2) این شرط را بسیاری از علمای درایه و فقها در مورد راوی ذکر کرده اند. (3)

عراقی در الفیه خود گفته:

بأن يكون ضابطاً معدلاً أي يقظاً ولم يكن مغفلاً (4) 6.

ص: 45

1- . تاج العروس، ج 5، ص 174.

2- . مقباس الهدایه، ج 1، ص 43.

3- . وصول الاخیار، ص 183؛ الکفایه فی علم الروایه، ص 62؛ تدریب الراوی، ج 1، ص 301.

4- . فتح الباقی، ص 236.

البته در مورد احکام و فروع، این اجازه به اصحاب داده شده بود که احادیث را نقل به معنا کنند؛ زیرا محمد بن مسلم در حدیث صحیحی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا اجازه دارم احادیث شما را نقل به معنا کنم؟ امام علیه السلام فرمود: «نعم ما لم تزد أو تنقص»؛ (1) تا وقتی که مطلبی به آن نیفزایی یا از آن نکاهی، اجازه داری.

بر همین اساس، علمای رجال و درایه فرموده اند: راوی باید ضابط باشد، یعنی الفاظ احادیث را به خوبی ضبط کند و اگر عین الفاظ را نقل نکند، دست کم در معنای آن، حقیقت مطلب را حفظ کند؛ زیرا اگر راوی ضابط نباشد، نمی توان به روایات او اعتماد کرد.

علمای رجال درباره سبابی نوشته اند که نمی توان به روایات متفرد او اعتماد کرد؛ زیرا او عربی خوب نمی دانسته و لذا قدرت حفظ الفاظ را نداشته است؛ (2) از این رو، گاه در روایات طولانی، راوی نتوانسته عین الفاظ را ضبط کند و تقدیم و تأخیر و حذف در پاره ای از کلمات روا داشته و باعث شده تا گونه ای از اضطراب و پیچیدگی در معنا پدید آید.

حدیث مفصلی که درباره وجود معایش بندگان در کتاب تحف العقول نقل شده (3) نیز نمونه ای از احادیث مضطرب است. مرحوم آیه الله خویی فرموده است: به خاطر آن که راوی آن ضابط نبوده و حدیث را به خوبی حفظ نکرده، در آن اضطراب پدید آمده است. (4)

ابوعمر و عثمان بن عبدالرحمان معروف به ابن الصلاح در معنای ضابط بودن راوی گفته: مراد از ضبط آن است که راوی روایت را بدان گونه که هست، بشنود و بفهمد و به طور کامل حفظ کند و تردیدی در آن نداشته باشد و از وقت شنیدن تا وقت ادا، بر این 9.

ص: 46

1- . الکافی، ج 1، ص 51؛ بحار الانوار، ج 2، ص 165.

2- . روضه المتقین، ج 14، ص 203؛ المحصول فی علم الاصول (سبحانی)، ج 4، ص 429.

3- . تحف العقول، ص 331.

4- . مصباح الفقاهه، ج 1، ص 7؛ حاشیه المکاسب (ایروانی)، ص 3؛ دراسات فی المکاسب، ج 1، ص 89.

صفت ثابت باشد. بنابراین، در ضابط بودن راوی، قوه حافظه و دقت ملاحظه باید لحاظ شود. قرینه بر ضابط بودن راوی موافقت راویان ثقة ضابط با اوست، آن گاه که حدیث او با حدیث آنان سنجیده شود. (1)

پیشینه کاربرد اضبطیت

درباره مرحوم کلینی اگر چه لفظ «اضبط» در کتاب های رجالی گفته نشده و این تعبیر بیشتر از قرن دهم و یازدهم درباره او شهرت یافته است، ولی نجاشی دو واژه «اوثق» و «اثبت» را برای او به کار برده که مراد از آن، همان حفظ و پایداری در ضبط حدیث و اضبطیت کتاب کافی است.

استاد جعفر سبحانی در شرح سخن نجاشی و در بیان معنای اثبتیت و اوثقت کلینی فرموده: «اوثقت» اسم تفضیل از ماده «وثاقه» می باشد و مراد از آن، پرهیز از کذب است به خاطر عدالت و ورعی که دارد، همان طور که مراد از «اثبتیت» کم بودن لغزش و خطا و اشتباه است. (2)

علامه محمدباقر مجلسی را می توان از نخستین کسانی دانست که اضبطیت کافی را مطرح کرده اند. او در مقدمه کتاب مرآه العقول که شرح کتاب کافی است، می گوید: «علت آن که به شرح کتاب کافی روی آوردم، آن است که کتاب کافی اضبط اصول می باشد». (3) مقصود علامه مجلسی از اصول، همان جوامع اربعه شیعه است، یعنی کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب الاحکام و استبصار.

علامه مجلسی در کتاب مرآه العقول و کتاب دیگرش ملاذ الاخیار قاعده اضبطیت کافی را عملاً نیز به کار گرفته و در موارد تعارض بین نسخه کافی و سایر کتاب ها، نسخه

ص: 47

-
- 1- . علوم الحدیث و مصطلحه، ص 128؛ التقیید و الايضاح، ص 135؛ علوم الحدیث، ص 106.
 - 2- . کلیات فی علم الرجال، ص 364؛ نیز ر. ک: الفوائد الرجالیه، «الانتصار لصحه الکافی»، ص 79.
 - 3- . مرآه العقول، ج 1، ص 3.

کافی را مقدم داشته است.

مخالفان اضبطیت کافی

بر خلاف طرفداران اضبطیت کافی، برخی از علما شیخ طوسی را به خاطر جامعیت در علوم اسلامی ستوده و کتاب های وی را اضبط دانسته اند؛ از جمله فقیه نامور علی بن حسین کرکی (م 940 ق) صاحب کتاب جامع المقاصد در جریان اضطراب حدیث قرع، (1) نسخه تهذیب الاحکام را مقدم داشته و در مورد تعارض نسخه تهذیب الاحکام و نسخه کافی می گوید: اگر چه شهید اول فرموده روایت اضطراب دارد، (2) ولی اضطراب در جایی صادق است که نتوان یک نسخه را بر نسخه دیگر ترجیح داد، حال آن که در این حدیث ما می توانیم نسخه تهذیب الاحکام را ترجیح دهیم؛ زیرا شیخ طوسی به گونه های نقل حدیث آگاه تر و در ضبط کلمات حدیث دقیق تر است، به ویژه آن که وی مطابق مضمون حدیث فتوا داده است. پس ترجیح این حدیث توسط شیخ، وهن ارسال آن را جبران می کند. (3)

کاربرد اضبطیت

مثلاً در فقه، درباره مشخص کردن پایان ماه رمضان می گویند تعیین اتمام ماه رمضان با عدد، اضبط است از تعیین آن با شیوع، یا در مورد تعیین قبله می گویند فلان علامت اضبط از علامت دیگر است، یا در کتاب بیع می گویند وزن اضبط از کیل است و یا در کتاب قضاء می گویند کتابت اضبط از غیر آن است.

ص: 48

1- تهذیب الاحکام، ج 1، ص 385؛ الکافی، ج 3، ص 94.

2- ذکری الشیعه، ص 28؛ الدروس الشرعیه، ص 6؛ نیز ر. ک: المعتمر، ج 1، ص 199؛ فوائد القواعد، ص 95؛ روض الجنان، ج 1، ص 173.

3- تهذیب الاحکام، ج 1، ص 385؛ جامع المقاصد، ج 1، ص 383؛ الکافی، ج 3، ص 94؛ منتهی المطلب، ج 1، ص 95؛ تذکره الفقهاء، ج 1، ص 26؛ مختلف الشیعه، ص 36؛ النهایه، ص 24؛ السرائر، ص 28؛ البیان، ص 16؛ الجامع للشرایع، ص 41.

هم چنین در کتاب های فقهی، در مورد تعارض وثاقت و ضعف راویان، یعنی جرح و تعدیل آنان، نظرهای گوناگونی وجود دارد: برخی از فقها هر دو قول را از حجیت ساقط می دانند و برخی دیگر جرح را بر تعدیل مقدم می دارند و عده ای نیز به دنبال مرجحات می گردند(1) که از جمله مرجحات، ترجیح قول نجاشی به خاطر اضبطیت اوست. مثلاً می گویند درباره فلان راوی اختلاف شده است: نجاشی او را توثیق نموده و شیخ طوسی او را تضعیف کرده است و یا به عکس آن. در این صورت، می گویند قول نجاشی را مقدم می داریم؛ زیرا نجاشی اضبط است.(2)

در مورد تعارض نسخه های یک روایت نیز با مراجعه به کتاب های فقهی می توانیم آرای ذیل را پیدا کنیم:

1- ترجیح کافی بر سایر کتاب های روایی.

2- ترجیح استبصار بر تهذیب الاحکام.

به گفته آیه الله بروجردی، علت ترجیح استبصار بر تهذیب این است که شیخ طوسی کتاب تهذیب الاحکام را در عنفوان جوانی نگاشته، اما کتاب استبصار را پس از سال ها ممارست در علوم رجال، درایه، حدیث، کلام و تفسیر تألیف کرده است و به همین دلیل، استبصار اضبط از تهذیب است.(3) هم چنین وحید بهبهانی در الرسائل الفقهیه، استبصار را بر تهذیب ترجیح داده(4) و مرحوم آیه الله خویی نیز در معجم رجال الحدیث برای تصحیح اسناد و شناخت راویان غالباً نسخه استبصار را بر نسخه تهذیب الاحکام مقدم(4).

ص: 49

1- توضیح المقال، ص 239.

2- در مورد ترجیح سخن نجاشی بر سخن شیخ طوسی، برای نمونه، ر. ک: مسالک الافهام، ج 7، ص 467؛ الحدائق الناضره، ج 6، ص 121؛ الرسائل الفقهیه (وحید بهبهانی)، ص 190؛ حاشیه وحید بهبهانی بر مجمع الفائده والبرهان، ص 597، 702، 717؛ التقیح، الصلاه، ج 2، ص 324.

3- الموسوعه الرجالیه، ترتیب اسانید التهذیب، ص 3.

4- الرسائل الفقهیه، ص 124.

داشته است.

3 - ترجیح من لا يحضره الفقيه بر تهذيب الاحكام.

علت ترجیح من لا يحضره الفقيه بر تهذيب الاحكام اين است که دقت شيخ صدوق در ضبط احاديث من لا يحضره الفقيه بيشتتر از دقت شيخ طوسي در تهذيب الاحكام بوده است. بر همين اساس، بسياري از فقها در فرض تعارض اين دو کتاب، نسخه من لا يحضره الفقيه را مقدم می دارند. (1)

سخنان علما درباره اضبطيت كافي

اشاره

بسياري از علما کتاب كافي را اضبط از ديگر کتاب های حديثي دانسته اند که از جمله آنان شيخ يوسف بحراني است. او ويژگي ها و امتيازات متعددي دارد که در زير به آن ها اشاره می شود:

1 - بحراني اگرچه از اخباريان بوده است، راه ميانه را پيموده و مانند امين استرآبادي تندروي نکرده است (2) و چنان که خود در مقدمه الحدائق متذکر شده، راه علامه مجلسي را ادامه داده است.

2 - با قلم روان خود کتاب الحدائق الناضره را نگاهت؛ اثری که به لحاظ نظم مطالب، از کتب مهم اين علم است و احاطه صاحب اثر را بر موضوع مورد بحث به خوبی نشان می دهد.

3 - بحراني در الحدائق الناضره اصرار دارد تا در هر مسئله تمام رواياتی را که در کتاب های گوناگون آمده است، جمع آوری نماید.

ص: 50

-
- 1- . برای نمونه، ر. ک: رياض المسائل (چاپ سنگي)، ج 2، ص 542؛ مستندالشيعة، ج 16، ص 247؛ جامع المدارک، ج 67، ص 215؛ التتقيح، الطهاره، ج 5، ص 254، الصلاه، ج 4، ص 329؛ مستند الشيعة، الصوم، ج 1، ص 214، الحج، ج 4، ص 206 و 254.
 - 2- . روضات الجنات، ج 1، ص 79.

4- تسلط علامه بحرانی بر احادیث و تلاش‌هایی که در زمینه فقه الحدیث انجام داده است، از دیگر امتیازات وی به شمار می‌آید.

5- اگرچه بحرانی اخباری است و خود در مقدمه کتاب حدائق (ج 1، ص 15) می‌گوید نیازی به علم رجال نیست و بر این سخن خود چندین دلیل اقامه می‌کند و نیز در یکی از مقدمات حدائق به تفصیل، بحث تنويع احادیث را که از سوی علامه حلی و استادش احمد بن طاووس حلی (م 673 ق) مطرح شده است، زیر سؤال می‌برد و ضرورتی برای پرداختن به آن نمی‌بیند، با وجود این، خود در کتاب حدائق، هم به مباحث رجالی پرداخته و هم انواع احادیث را مشخص نموده است.

6- بحرانی در کتاب حدائق، با آن که کتابی فقهی است، به روایات توجه بسیار کرده و از پرداختن به سند آن‌ها غفلت نورزیده است. او هم چنین نکات رجالی را مورد توجه قرار داده و ضعف وثاقت راویان را مشخص نموده است و در پاره‌ای از موارد به بحث‌های رجالی گسترده‌تر نیز دست زده است.

7- او به اختلاف نسخه‌های روایات و سند آن‌ها توجه کامل نموده و روایات منقول در کافی، تهذیب و استبصار را با هم مقایسه کرده است و در نتیجه، بارها بر اضطراب بودن کافی تأکید ورزیده است.

بحرانی می‌گوید: «کمتر روایتی را در تهذیب و استبصار می‌توان یافت که در متن و یا سند آن، خطا راه نیافته باشد». او در جای دیگری گفته است: «روایتی در تهذیب یافت نمی‌شود که خالی از تصحیف و تحریف و نقص و زیاده باشد».⁽¹⁾

بحرانی کتاب کافی را بر دو کتاب شیخ طوسی مقدم می‌دارد و در توضیح دلیل آن می‌گوید که کلینی در ضبط احادیث، دقیق‌تر از شیخ طوسی بوده است.⁽²⁾

هم چنین آیه الله خویی در مستند العروه الوثقی، کتاب النکاح، به هنگام اختلاف بینا.

ص: 51

1- الحدائق الناضرة، ج 4، ص 209 و ج 5، ص 255.

2- همان جا.

نسخه تهذیب و کافی، نسخه کافی را مقدم داشته و به سخن بحرانی نیز اشاره کرده است:

چون احتمال تعدد دو روایت نیست، پس ناچار در یکی از دو نسخه خطا راه یافته است و از همین جاست که باید نسخه کافی را مقدم بداریم؛ زیرا کلینی قدس سره در نقل روایات، اضطبط از شیخ طوسی می باشد و در مقابل، خطاهای شیخ طوسی در تهذیب و استبصار بسیار است و حتی صاحب الحدائق الناضره پا را از این فوتر نهاده و گفته است که در تهذیب کم یافت می شود روایتی که خالی از خطا در سند یا متن باشد. البته سخن بحرانی خالی از مبالغه و مسامحه نیست؛ زیرا بیشتر روایات این گونه نیست و البته خطا در اسناد و روایات تهذیب و استبصار کم نیست. (1)

نظیر این مطلب را آیه الله خویی در مقدمه معجم رجال الحدیث نیز آورده است. (2)

بعضی از علما به سخن بحرانی انتقاد کرده و او را متهم به تندروی نموده اند، ولی راقم این سطور معتقد است همان طور که مرحوم آیه الله خویی فرموده اند، اگر چه در کلام بحرانی مبالغه وجود دارد، اصل سخن او درست است. در این جا، برای نمونه، سه حدیث را بررسی می کنیم:

حدیث اول

مرحوم بحرانی در بحث عصیر عنبی حدیث ذیل را آورده است:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل من أهل المعرفة يأتيه بالبختج و يقول قد طبخ على الثلث و أنا أعرف أنه يشربه على النصف. فقال: خمر لا تشربه.

از حضرت صادق علیه السلام درباره مردی پرسیدم که از اهل معرفت (شیعیان) است و برای من شیره خرما می آورد و می گوید که این بنا بر یک سوم پخته شده است، اما من می دانم که او خود وقتی شیره به نصف می رسد، از آن می نوشد. امام فرمود: شراب است؛ آن را ننوش.

ص: 52

1- . مستند العروه الوثقی، النکاح، ج 2، ص 13.

2- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 35؛ نیز ر. ک: الحدائق الناضره، ج 5، ص 124.

بحرانی می نویسد: این حدیث صحیح السند است و در تهذیب الاحکام کلمه «خمر» وجود دارد، (1) ولی در کتاب کافی وجود ندارد. (2) امین استرآبادی با توجه به نسخه تهذیب قایل به نجاست «بختج» شده است، ولی چون کمتر حدیثی در تهذیب یافت می شود که خالی از تحریف و تصحیف و زیاده و نقیصه باشد، باید کافی را بر آن مقدم داشت؛ زیرا کلینی اضبط از شیخ طوسی است. (3)

بحرانی افزون بر این جا، در جاهای دیگر حدائق نیز نسخه کافی را بر تهذیب الاحکام مقدم داشته است. (4)

علما درباره این حدیث در دو جا بحث کرده اند: یکی در کتاب طهارت و دیگری در کتاب بیع. بیشتر فقها در هر دو موضع تصریح کرده اند که نسخه کافی مقدم است؛ زیرا کلینی اضبط از شیخ طوسی است. مرحوم آیه الله خویی، (5) آیه الله حکیم، آیه الله شهید سید محمد باقر صدر (6) و امام خمینی (7) قدس سرهم از آن جمله اند. هم چنین صاحبان دراسات فی المکاسب، ارشاد الطالب و منهاج الفقاهه که هر سه، حاشیه بر مکاسب می باشد، بدین مطلب اشاره کرده اند. (8)

البته در مقابل فقهای که در مورد حدیث فوق، نسخه کافی را مقدم داشته اند، صاحب جواهر (9) و شیخ انصاری (10) نسخه تهذیب را ترجیح داده و گفته اند که اگر چه 9.

ص: 53

-
- 1- . تهذیب الاحکام، ج 9، ص 122.
 - 2- . الکافی، ج 6، ص 421.
 - 3- . الحدائق الناضره، ج 5، ص 134.
 - 4- . همان، ج 3، ص 156 و ج 4، ص 209 و ج 5، ص 124.
 - 5- . دراسات فی الفقه الجعفری، ج 1، ص 19.
 - 6- . بحوث فی شرح العروه الوثقی، ج 3، ص 444.
 - 7- . الطهاره، ج 3، ص 204.
 - 8- . دراسات فی المکاسب، ج 1، ص 705؛ ارشاد الطالب، ج 1، ص 48؛ منهاج الفقاهه، ج 1، ص 102.
 - 9- . جواهر الکلام، ج 6، ص 196.
 - 10- . الطهاره، ج 5، ص 169.

کلینی از شیخ طوسی اضبط است و دقت او در حفظ حدیث بیشتر است، ولی باید دانست که در این مورد «اصل عدم تقیصه» بر «اصل عدم زیاده» مقدم است و در نتیجه، نسخه تهذیب مقدم خواهد بود.

در میان فقها، کسی را نمی توان یافت که تهذیب را برتر از کافی بداند و به این دلیل آن را مقدم بدارد، به جز محقق کرکی که در کتاب طهارت، بحث حیض، نسخه تهذیب را مقدم داشته و شیخ طوسی را در حدیث، اعرف از کلینی دانسته است. (1) از معاصران نیز شیخ محمد سند در کتاب سند العروه الوثقی سخن شیخ را مقدم داشته است (2) که تفصیل سخنان او در بحث های بعدی خواهد آمد.

حدیث دوم

عن ذریح قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا نش العصير و غلا حرم. (3)

ذریح می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هرگاه آب انگور به جوش آید و غلیان پیدا کند، حرام می شود.

در این روایت، پس از کلمه «عصیر»، در کافی «واو» آمده و در تهذیب الاحکام شیخ طوسی «أو» ذکر شده است. (4) امام خمینی قدس سره در این باره فرموده اند: «مخفی نیست که ضبط کافی اولی است». (5)

حال اگر حدیث با «واو» باشد، معنای آن اجتماع است، یعنی باید نشیش و غلیان هر دو حاصل شود تا حرمت مترتب شود، خصوصاً اگر مفهوم دو لفظ نیز با هم فرق داشته باشد، ولی اگر «أو» باشد، معنایش آن است که با هر یک از دو حالت، حرمت حاصل

ص: 54

1- . جامع المقاصد، ج 1، ص 284.

2- . سند العروه الوثقی، ج 3، ص 201.

3- . الکافی، ج 6، ص 419؛ نیز ر. ک: وسائل الشیعه، ج 17، ص 229.

4- . تهذیب الاحکام، ج 9، ص 120.

5- . الطهاره، ج 3، ص 28.

مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی، مرحوم آیه الله خوئی و فقهای دیگر در بحث نجاست عصیر عنبی به این حدیث پرداخته و فرموده اند که نشیث صدای حادث قبل از غلیان را گویند و این معنا در سماور اظهر است. حال، آیا وجود همین صدا برای حرمت و نجاست عصیر کفایت می کند یا حتماً باید غلیان حاصل شود؟

صاحب عروه الوثقی وجه اول را اختیار کرده است (1) و دیگران نیز از او پیروی نموده اند (2). شاید دلیل او همان موثقه ذریح باشد که به آن اشاره شد؛ زیرا غلیان با کلمه «أو» عطف شده است و ظاهر عطف با «أو» تغایر ندارد، ولی با روایتی که در آن فقط غلیان شرط حرمت دانسته شده است، تعارض دارد، مانند حسنه حماد از اباعبدالله علیه السلام «لا یحرم العصیر حتی یغلی» (3).

در مقابل، شیخ الشریعه اصفهانی از نسخه مصححه کافی این حدیث را با عطف به «و او» نقل کرده است. بنابراین، «نشیش و غلیان» با هم باعث حرمت می شود و چون کلینی ثقه و امین است، سخن او مقدم است. (4) در لغت نیز نشیش به معنای غلیان است، (5) چنان که فیروزآبادی گفته است: صوت غلیان همان غلیان است. (6) پس این نقل با روایت حماد نیز معارض نخواهد بود. (7) 2.

ص: 55

-
- 1- . العروه الوثقی، ج 1، ص 55.
 - 2- . مستمسک العروه الوثقی، ج 1، ص 10؛ مدارک العروه، ج 2، ص 608؛ سند العروه الوثقی، ج 2، ص 205.
 - 3- . وسائل الشیعه (چاپ آل البیت)، ج 25، ص 287؛ الکافی، ج 6، ص 419؛ تهذیب الاحکام، ج 9، ص 119؛ الوافی، ج 20، ص 651.
 - 4- . افاضه القدیر، ص 101.
 - 5- . اقرب الموارد، ج 2، ص 1301.
 - 6- . القاموس المحیط، ج 2، ص 290.
 - 7- . التنقیح، الطهاره، ج 2، ص 120؛ فقه الشیعه، ج 3، ص 182.

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن سؤر الحائض، فقال: لا توضأ منه و توضأ من سؤر الجنب إذا كانت مأمونه. (1)

از امام صادق علیه السلام درباره نیم خورده زن حائض پرسیدم. حضرت فرمود: با آن وضو نگیر، ولی با نیم خورده جنب وضو بگیر، به شرط آن که در طهارت و نجاست مورد اطمینان باشد.

مرحوم آیه الله خویی فرموده است: آن چه از این روایت فهمیده می شود، آن است که وضو گرفتن با نیم خورده حائض مطلقاً مکروه است، اگر چه مأمونه (مورد اطمینان) باشد؛ زیرا روایت بین حائض و جنب تفصیل داده است و تفصیل قاطع شرکت می باشد. پس دلالت روایت بر کراهت مطلقاً قوی تر از دلالت سایر مطلقات است.

اما باید توجه کرد که شیخ طوسی نیز این روایت را در کتاب استبصار و تهذیب آورده و کلمه «لا» را از صدر آن ساقط کرده است. (2) بنابراین، روایت بر تقیید جواز وضو با نیم خورده حائض دلالت دارد، در صورتی که مأمونه باشد. با توجه به این اختلاف، اگر روایت را بی اعتبار بدانیم و بر آن اعتماد نکنیم - به این دلیل که متن آن بر حسب نقل کلینی و شیخ اضطراب دارد - در این صورت، مطلب روشن است؛ اما اگر حدیث را معتبر بدانیم و روایت کافی را که مشتمل بر کلمه «لا» می باشد، بر نسخه تهذیب و استبصار مقدم بدانیم - به این اعتبار که کلینی اضطراب از شیخ صدوق و شیخ طوسی است - چاره ای نداریم جز این که به تعدد مرتبه کراهت ملتزم شویم و از این حدیث تفصیل را برداشت کنیم. (3)

ص: 56

1- . الکافی، ج 3، ص 10.

2- . الاستبصار، ج 1، ص 17؛ تهذیب الاحکام، ج 1، ص 222.

3- . التتقیح، الطهاره، ج 2، ص 443؛ نیز ر. ک: بحوث فی شرح العروه الوثقی، ج 2، ص 292.

در بیشتر موارد، نسخه کافی بر تهذیب مقدم داشته می شود، ولی گاهی به دلایلی تهذیب بر کافی مقدم می گردد که در ذیل به این موارد استثنا اشاره می شود:

1 - وجود شهرت بر طبق روایت تهذیب الاحکام

اگر شهرت بر طبق روایت تهذیب باشد، نسخه تهذیب مقدم می شود و بر همین اساس است که بسیاری از فقها نسخه تهذیب را در روایت حیض بر کافی مقدم می دارند. برای مثال، زمانی که خون حیض با خون قرح مشتبه شود، مشهور، وجوب اختبار است؛ یعنی باید ملاحظه شود که خون از جانب راست خارج شده است یا از جانب چپ؛ اگر خروج خون از طرف راست باشد، حیض است و اگر از جانب چپ باشد، قرح است. مبنای این اختلاف، روایت مرفوعه ای است که شیخ طوسی و کلینی نقل کرده اند.

کلینی چنین روایت کرده است:

محمد بن یحیی رفعه عن أبان قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: فتاه متأبها قرحه في فرجها و الدم سائل لا تدرى من دم الحيض أو من دم القرحة. فقال: مرها فلتستلق على ظهرها ثم ترفع رجلها ثم تستدخل اصبعها الوسطى، فإن خرج الدم من الجانب الأيمن فهو من الحيض وإن خرج من الجانب الأيسر فهو من القرحة. (1)

ابان می گوید: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: یکی از دختران جوان ما درون فرجش زخمی دارد و خونی از وی می آید که نمی داند خون حیض است یا خون زخم. امام فرمود: او را فرمان ده که به پشت دراز بکشد و پاهایش را بلند کند و سپس با انگشت میانی خود را واریسی کند؛ اگر خون از طرف راست خارج شد، حیض است و اگر از طرف چپ خارج شد، خون زخم است.

این روایت را شیخ طوسی نیز، البته با اختلاف، نقل کرده است:

ص: 57

فإن خرج الدم من الجانب الأيسر فهو من الحيض وإن خرج من الجانب الأيمن فهو من القرحة. (1)

... اگر خون از طرف چپ خارج شد، حیض است و اگر از طرف راست خارج شد، خون زخم است.

حال، تکلیف چیست و با این دو نقل چه باید کرد؟ فقها در برخورد با این حدیث به سه گروه تقسیم می شوند:

1 - عده ای از فقها معتقدند همین که روایتی به دو صورت مختلف نقل شود - مثلاً در کافی به گونه ای بیاید و در تهذیب به گونه ای دیگر - این موجب اضطراب متن است و همان طور که اضطراب در سند باعث سقوط روایت از اعتبار می شود، اضطراب در متن نیز باعث سقوط روایت از حجیت می شود. همین امر موجب شده است که علامه اردبیلی (م 993 ق)، (2) شاگرد وی سید محمد عاملی (م 1009 ق) (3) و شهید ثانی (911-965 ق) (4) از این حدیث اعراض کنند.

2 - برخی دیگر از فقها بر طبق روایت کافی فتوا داده اند و همان دلیل سابق را ذکر کرده و گفته اند: نسخه کافی مقدم است، به این دلیل که در ضبط روایت، اضطراب می باشد. (5) مرحوم شیخ انصاری (6) و آیه الله حکیم (7) تصریح کرده اند که اضطراب هنگامی باعث سقوط خبر از حجیت می شود که اضطراب مستقر و ثابتی باشد، ولی اگر باقراین وقواعد 2.

ص: 58

-
- 1- . تهذیب الاحکام، ج 1، ص 385.
 - 2- . مجمع الفائده و البرهان، ج 1، ص 141.
 - 3- . مدارک الاحکام، ج 1، ص 317.
 - 4- . روض الجنان، ج 1، ص 173؛ نیز ر. ک: فوائد القواعد، ص 95؛ المعبر، ج 1، ص 199؛ الرعايه، ص 146؛ ذخيره المعاد، ص 62؛ کفایه الاحکام، ص 3؛ مستند الشیعه، ج 2، ص 387؛ غنائم الأيام، ج 1، ص 227.
 - 5- . ملاذ الاخیار، ج 3، ص 122؛ الحدائق الناضره، ج 3، ص 157؛ مرآه العقول، ج 13، ص 235؛ الفقه، ج 10، ص 339؛ الطهاره (انصاری)، ج 3، ص 141.
 - 6- . الطهاره، ج 3، ص 141.
 - 7- . مستمسک العروه الوثقی، ج 3، ص 182.

3 - گروهی دیگر نسخه تهذیب را مقدم داشته اند؛⁽¹⁾ از جمله کرکی (م 940 ق) که در جامع المقاصد نسخه تهذیب را به دو دلیل، مقدم داشته است:

الف) شیخ در نهاییه و مبسوط بر طبق آن فتوا داده است.⁽²⁾ به تعبیر دیگر، شهرت بین قدما و متأخران بر طبق این نسخه وجود دارد.

ب) شیخ در شناخت روایات از کلینی برتر است.⁽³⁾

امام خمینی (م 1410 ق)⁽⁴⁾ و آیه الله سید عبدالاعلی سبزواری (م 1414 ق)⁽⁵⁾ نیز نسخه تهذیب را مقدم داشته اند، ولی نه از آن جهت که کرکی بیان کرده است، بلکه به این دلیل که نسخه تهذیب موافق مشهور است. لذا فرموده اند: ظاهراً نسخه شیخ بر نسخه کافی ترجیح دارد، به خاطر آن که شهرت فتوایی در قدیم و جدید بر طبق آن وجود دارد و حتی از جامع المقاصد و از علامه وحید بهبهانی در حاشیه مدارک الاحکام نقل شده است که اتفاق محدثان متقدم و متأخر بر موافقت مشهور است⁽⁶⁾ و نسخه تهذیب الاحکام موافق با رساله علی بن بابویه صدوق می باشد که گفته شده در فرض فقدان نصوص، مرجع اصحاب است، همان طور که بسیاری از بزرگان درباره اهمیت آن چنین گفته اند.⁽⁷⁾ هم چنین نسخه تهذیب با متن فقه الرضا و غیر آن موافق است⁽⁸⁾ و شیخ مفید و دیگران نیز⁴.

ص: 59

-
- 1- . جواهر الکلام، ج 3، ص 144.
 - 2- . النهایه، ص 24؛ المبسوط، ج 1، ص 43.
 - 3- . جامع المقاصد، ج 1، ص 283.
 - 4- . الطهاره، ج 1، ص 47.
 - 5- . مهذب الاحکام، ج 3، ص 149.
 - 6- . جامع المقاصد، ج 1، ص 282؛ حاشیه مدارک الاحکام، ج 1، ص 360.
 - 7- . ذکری الشیعه، ج 1، ص 51؛ الحبل المتین، ص 88؛ الطهاره (انصاری)، ج 3، ص 140.
 - 8- . ر. ک: فقه الرضا، ص 193؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 14.

پس اشکالی در شهرت این فتوا بین اصحاب وجود ندارد و در جای خود ذکر شد که شهرت فتوایی باعث جدایی حجت از لاجت می شود و فتوای مشهور بین اصحاب رشد و صلاحیت آن روشن است و باید از آن پیروی شود؛ زیرا در عصر متقدمان اختلافی در این مسئله نبوده و کسانی چون صدوقین، شیخ مفید، شیخ طوسی و فقهای پس از آن ها بر طبق نسخه تهذیب فتوا داده اند و فقط محقق در این مسئله خدشه وارد کرده و اردبیلی از او پیروی نموده است و این دو کسانی هستند که برای شهرت ارزش قایل نیستند. پس نسخه تهذیب مقدم می باشد، چون موافق مشهور است. (2)

مرحوم آیه الله العظمی سید کاظم یزدی (م 1337 ق) صاحب العروه الوثقی و صاحب جواهر الکلام (م 1262 ق) نیز همین قول مشهور را انتخاب کرده اند (3) و دلیل آنان قطعاً همین نکته است. شارحان العروه الوثقی مثل مرحوم آیه الله حکیم (م 1395 ق) (4) و مرحوم آملی نیز از صاحب عروه پیروی کرده اند. آقای آملی گفته است:

اگر چه در این کتاب بارها به قاعده ترجیح نسخه کافی بر تهذیب عمل کرده ام و روایت کافی را بر نسخه تهذیب مقدم داشته ام، ولی در این مورد خاص نمی توان چنین کرد؛ زیرا مشهور فقها از روایت کافی اعراض نموده اند و نمی توان با وجود اعراض فقها بدان عمل کرد. شیخ طوسی در النهایه و المبسوط و نیز پیروان او به این روایت عمل کرده اند و این باعث ترجیح نسخه تهذیب الاحکام می شود. (5) 9.

ص: 60

-
- 1- . العروه الوثقی، ج 1، ص 535.
 - 2- . الطهاره (امام خمینی)، ج 1، ص 47؛ النهایه، ص 24.
 - 3- . العروه الوثقی، ج 1، ص 224؛ جواهر الکلام، ج 3، ص 144؛ نیز ر. ک: مفتاح الکرامه، ج 1، ص 338؛ المبسوط، ج 1، ص 42؛ المهذب، ج 1، ص 35؛ مستند الشیعه، ج 1، ص 386.
 - 4- . مستمسک العروه الوثقی، ج 3، ص 183؛ نیز ر. ک: جواهر الکلام، ج 3، ص 145.
 - 5- . مصباح الهدی، ج 2، ص 409.

اگر نسخه کافى با قواعد ادبيات عرب سازگارى نداشته باشد، اما نسخه تهذيب الاحكام مطابق با قواعد ادبيات عرب باشد، نسخه تهذيب مقدم مى گردد. براى مثال، حديث زير در کافى آمده است:

على بن ابراهيم عن المختار بن محمد بن المختار و محمد بن الحسن عن عبدالله بن الحسن العلوى جميعاً عن الفتح بن يزيد الجرجاني عن ابي الحسن عليه السلام قال: كتبت إليه عليه السلام أسأله عن جلود الميتة التي يؤكل لحمها إن ذكّي، فكتب: لا ينتفع من الميتة يهاب ولا عصب و كل ما كان من السخال [من] الصوف و إن جزّ و الشعر و الوبر و الإنفحة و القرن و لا يتعدّى إلى غيرها إن شاء الله. (1)

در اين حديث، «كل ما كان من السخال» مبتداست، اما خبرى براى آن وجود ندارد و اين از نظر ادبى صحيح نيست، چنان كه علامه مجلسى نيز در ملاذ الاخير بدین نکته اشاره کرده است. (2) همین حديث در تهذيب الاحكام شيخ طوسى چنين نقل شده است:

... كتبت إليه أسأله عن جلود الميتة التي يؤكل لحمها ذكّي، فكتب عليه السلام: لا- ينتفع من الميتة يهاب ولا عصب و كلما كان من السخال من الصوف إن جزّ و الشعر و الوبر و الإنفحة و القرن (ينتفع بها) و لا يتعدّى إلى غيرها إن شاء الله. (3)

... نامه اى به امام نوشتم و از او درباره پوست مردارى پرسيدم كه اگر تزكيه گردد، گوشتش خورده مى شود. امام عليه السلام در پاسخ نوشت: از پوست و رگ مردار استفاه نمى شود، اما از پشم برّه اگر كنده شود و نيز از مو، كرك، شيردان و شاخس استفاده مى شود و به غير آن دست نمى برند ان شاء الله.

روشن است كه نسخه تهذيب اشكال ادبى كافى (وجود مبتدا بدون خبر) را ندارد؛ زيرا عبارت «ينتفع بها» خبر است براى «كل ما كان من السخال» كه مبتداست. بنا بر اين،

ص: 61

1- . الكافى، ج 6، ص 258.

2- . ملاذ الاخير، ج 14، ص 276.

3- . تهذيب الاحكام، ج 9، ص 76.

نسخه تهذیب را بر کافی مقدم می دارند.

مخالفت نسخه کافی با دلیل قاطع

مثال:

محمد بن یعقوب عن ابي علي الأشعري عن محمد بن عبد الجبار عن محمد بن إسماعيل عن علي بن النعمان عن سعيد الأعرج قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الفأره يقع في السمن و الزيت ثم يخرج منه حياً، قال: لا بأس بأكله. (1)

سعيد اعرج گفت: که از امام صادق علیه السلام درباره موشی که در روغن می افتد و از آن زنده خارج می شود، سؤال کردم. امام فرمود: خوردن آن اشکالی ندارد.

این روایت بنا بر نقل تهذیب الاحکام صحیحه می باشد (2) و در کافی به این صورت وارد شده است: «سألت عن الفأره و الكلب يقع...»؛ یعنی هم درباره موش سؤال شده و هم درباره سگ.

امام خمینی فرموده اند:

ظاهر آن است که لفظ «کلب» را ناسخ یا بعضی از راویان اضافه کرده اند و اصالت «عدم زیاده» اگر چه ارجح از اصالت «عدم تقيصه» است، در این مقام اثری ندارد؛ زیرا نجاست سگ، معهود از صدر اسلام می باشد، با این که بعید است شیره یا روغنی باشد که سگ در آن بیفتد و در معرض موت قرار گیرد. پس گمان آن است که در نسخه کافی افزایشی صورت گرفته، خصوصاً که ضمیر نیز مفرد آورده شده است. (3)

بنابراین، اگر چه قانون عمومی همان تقدیم کافی است، از کلمه «کلب» قطعاً دانسته می شود که افزودن آن از اشتباهات ناسخان بوده است.

مرحوم محدث عاملی در وسائل الشیعه، کتاب «اطعمه و اشربه»، در باب 45، دو

ص: 62

1- . الکافی، ج 6، ص 261؛ نیز ر. ک: وسائل الشیعه، ج 16، ص 464.

2- . تهذیب الاحکام، ج 9، ص 86.

3- . الطهاره، ج 3، ص 167.

روایت آورده است که یکی همین روایت مورد نظر است و آن را از کافی و تهذیب الاحکام نقل کرده است. هر دو روایت این گونه است:

عن سعید الأعرج قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الفأرة والكلب يقع في السمن والزيت، ثم يخرج منه حياً. قال: لا بأس بأكله. (1)

سعید اعرج می گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره موش و سگی پرسیدم که در روغن حیوانی یا گیاهی می افتد و سپس زنده از آن خارج می شود. حضرت فرمود: اشکالی در خوردن آن نیست.

شیخ طوسی آن را به طریق خود از حسین بن سعید و او از علی بن نعمان از سعید اعرج نقل می کند.

علامه محمدتقی آملی گفته است: «حکم کلب محمول بر تقیه می باشد یا بر سُبُع حمل می شود - همان طور که در بحث صید گذشت - یا بر موردی حمل می شود که روغن جامد باشد و کلب به آن اصابت کرده باشد». (2)

در این جا باید متذکر شد که شیخ طوسی روایت را در تهذیب آورده است، ولی کلمه «کلب» در آن وجود ندارد. (3) در وسائل الشیعه نیز این روایت به نقل از کافی آورده شده و به نسخه تهذیب اشاره ای نشده است که این خود از نقایص کتاب وسائل الشیعه محسوب می شود. (4) شیخ حر عاملی تذکر نداده که کلمه «کلب» در تهذیب وجود ندارد و لذا به توجیه روایت پرداخته است، چنان که علامه مجلسی نیز در ملاذ الاخیار آن را صحیح دانسته و در مورد اختلاف نسخه ها تذکر نداده است. (5) بنابراین، در این جا که ده ها دلیل بر نجس بودن کلب وجود دارد، احتیاج به توجیه روایت نیست و نسخه تهذیب قطعاً مقدم 1.

ص: 63

1- . وسائل الشیعه، ج 16، ص 464.

2- . مصباح الهدی، ج 2، ص 409.

3- . تهذیب الاحکام، ج 9، ص 86 و 362.

4- . این قبیل موارد در وسائل الشیعه زیاد دیده می شود.

5- . ملاذ الاخیار، ج 14، ص 201.

4 - وجود اضطراب در نسخه کافی

اگر در نسخه کافی اضطراب وجود داشته باشد، ولی در تهذیب نباشد، نسخه تهذیب بر کافی مقدم خواهد شد. البته اگر تهذیب روایتی را از کافی نقل کرده باشد، خود به خود ضعف کافی به تهذیب نیز سرایت می کند، ولی در صورتی که تهذیب از کافی نقل نکرده باشد، ضعف کافی ضرری به تهذیب نمی رساند. مثال:

علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن يحيى بن الحجّاج عن خالد بن نجیح قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: الرجل يجيء فيقول: «اشتر هذا الثوب و أربحك كذا و كذا». فقال: أليس إن شاء أخذ و إن شاء ترك؟ قلت: بلى. قال: لا بأس به، إنّما يحلل الكلام و يحرم الكلام. (1)

خالد بن نجیح می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی پیش من می آید و می گوید: این لباس را بخر و چنین سودی به تو می دهم. حضرت فرمود: آیا این گونه نیست که اگر خواست، بگیرد و اگر نخواست، نگیرد؟ گفتم: چرا. امام فرمود: اشکالی ندارد؛ همانا کلام حلال می گرداند و کلام حرام می گرداند.

شیخ طوسی هم این روایت را در تهذیب الاحکام نقل کرده است. نقل او از نظر متن چندان تفاوتی با نسخه کافی ندارد و فقط از نظر سند فرق می کند. سندش چنین است:

عن الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن يحيى بن الحجّاج عن خالد بن الحجّاج قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام... (2)

چنان که می بینیم، در نقل شیخ طوسی، کسی که از امام روایت می کند، «خالد بن حجّاج» است، اما در نسخه های کافی و در بعضی از نسخه های دیگر به جای او «خالد

ص: 64

1- . وسائل الشیعه، ج 12، ص 376؛ کافی، ج 5، ص 201.

2- . تهذیب الاحکام، ج 7، ص 50.

بن نجیح» آمده است. بنابراین، نسخه‌ی کافی مردد بین دو راوی است: یکی خالد بن حجاج و دیگری خالد بن نجیح. (1) روشن نیست که کدام یک از این دو نفر از امام روایت کرده اند و چون وثاقت خالد بن نجیح ثابت نشده است، پس روایت مضطرب الاسناد است و احتمال وجود راوی ضعیف در سلسله سند آن وجود دارد. لذا گفته می‌شود که روایت کافی قابل اعتماد نیست و ضعیف الاسناد است و حتی کشتی تصریح کرده است که خالد بن نجیح از اهل ارتقاع می‌باشد. (2)

حال که این نسخه از نظر سند ضعیف است، می‌توان با مقایسه‌ی متن و سند آن با سند تهذیب گفت که اشتباه در کافی راه یافته است و قطعاً در نسخه‌ی حقیقی همان خالد بن حجاج بوده است؛ زیرا اولاً شیخ طوسی از حسین بن سعید نقل می‌کند و او از ابن ابی عمیر و ابن ابی عمیر از یحیی بن حجاج و او از خالد بن حجاج و او از امام علیه السلام، ولی در سند کلینی ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر نقل می‌کند و ابن ابی عمیر از یحیی بن حجاج و او از امام علیه السلام.

پس می‌توان نتیجه گرفت که اولاً اواخر دو سند با هم اشتراک دارند و از سند تهذیب فهمیده می‌شود که نسخه‌ی کافی نیز باید خالد بن حجاج بوده باشد. ثانیاً چون متن دو روایت یکی است، پس حتماً راویان آخر آن‌ها نیز یکی بوده است. ثالثاً در نسخه‌ی خطی کافی «خالد به الحجاج» ضبط شده است و با این قرینه می‌توان اطمینان حاصل کرد که قطعاً در نسخه‌ی های جدید کافی، تسامحی از طرف ناسخان صورت گرفته است.

البته اگر گفته شود که در نسخه‌ی های کافی هر دو نام آمده است و نسخه‌ی های تصحیح شده مشتمل بر خالد بن نجیح است، دیگر قراین فوق به کار نمی‌آید و تأثیری ندارد و با این توصیف، روایت ضعیف الاسناد می‌شود. بنابراین، روایت مذکور بنا بر نقل کافی ارزش 0.

ص: 65

-
- 1- . معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 35.
 - 2- . اختیار معرفه الرجال، ص 326؛ نیز ر. ک: نقد الرجال، ج 2، ص 190؛ منتهی المقال، ج 3، ص 170؛ تعلیق منهج المقال، ص 352؛ الوجیزه، ص 382؛ رجال النجاشی، ص 150.

و اعتباری ندارد و البته ضعف آن به تهذیب سرایت نمی کند؛ زیرا در صورتی ضعف کافی به تهذیب سرایت می کند که شیخ طوسی روایت را از کافی نقل کرده باشد. آیه الله سیستانی به مناسبت بحث از «قاعده لاضرر» همین مطلب را بیان کرده اند. (1)

نتیجه این که نقل تهذیب بدون مشکل باقی می ماند و نوبت به این ادعا نمی رسد که گفته شود کافی اضبط است؛ زیرا در این مورد طریق کافی با طریق شیخ فرق می کند و اتفاقاً طریق شیخ، آن گونه که علامه حلی (2) و علامه اردبیلی (3) تصریح کرده اند، به حسین بن سعید می رسد و صحیح و معتبر است و خود حسین بن سعید از بزرگان راویان بوده و به وثاقت او تصریح شده است. (4)

ضمناً محمد بن ابی عمیر (م 217 ق) نیز که در سند این روایت آمده، از مشایخ ثلاثه است که شیخ طوسی درباره او فرموده است: «لا یروی و لا یرسل إلا عن ثقه». (5) اصحاب نیز درباره او گفته اند: مراسیل ابن ابی عمیر در حکم مسانید اوست (6) و هم چنین او را از اصحاب اجماع شمرده اند.

به عبارت دیگر، محمد بن ابی عمیر از یک سو از مشایخ ثلاثه است و طبق قاعده حدیثی، مشایخ ثلاثه از غیر ثقه روایت و ارسال نمی کنند، و از سوی دیگر از اصحاب اجماع است و علما روایت اصحاب اجماع را صحیح می دانند، حتی اگر در سلسله سند پس از آن ها راوی ضعیف یا مجهول باشد و یا روایت مرسله باشد. بنابراین، طریق شیخ طوسی صحیح است. 9.

ص: 66

-
- 1- . قاعده لاضرر و لا ضرار، ص 19.
 - 2- . خلاصه الاقوال، ص 276.
 - 3- . جامع الرواه، ج 2، ص 388.
 - 4- . نقد الرجال، ج 2، ص 92.
 - 5- . العده، ج 1، ص 185.
 - 6- . نقد الرجال، ج 5، ص 64؛ رجال النجاشی، ص 445؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 363؛ نهایه المرام، ج 1، ص 182؛ زبده البیان، ص 595؛ مجمع الفائده و البرهان، ج 1، ص 144 و ج 7، ص 89.

علاوه بر آن، یحیی بن حجاج و خالد بن حجاج دو برادرند که نجاشی (1) و علامه حلی (2) هر دو را توثیق کرده و فرموده اند: «یحیی ثقه و أخوه خالد» که در واقع، خبر «اخوه خالد» محذوف است، یعنی «اخوه خالد ثقه»؛ مثل «إِنِّي وَقَيَّارٌ بِهَا لَغَرِيبٌ» که خبر «قیار» به قرینه محذوف است (3) و مانند أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ (4) بنا بر یک توجیه و ترکیب (5) و نیز مانند آیه شریفه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ (6) لذا جمله نجاشی بر توثیق هر دو برادر دلالت دارد.

بنابراین، نتیجه می گیریم که طریق شیخ طوسی در این حدیث، معتبر و صحیح است و ضعف طریق کلینی ضرری به آن نمی رساند.

در این جا باید به نکته ای درباره سلسله سند کافی اشاره کرد و آن این که در سلسله سند کلینی، ابن ابی عمیر ذکر شده است و سند حدیث تا ابن ابی عمیر معتبر می باشد؛ زیرا قبل از وی علی بن ابراهیم قمی (م 329 ق) و پدرش قرار دارند. علی بن ابراهیم قمی به شدت توثیق شده است (7) و پدرش ابراهیم بن هاشم را نیز اگر چه مشهور مدح کرده اند، ولی آیه الله خویی، (8) علامه شوشتری (9) و علامه مامقانی (10) او را به خاطر قرار گرفتنش در سلسله سند تفسیر علی بن ابراهیم قمی توثیق نموده اند. بنابراین، سند روایت تا ابن ابی 7.

ص: 67

-
- 1- . رجال النجاشی، ص 445.
 - 2- . خلاصه الاقوال، ص 182.
 - 3- . المطول، ص 310؛ الانصاف، ص 94؛ شرح الاشمونی، ج 1، ص 144؛ همع الهوامع، ج 2، ص 144.
 - 4- . التوبه، 3.
 - 5- . حاشیه القونوی، ج 9، ص 150؛ مجمع البیان، ج 1، ص 394؛ روض الجنان، ج 9، ص 172؛ اللباب فی علوم الکتاب، ج 10، ص 12؛ کنز العرفان، ج 1، ص 191.
 - 6- . المائده، 69.
 - 7- . خلاصه الاقوال، ص 110؛ رجال النجاشی، ص 260؛ الفهرست، ص 89؛ منتهی المقال، ج 4، ص 324.
 - 8- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 316.
 - 9- . قاموس الرجال، ج 1، ص 333.
 - 10- . تنقیح المقال، ج 1، ص 37.

عمیر بنا بر نظر این سه تن، صحیح است و بنا بر نظر مشهور، حسن. (1)

گفتنی است که محمد بن ابی عمیر کسی است که اصحاب معتقدند روایت کردن او از راوی، دلیل توثیق آن راوی خواهد بود و بلکه مراسیل او را نیز معتبر می‌شمارند. این جمله در میان فقها معروف است که «مراسیله کمسانیده»؛ یعنی از نظر اعتبار، احادیث مرسل او همچون احادیث مسند اوست. (2) بنابراین، اگر در سند کافی خالد بن حجاج باشد، به دلیل وثاقت وی، سند معتبر است و اگر خالد بن نجیح باشد، باز هم سند معتبر است؛ زیرا نقل ابن ابی عمیر از او موجب توثیق او می‌شود. بدین ترتیب، نقل کافی نیز معتبر خواهد بود.

5- وجود خلط در نسخه کافی

اگر در نسخه کافی خلط وجود داشته باشد، نمی‌توانیم به صرف این که نسخه کافی است، به آن تکیه کنیم و روایت را معتبر بدانیم، بلکه باید به دلیل اتکا نماییم. برای مثال، می‌توان به خبر مزبانه و محاقله اشاره کرد که علمای شیعه و اهل سنت آن را نقل کرده‌اند؛ از جمله فیض کاشانی این روایت را از کتاب تهذیب الاحکام و استبصار نقل کرده است. (3)

شیخ حر عاملی هم آن را از شیخ طوسی نقل کرده است به این صورت:

عن عبدالرحمن البصری عن ابي عبدالله عليه السلام قال: نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن المحاقله و المزبانه، فقال: المحاقله النخل بالتمر و المزبانه بيع السنبل بالحنطه. (4)

ص: 68

-
- 1- . مسالك الافهام، ج 6، ص 41.
 - 2- . ذكرى الشيعة، ج 1، ص 45؛ تعليقه منهج المقال، ص 182؛ منتهى المقال، ج 4، ص 31؛ المهذب البارع، ج 1، ص 81؛ كشف الرموز، ج 1، ص 48؛ فوائد الاصول، ج 1، ص 158؛ نهایه المرام، ج 1، ص 384؛ دانش رجال الحديث، ص 284؛ وسائل الشيعة، ج 20، ص 88؛ کلیات فی علم الرجال، ص 211؛ مشارق الشمس، ص 48؛ مرآه العقول، ج 14، ص 34؛ مشرق الشمسين، ص 449.
 - 3- . الوافی، ج 18، ص 545.
 - 4- . وسائل الشيعة، ج 13، ص 23.

عبدالرحمن بصری از امام صادق علیه السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از محاقله و مزابنه نهی کرد و فرمود: محاقله فروش درخت خرماست با خرما و مزابنه فروش خوشه های گندم است با گندم.

هم چنین شیخ طوسی در استبصار آن را به همین صورتی که نقل شد، آورده است،⁽¹⁾ ولی در کتاب تهذیب بدون کلمه «المزابنه» آورده⁽²⁾ و به قرینه استبصار دانسته می شود که کلمه «المزابنه» افتاده است.

در کافی نیز هر دو کلمه ذکر شده⁽³⁾ و در منابع اهل سنت نیز به همین صورت آمده است.⁽⁴⁾

فقها بحث کرده اند که آیا جمله «فقال...» سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است یا امام صادق علیه السلام یا راوی.⁽⁵⁾ محقق کرکی در جامع المقاصد از کتاب تذکره الفقهاء⁽⁶⁾ نقل کرده است که علامه حلی فرمود: «این تفسیر اگر از پیامبر باشد، چه بهتر، بر مقصود دلالت می کند و اگر از راوی باشد، او به چیزی که روایت کرده، آگاه تر است».⁽⁷⁾

این گونه روایت را علمای علم درایت «مدرج» می گویند. مدرج روایتی است که در آن، کلام راوی و کلام معصوم خلط شده باشد، یعنی روشن نباشد که کلام راوی است یا کلام⁰.

ص: 69

-
- 1- . الاستبصار، ج 3، ص 91.
 - 2- . تهذیب الاحکام، ج 7، ص 143.
 - 3- . الکافی، ج 5، ص 275.
 - 4- . سنن النسائی، ج 7، ص 37؛ السنن الکبری، ج 5، ص 307؛ مسند احمد، ج 3، ص 364؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 1175؛ سنن ابی داود، ج 3، ص 693؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 747؛ سنن الترمذی، ج 3، ص 605.
 - 5- . الاخبار الدخیله، ج 3، ص 99.
 - 6- .. تذکره الفقهاء، ج 1، ص 508 و ج 10، ص 393؛ نیز ر. ک: العزیز شرح الوجیز، ج 4، ص 354؛ التهذیب فی فقه الامام الشافعی، ج 3، ص 397؛ الحاوی الکبیر، ج 5، ص 212؛ المجموع، ج 9، ص 309؛ بدائع الصنائع، ج 5، ص 194.
 - 7- . جامع المقاصد، ج 4، ص 170.

به هر حال، مقصود آن است که در چنین مواردی نمی توان بر نسخه کافی تکیه کرد؛ زیرا قطعاً از فرهنگ لغت می توان دریافت که معنای محاقله، بیع نخل به تمر است و معنای مزابنه، بیع سنبل به حنطه است، همان طور که در موثقه دیگری از عبدالرحمان بصری وارد شده است. (2) روایت عبدالرحمان که مرحوم سید محمد جواد عاملی آن را به خاطر ابان، صحیحه یا موثقه نامیده، (3) چنین است:

نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن المحاقله و المزابنه، فقال: المحاقله بیع النخل بالتمر و المزابنه بیع السنبل بالحنطه. (4)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از محاقله و مزابنه نهی کرد و فرمود: محاقله فروش درخت خرماست با خرما و مزابنه فروش خوشه های گندم است با گندم.

صاحب جواهر گفته است:

حتماً باید همین موثقه مراد باشد و در روایت اول قطعاً اشتباهی از ناحیه راوی رخ داده است؛ زیرا آن روایت، هم با کلمات اصحاب مخالف است و هم با نظر اهل لغت و هم با آن چه در خبر قاسم بن سلام وارد شده است. (5) شیخ صدوق در کتاب شریف معانی الاخبار از قاسم بن سلام، صاحب غریب الاثر، با سند از رسول خدا نقل می کند: (6)

نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع المحاقله و المزابنه، و المحاقله بیع الزرع و هو فی سنبله بالبر و المزابنه بیع التمر فی رؤوس النخل بالتمر. (7) 3.

ص: 70

- 1- . مقباس الهدایه ج 1، ص 220؛ مقدمه ابن الصلاح، ص 74؛ نهایه الدرایه، ص 294؛ الرعايه، ص 104؛ درایه الحدیث، ص 63.
- 2- . وسائل الشیعه، ج 13، ص 23.
- 3- . مفتاح الکرامه، ج 13، ص 504.
- 4- . وسائل الشیعه، ج 13، ص 23.
- 5- . غریب الحدیث، ج 1، ص 139.
- 6- . معانی الاخبار، ص 277.
- 7- . جواهر الکلام، ج 22، ص 93.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از داد و ستد به شیوه محاقله و مزاینه نهی فرمود. محاقله فروش کشت گندم در خوشه است با گندم و مزاینه فروش خرما سر درخت است با خرما.

پس باید به کمک این سه قرینه خارجی، روایت تهذیب و کافی را اصلاح کرد. در تأیید سخن صاحب جواهر الکلام باید گفت که علمای علم لغت نیز به این صورت آن را تفسیر کرده اند، چنان که ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (م 276 ق) (1) و نیز ابو عبید قاسم بن سلام (2) به آن پرداخته اند و جلال الدین سیوطی نیز در تنویر الحوالک بدان اشاره کرده است. (3)

6 - ضعف سند کافی و اعتبار روایت دیگر

از جمله مواردی که نمی توان نسخه کافی را مقدم داشت، روایتی است که در کتاب کافی به صورت مسند ذکر شده، ولی سند آن ضعیف باشد و در کتاب من لا یحضره الفقیه به صورت مرسل آمده باشد. برای مثال: شیخ صدوق رحمه الله سره در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است:

قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: افتتاح الصلاة الطهور و تحريمها التكبير و تحليلها التسليم. (4)

امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سرآغاز نماز وضو گرفتن، تحریم نماز تکبیر گفتن و تحلیل نماز سلام دادن است.

این روایت را کلینی نیز البته به صورت مسند در کتاب کافی آورده است:

ص: 71

-
- 1- . غریب الحدیث، ج 1، ص 29.
 - 2- . غریب الحدیث، ج 1، ص 139.
 - 3- . تنویر الحوالک، ج 2، ص 128؛ نیز ر. ک: النهایه، ج 2، ص 294؛ السرائر، ج 2، ص 367؛ الخلاف، ج 3، ص 94؛ التنقیح الرائع، ج 2، ص 110؛ المهذب البارع، ج 2، ص 438؛ ریاض المسائل، ج 8، ص 368؛ مجمع الفائده و البرهان، ج 8، ص 217.
 - 4- . من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 33؛ نیز ر. ک: وسائل الشیعه، ج 4، ص 1003 و 1005.

علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن جعفر بن محمد الأشعری عن القداح عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: افتتاح الصلاه الوضوء (1) و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم. (2)

در این باره که آیا تسلیم در نماز واجب است یا خیر، دو نظر وجود دارد:

1 - قول به استحباب که محقق سبزواری (3) و صاحب مدارک (4) آن را به اکثر متأخران نسبت داده اند و شیخ بهایی آن را مذهب مشایخ متأخر از شهیدین (5) دانسته است. (6)

چنان که گفته شد، این نظر در میان متأخران شهرت دارد (7) و هر یک از این فقیهان برای اثبات نظر خود دلیل هایی اقامه کرده است که یکی از مهم ترین دلایل اقامه شده، همین روایت مورد نظر است. این روایت را شیخ صدوق علاوه بر من لایحضره الفقیه، (8) در هدایه نیز آورده است (9) و شیخ طوسی (10) و سید مرتضی (11) نیز آن را به صورت مرسله ذکر کرده اند. بعضی از فقیهان مثل صاحب جواهر (12) و صاحب حدائق (13) فرموده اند که این روایت 1.

ص: 72

-
- 1- . در مدارک دیگر «الطهور» آمده است.
 - 2- . الکافی، ج 3، ص 69.
 - 3- . ذخیره المعاد، ص 290.
 - 4- . مدارک الاحکام، ج 3، ص 432.
 - 5- . الدروس الشرعیه، ج 1، ص 183؛ الروضه البهیة، ج 1، ص 277.
 - 6- . الحبل المتین، ص 255.
 - 7- . مستمسک العروه الوثقی، ج 6، ص 451؛ جواهر الکلام، ج 10، ص 278؛ الحدائق الناضره، ج 8، ص 471؛ مجمع الفائده و البرهان، ج 2، ص 284؛ ذخیره المعاد، ص 290؛ منتهی المطلب، ج 1، ص 295؛ مدارک الاحکام، ج 3، ص 432؛ المعتمد، ج 2، ص 233؛ مستند الشیعه، ج 5، ص 340؛ مفتاح الکرامه (چاپ دفتر انتشارات اسلامی)، ج 7، ص 493.
 - 8- . من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 33.
 - 9- . الهدایه، ص 133؛ نیز ر. ک: بحار الانوار، ج 85، ص 310.
 - 10- . الخلاف، ج 1، ص 376؛ نیز ر. ک: عوالی اللئالی، ج 3، ص 8 و 93.
 - 11- . الناصریات، ص 211؛ نیز ر. ک: مستدرک الوسائل، ج 4، ص 136؛ دعائم الاسلام، ج 1، ص 157.
 - 12- . جواهر الکلام، ج 10، ص 278.
 - 13- . الحدائق الناضره، ج 8، ص 471.

شهرت روایی دارد؛ زیرا در چندین منبع ذکر شده است و شیخ طوسی نیز آن را در خلاف به صورت مرسله نقل کرده است. (1) پس قطعاً شهرت روایی حاصل می شود و روایاتی هم به مضمون آن نقل شده است. (2)

محقق قمی در غنائم الایام فرموده است: همین که سید مرتضی آن را ذکر کرده است - با وجود این که او به اخبار مرسله و بلکه به خبر واحد عمل نمی کند - خود قرینه ای بر اعتبار آن است. (3)

سید محمدجواد عاملی نیز گفته:

سید مرتضی (4) و ابوالمکارم ابن زهره (5) که به خبر واحد عمل نمی کنند، به این حدیث استدلال کرده اند؛ پس اگر روایت در نزد آن ها قطعی نمی بود، استدلال به آن صحیح نبود. (6)

او و صاحب جواهر فرموده اند: ارسال این بزرگان که روایت را به طور قطع به امام نسبت داده اند، خود قرینه ای بر صحت سند آن می باشد و علاوه بر آن، کلینی آن را به صورت مسند نقل کرده و روایات کافی معتبر است. (7)

چنان که گذشت، این روایت یکی از مرسلات کتاب من لایحضره الفقیه است. درباره روایات من لایحضره الفقیه باید گفت که گروهی معتقدند تمام روایات این کتاب معتبر است؛ زیرا شیخ صدوق در مقدمه آن تذکر داده که «مثل مصنفان عمل نکرده ام که هر 9.

ص: 73

-
- 1- . الخلاف، ج 1، ص 376.
 - 2- . مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 130؛ معانی الاخبار، ص 176؛ عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 122؛ علل الشرائع، ص 262؛ الخصال، ج 2، ص 604.
 - 3- . غنائم الایام، ج 3، ص 63؛ نیز ر. ک: مناہج الاحکام، ص 384.
 - 4- . الناصریات، ص 211.
 - 5- . غنیه النزوع، ص 81.
 - 6- . مفتاح الکرامه، ج 7، ص 510.
 - 7- . جواهر الکلام، ج 10، ص 379.

روایتی را، چه صحیح و چه سقیم، در آن ذکر کنم، بلکه روایاتی را انتخاب کردم که بین خود و خدای خودم صحیح و معتبر باشد». این گروه بر اساس این سخن صدوق، روایات من لایحضره الفقیه را معتبر دانسته اند. از جمله این بزرگان می توان مرحوم حاج آقا رضا همدانی (م 1333 ق) (1) و آیه الله بروجردی (م 1380 ق) (2) را نام برد.

هم چنین دربارهٔ مراسلات این کتاب دو دیدگاه وجود دارد:

الف) مراسلات من لایحضره الفقیه مطلقاً معتبر است. برخی گفته اند که کتاب من لایحضره الفقیه 2050 روایت مرسله دارد. (3) ما اگر مراسلات من لایحضره الفقیه را معتبر بدانیم، معتقد شده ایم که تمام روایات این کتاب معتبر است. دلیل فقیهان همان دلیل قول اول است. مرحوم محقق قمی در غنائم الایام چنین نظری دارد. (4) علامه بحرالعلوم نیز می فرماید: «مراسیل صدوق در نزد اصحاب ما کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست». (5)

ب) مراسلات صدوق دو گونه است: بعضی با لفظ «قال» یعنی به طور قطعی به امام نسبت داده شده است، اما بعضی دیگر با «روی» نقل شده و در واقع به طور قطعی به امام نسبت داده نشده است. دسته اول را بزرگانی چون میرداماد (6) و شیخ بهایی (7) و از فقهای معاصر، مرحوم امام خمینی (8) معتبر دانسته اند.

اکنون دربارهٔ روایت مورد بحث می توان گفت که آن در کافی به صورت مسند نقل 4.

ص: 74

-
- 1- . مصباح الفقیه، ج 2، ص 12.
 - 2- . نهاییه التقرير، ج 2، ص 272.
 - 3- . اصول الحدیث و احکامه، ص 110.
 - 4- . غنائم الایام، ج 2، ص 63.
 - 5- . الفوائد الرجالیه، ج 3، ص 300؛ نیز ر. ک: غنائم الایام، ج 3، ص 63؛ منتهی المطلب، ج 1، ص 295؛ اصول الحدیث، ص 111؛ الحبل المتین، ص 11؛ مطالع الانوار، ج 1، ص 23؛ البیع، ج 2، ص 471؛ المکاسب المحرمه، ج 1، ص 292.
 - 6- . الرواشح السماویه، ص 255.
 - 7- . الحبل المتین، ص 11.
 - 8- . الطهاره، ج 3، ص 114.

شده، ولی ضعیف السند است و در خلاف، ناصریات و من لایحضره الفقیه به صورت مرسل آمده است.

علامه حلی، (1) شهید اول، (2) محقق کرکی (3) و سید محمد موسوی عاملی (4) این حدیث را به علت ارسال رد کرده اند.

فاضل سبزواری فراتر از ارسال را مدعی شده و گفته است که اگر چه این روایت را شیخ صدوق آورده، ولی آن را مرسل نقل کرده است و سید مرتضی (5) و شیخ طوسی (6) هم آن را در کتاب های فقهی خود که در فقه خلاف و مقارن نوشته شده است، آورده اند و روش سید مرتضی و شیخ طوسی در این دو کتاب آن است که روایات عامی را به خاطر احتجاج بر عامه می آورند، نه به خاطر استدلال به آن ها. بنابراین، صرف روایت شیخ طوسی و سید مرتضی دلیل تکیه بر آن نیست. (7)

عجیب آن است که علامه حلی که پس از استادش محقق حلی در کتاب مختلف الشیعه در حدیث خدشه کرده، در کتاب منتهی المطلب فرموده است:

اصحاب ما در وجوب تسلیم در نماز اختلاف کرده اند:

عده ای آن را واجب و عده ای دیگر مستحب دانسته اند و اقرب در نزد من وجوب آن است.

دلیل ما آیه شریفه وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا (8) است که به صیغه امر وارد شده و امر برای وجوب است و می دانیم در غیر نماز تسلیم واجب نیست؛ پس باید در نماز باشد. دلیل 6.

ص: 75

- 1- . مختلف الشیعه، ج 2، ص 178.
- 2- . ذکری الشیعه، ج 3، ص 426.
- 3- . جامع المقاصد، ج 2، ص 324.
- 4- . مدارک الاحکام، ج 3، ص 432.
- 5- . الناصریات، ص 211.
- 6- . الخلاف، ج 1، ص 376.
- 7- . ذخیره المعاد، ص 290.
- 8- . احزاب (33): 56.

دیگر روایتی است که جمهور از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: «مفتاح الصلاه الطهور و تحریمها التکبیر و تحلیلهما التسلیم».(1)

در این حدیث، مصدر به «صلاه» اضافه شده و افاده عموم می کند و لازمه آن، انحصار تحلیل در تسلیم است. هم چنین «تسلیم» خبر «تحلیل» است، پس یا مساوی با آن است و یا اعم از آن؛ زیرا محال است که اخبار به چیزی شود که اخص از مبتدای اعم باشد و نیز به این دلیل که نحویان اتفاق دارند بر این که وقتی خبر مفرد باشد، همان مبتدا خواهد بود؛ زیرا معنا بدین گونه خواهد بود که چیزی که «تحلیل صلاه» بر او صدق کند، «تسلیم» نیز بر او صدق می کند. از طریق خاصه نیز همین روایت را شیخ طوسی، محمد بن علی بن بابویه قمی و سید مرتضی علم الهدی نقل کرده اند.

اگر اشکال شود که این حدیث از طریق امامیه مرسل است و بدان عمل نمی شود، در جواب می گوئیم که مرسل بودن آن ضرری ندارد؛ زیرا امت اسلامی آن را تلقی به قبول نموده و خاص و عام آن را نقل کرده اند و چنین حدیثی که به شهرت فوق العاده ای رسیده است، گاهی راویان آن به خاطر اعتماد بر همان شهرت حذف می شوند. علاوه بر این، شیخ کلینی آن را به طور مسند از علی بن محمد بن عبدالله (2) از سهل بن زیاد از جعفر بن محمد اشعری (3) از قَدّاح (4) از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

باید توجه داشت که این سه دانشمند بزرگ در ضبط احادیث جایگاه والایی دارند و اگر نبود اعتقاد آن ها به صحت این حدیث، آن را به صورت مرسل نمی آوردند و حکم نمی کردند که این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (5)

اما دلیل آن که روایت کافی ضعیف می باشد، وجود سهل بن زیاد است و بر همین 5.

ص: 76

-
- 1- صحیح البخاری، ج 1، ص 162؛ الجامع الصحیح، ج 1، ص 8؛ سنن الدارمی، ج 1، ص 175؛ سنن الترمذی، ج 1، ص 4.
 - 2- معجم رجال الحدیث، ج 12، ص 164.
 - 3- تنقیح المقال، ج 1، ص 222؛ معجم الرجال الحدیث، ج 4، ص 102.
 - 4- رجال النجاشی، ص 213؛ خلاصه الاقوال، ص 108؛ منتهی المقال، ج 4، ص 246؛ الفهرست، ص 103؛ اختیار معرفه الرجال، ص 389.
 - 5- منتهی المطلب، ج 5، ص 199 و ج 1، ص 295.

اساس، علامه مجلسی در مرآه العقول فرموده است: «ضعیف علی المشهور»؛⁽¹⁾ چون مشهور سهل بن زیاد را ضعیف می دانند. برای نمونه، شهید ثانی،⁽²⁾ اردبیلی⁽³⁾ و عاملی⁽⁴⁾ او را بر اساس سخن نجاشی ضعیف شمرده اند،⁽⁵⁾ ولی شیخ طوسی او را در کتاب رجال توثیق کرده است.⁽⁶⁾ پس تعارض جرح و تعدیل پدید می آید. بزرگان قرائن وثاقت سهل بن زیاد را بیشتر دانسته و وثاقت او را قوی تر از سخن نجاشی شمرده اند؛⁽⁷⁾ چون نجاشی می گوید: «ضعیف فی الحدیث» و این امر باعث ضعف خود او نمی شود. عبارت مشهوری بین فقیهان وجود دارد که «و الامر فی السهل سهل».⁽⁸⁾ تعبیر «ضعیف فی الحدیث» درباره محمد بن خالد برقی هم به کار رفته است، حال آن که فقها و اهل رجال او را ثقه شمرده اند.⁽⁹⁾ به همین دلیل، در نزد این بزرگواران روایت کافی ضعیف السند است.

بنابراین، روایت من لا یحضره الفقیه که مرسله است، معتبر می باشد و با فرض ضعیف بودن روایت کافی نمی توان نسخه کافی را مقدم داشت و یا به تعبیر دیگر، ضعف از سند کافی به روایت من لا یحضره الفقیه سرایت نمی کند. البته اگر نسخه من لا یحضره الفقیه نمی بود، می توانستیم ادعا کنیم که چون روایت در کافی مسنده آورده شده و ضعیف السند است و در سایر کتاب ها مرسله آورده شده است، ضعف از مسنده کافی به مرسله سایر کتاب ها سرایت می کند، ولی در مورد من لا یحضره الفقیه چنین حرفی⁶.

ص: 77

- 1- . مرآه العقول، ج 13، ص 189.
- 2- . مسالک الافهام، ج 9، ص 471 و ج 15، ص 115 و 410.
- 3- . زبده البیان، ص 801؛ مجمع الفائده و البرهان، ج 14، ص 357، 359، 396، 404، 405.
- 4- . مدارک الاحکام، ج 1، ص 111 و ج 4، ص 156.
- 5- . رجال النجاشی، ص 185؛ نیز ر. ک: منتهی المطلب، ج 3، ص 426.
- 6- . رجال الطوسی، ص 416؛ منتهی المقال، ج 3، ص 427.
- 7- . روضه المتقین، ج 4، ص 261؛ تعلیقه منهج المقال، ص 177؛ الفوائد الرجالیه، ج 3، ص 23.
- 8- . الطهاره (شیخ انصاری)، ج 4، ص 304؛ ریاض المسائل (چاپ مؤسسه نشر اسلامی)، ج 2، ص 206؛ حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص 662؛ التتبیح، الطهاره، ج 1، ص 183؛ الاجتهاد و التقليد، ج 1، ص 286.
- 9- . الفوائد الرجالیه، ص 96.

نمی توان زد؛ زیرا روایات مرسله من لا یحضره الفقیه که به صورت قطعی به امام نسبت داده شده است، معتبر خواهد بود، همان طور که بسیاری از بزرگان نظیر صاحب جواهر و محقق قمی ادعا کرده اند. بنابراین، نمی توان در چنین موردی کافی را به این دلیل که اضبط از من لا یحضره الفقیه است، مقدم داشت.

اکنون که روایت از نظر سند بررسی شد و چهار قرینه برای اعتبار آن بیان گردید، به گونه ای که دیگر نمی توان در سند آن خدشه نمود، مناسب است که به فقه الحدیث آن نیز اشاره شود.

شہید ثانی روایت را در تمهید القواعد مطرح کرده و درباره آن صحبت کرده است. (1) برخی دیگر از بزرگان نیز درباره این حدیث نظر داده اند. (2) سخن این بزرگان همان سخن محقق حلی در معتبر است. (3)

محقق حلی و شہید ثانی فرموده اند: در این روایت، مبتدا و خبر هر دو معرفه و معرف به «ال» هستند و در جایی که هر دو معرفه باشند، باید مبتدا مقدم بیاید و خبر در این صورت بر حصر دلالت می کند؛ زیرا خبر یا مساوی با مبتداست و یا اعم از آن، و در هر دو صورت بر انحصار خبر در مبتدا دلالت می کند؛ زیرا اگر «تحلیل» به غیر «تسلیم» واقع می شد، لازمه آن اعم بودن مبتدا از خبر بود و این درست نیست و خبر وقتی مفرد باشد، همان مبتداست، یعنی خبر بر مبتدا صادق است و دلالت آن بر حصر قطعی است. (4)

خلاصه، دلالت خبر بر حصر، خصوصاً با ملاحظه پاره ای از اخبار دیگر، قطعی است (5) و جمله خبریه در مقام دلالت بر وجوب است. پس حدیث فوق بر دو نکته دلالت دارد: یکی وجوب تسلیم و دیگر این که تسلیم موجب خروج از صلاہ می شود. البتہ ادله 4.

ص: 78

1- . تمهید القواعد، ص 401.

2- . ذخیره المعاد، ص 290.

3- . المعبر، ج 2، ص 233.

4- . المعبر، ج 2، ص 233؛ تمهید القواعد، ص 401؛ نیز ر. ک: ذخیره المعاد، ص 290؛ مدارک الاحکام، ج 3، ص 433.

5- . مستمسک العروه الوثقی، ج 6، ص 454.

طرفداران وجوب تسلیم در نماز، منحصر به این دلیل نیست، بلکه به آیه شریفه **وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** (1) نیز تکیه می کنند، (2) ولی مفسران آن را مطلق درود دانسته اند. (3)

در مقابل، بعضی از بزرگان نظیر محقق سبزواری، سید محمد عاملی و استادش علامه اردبیلی به این دو دلیل و دلایل دیگر خدشه وارد کرده اند. مثلاً سبزواری گفته است که صیغه امر بر وجوب دلالت نمی کند. (4) البته باید گفت که این از نظرات خاص ایشان است. لذا محدث بحرانی او را به خروج از دین متهم کرده و گفته است: در میان علمای قدیم و جدید، متفرد شده است. (5)

صاحب مدارک فرموده است: اولاً روایت ضعیف السند است و قرآینی که ذکر شد - مبنی بر این که روایت را مشایخ ثلاثه، یعنی کلینی و ابن بابویه و طوسی که عمده در ضبط احادیث هستند، آورده اند و اگر علم به صحت سند آن نمی داشتند، آن را مرسل نمی شمردند - ظاهر الفساد است؛ زیرا شهادت آنان به ارسال، دلالتی بر صحت خبر ندارد. ثانیاً دلالت آن بر حصر مورد قبول نیست؛ زیرا دلالت بر حصر در صورتی است که مبتدا مضاف باشد و بر عموم دلالت کند و اضافه همان طور که ممکن است برای استغراق باشد، می تواند برای عهد ذهنی و خارجی باشد. بنابراین، حدیث یاد شده بر استغراق دلالت ندارد و مقدمات حصر حاصل نشده است. (6) علاوه بر این، قرینه عدم دلالت آن بر حصر، آن است که تحلیل گاهی با منافیات صلاه نیز حاصل می شود. (7) 0.

ص: 79

-
- 1- . احزاب (33): 56.
 - 2- . کنز العرفان، ج 1، ص 192؛ الخلاف، ج 1، ص 396؛ الأم، ج 1، ص 140؛ المجموع، ج 3، ص 463؛ المغنی، ج 1، ص 579؛ تذکره الفقهاء، ج 3، ص 232.
 - 3- . مجمع البیان، ج 3، ص 368.
 - 4- . ذخیره المعاد، ص 290.
 - 5- . الحدائق الناضرة، ج 8، ص 473.
 - 6- . مدارک الاحکام، ج 3، ص 433.
 - 7- . ذخیره المعاد، ص 290.

نتیجه این که این روایت دال بر مقصود نخواهد بود، ولی از آن چه ذکر شد، بطلان این حرف روشن می شود؛ زیرا شکی نیست که مبتدا و خبر وقتی هر دو معرف به «ال» باشند، بر حصر دلالت می کنند؛ مانند فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى (1). الجامع الصغیر، ج 1، ص 664؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1067؛ فیض القدیر، ج 3، ص 563؛ حیاة الحیوان، ج 1، ص 307؛ الکافی، ج 6، ص 234؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 328؛ تهذیب الاحکام، ج 9، ص 58 (2) و نیز مانند «الحمد لله» که گفته شده بر حصر دلالت می کنند و نظیر حدیث شریف «ذکاه الجنین ذکاه أمه» (2) که شهید ثانی در روضه و مسالک الافهام دلالت آن بر حصر را از همین طریق بیان کرده است. (3)

پس، از نظر رجالی و سندی روشن شد که:

1 - روایت در من لا یحضره الفقیه نقل شده است؛

2 - نقل آن در من لا یحضره الفقیه با صیغه «قال» صورت گرفته است؛

3 - روایت در الخلاف به صورت مرسله نقل شده است؛

4 - روایت در کافی مسنده است و عامل ضعف آن نیز «سهل بن زیاد» می باشد.

حال باید گفت که اگر مراسلات صدوق را مطلقاً حجت بدانیم یا حداقل مراسلاتی را که با لفظ «قال» ذکر شده اند، حجت بشماریم و یا معتقد باشیم که تمام روایات کافی معتبر است (همان طور که میرزا حسین نائینی خدشه وارد کردن در اسناد کافی را حرفه انسان عاجز می داند) و یا قایل باشیم که سهل بن زیاد از مشایخ اجازه و موثق است (همان طور که وحید بهبهانی، (4) شیخ انصاری، (5) امام خمینی (6) و بحر العلوم (7) معتقدند) این روایت معتبر خواهد بود، اما اگر هیچ کدام را قبول نداشته باشیم، می گوئیم اگر 6.

ص: 80

1- . بقره

2- :197.

3- . الروضه البهیة، ج 7، ص 247؛ مسالک الافهام، ج 11، ص 509؛ نیز ر. ک: النهایه، ج 2، ص 164؛ المصباح المنیر، ص 209؛ تمهید القواعد، ص 401.

4- . حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص 662.

5- . الطهاره، ج 5، ص 342 و ج 4، ص 304؛ الصلاه، ج 6، ص 76.

6- . البیع، ج 2، ص 276؛ نیز ر. ک: بررسی نظریات رجالی امام خمینی، ص 225؛ دانش رجال الحدیث، ص 265.

7- . الفوائد الرجالیة، ج 3، ص 23؛ نیز ر. ک: حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص 662؛ تعلیقه منهج المقال، ص 176.

مرسلات صدوق معتبر باشد، ضعف از کافی به من لا يحضره الفقيه سرایت نمی کند.

7 - وجود اجماع بر طبق روایت تهذیب الاحکام

نمونه دیگری که علما روایت تهذیب را مقدم داشته و با وجود صحیح السند بودن کافی از روایت آن اعراض نموده اند، حدیث باب تیمم است؛ زیرا بر طبق روایت تهذیب الاحکام شهرت و بلکه اجماع وجود دارد، اما روایت کافی اگرچه صحیح می باشد، مورد اعراض فقها واقع شده است. (1) محدث عاملی این حدیث را در وسائل الشیعه در اولین باب از ابواب تیمم آورده است:

1 - محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن ابن اذينة عن زرارة عن أحدهما عليه السلام قال: إذا لم يجد المسافر الماء فليطلب مادام في الوقت، فإذا خاف أن يفوته الوقت فليتيّم و ليصلّ، الحديث. (2) محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن يعقوب مثله.

زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل می کند که فرمود: اگر مسافر آب نیابد، باید تا هنگامی که در وقت نماز قرار دارد، در جستجوی آب برآید، اما چون بترسد که وقت نماز تمام شود، باید تیمم کند و نماز بگذارد.

2 - و باسناده عن الصفار عن ابراهیم بن هاشم عن النوفلی عن السکونی عن جعفر بن محمد عن ابيه عن علی عليهم السلام أنه قال: يطلب الماء في السفر، إن كانت الحزونه فغلوه وإن كانت سهوله فغلوتين لا يطلب أكثر من ذلك (3).

سکونی از امام صادق از پدرش از حضرت علی علیهم السلام نقل می کند که فرمود: در سفر باید به جستجوی آب پرداخت؛ اگر زمین ناهموار و سنگلاخ باشد، به اندازه پرتاب یک تیر، و اگر هموار باشد، به اندازه پرتاب دو تیر، و بیش از این لازم نیست جستجو شود.

ص: 81

1- . مفتاح الکرامه، ج 4، ص 336؛ روض الجنان، ج 1، ص 321.

2- . الکافی، ج 2، ص 63.

3- . وسائل الشیعه، ج 2، ص 963-964؛ تهذیب الاحکام، ج 1، ص 202.

روایت اول صحیح یا حسن کالصحیح است؛ زیرا ابراهیم بن هاشم را آیه الله خوئی (1) و علامه شوشتری (2) به خاطر قرار گرفتن در سلسله سند تفسیر علی بن ابراهیم قمی ثقه دانسته اند و علامه اردبیلی (3) و سید محمد عاملی (4) نیز او را معتبر دانسته اند. روایت دوم کافی بنا بر قول مشهور، ضعیف است که البته یا به خاطر سکونی است و یا به خاطر نوفلی؛ مگر آن که به اعتبار سکونی یعنی اسماعیل بن منذر جارودی قایل شویم، آن گونه که آیه الله خوئی معتقد است. (5)

نوفلی بسیار از سکونی نقل کرده است و علما سکونی را توثیق کرده اند. از این رو، توثیق سکونی توثیق نوفلی نیز هست، (6) ولی به هر حال، نظر مشهور در مورد روایت دوم ضعف آن است و همان طور که محقق حلی فرموده است، این روایت جداً ضعیف است، ولی چون جماعت به آن عمل کرده اند، آن را مقدم می داریم. (7)

صاحب جواهر نیز فرموده است: «ضعف آن، بعد از اعتضاد آن با شهرت عملی، مانع از عمل به آن نمی شود». (8) بنابراین، در چنین موردی نمی توان ادعا کرد که خبر کافی مقدم است.

مورد دیگری که می توان نسخه تهذیب را بر کافی مقدم داشت، روایتی است که در 5.

ص: 82

-
- 1- . معجم رجال الحديث، ج 1، ص 318.
 - 2- . قاموس الرجال، ج 1، ص 333.
 - 3- . زبدة البیان، ص 243.
 - 4- . مدارک الاحکام، ج 2، ص 181؛ نیز ر. ک: تنقیح المقال، ج 1، ص 37؛ جامع المقاصد، ج 9، ص 158؛ التنقیح الرائع، ج 2، ص 345؛ مسالک الافهام، ج 6، ص 41؛ مشرق الشمسین، ص 259؛ مختلف الشیعه ج 3، ص 383؛ منتهی المطلب، ج 2، ص 602؛ الحدائق الناضره، ج 12، ص 24؛ معجم رجال الحديث، ج 1، ص 318.
 - 5- . معجم رجال الحديث، ج 3، ص 107؛ محاضرات فی الفقه الجعفری، ج 1، ص 59.
 - 6- . معجم رجال الحديث، ج 3، ص 107؛ منتهی المقال، ج 2، ص 44؛ تعلیقه منهج المقال، ص 55-57؛ الطهاره (امام خمینی)، ج 2، ص 16.
 - 7- . المعتمر، ج 1، ص 393.
 - 8- . جواهر الکلام، ج 5، ص 80؛ نیز ر. ک: جامع المقاصد، ج 1، ص 465.

تهذیب به صورت متصل و در کافی به صورت مقطوع نقل شده است. در چنین موردی، قطع کافی ضروری به اتصال تهذیب نمی رساند. برای نمونه، روایت زیر در دو منبع یاد شده چنین نقل گردیده است:

- حمّاد بن عیسی عن حرّیز عن زرارہ و محمد بن مسلم أنّهما قالوا: لیس علی مال الیتیم فی الدین و المال الصامت شیء، فأما الغلات فعليها الصدقه واجبه. (1)

زراره و محمد بن مسلم می گویند: بر مال یتیم در قرض و طلا و نقره چیزی نیست، ولی در غلات زکات واجب است.

- سعد عن أحمد بن محمد عن العباس بن معروف عن حمّاد بن عیسی عن حرّیز بن عبد الله عن زرارہ و محمد بن مسلم عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام أنّهما قالوا: مال الیتیم لیس علیه فی العین و الصامت شیء، فأما الغلات فإنّ علیها الصدقه واجبه. (2)

زراره و محمد بن مسلم نقل می کنند که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: بر مال یتیم در ذات و طلا و نقره چیزی نیست، ولی در غلات زکات واجب است.

درباره این روایت تذکر چند نکته ضروری است:

1 - از نکاتی که متأسفانه مورد تسامح مرحوم محدث عاملی در وسائل الشیعه قرار گرفته است، همین اختلاف نسخه های کافی، تهذیب و استبصار است. مثلاً روایت فوق الذکر در کافی مقطوعه است، ولی در تهذیب و استبصار متصل. متأسفانه محدث عاملی این نکته را گوشزد نمی کند و هر دو را یک گونه به حساب می آورد. از این قبیل موارد درباره اختلاف جمله ها و کلمات بسیار است و هم چنین مواردی که تصحیف شده است، ولی تذکر داده نمی شود.

2 - مرحوم آیه الله میلانی در کتاب محاضرات فی فقه الزکاه تذکر داده اند که این روایت در کافی مقطوع و در تهذیب و استبصار متصل است و لذا نمی توان ادعای ضعف روایت کرد. (3)2.

ص: 83

1- . الکافی، ج 3، ص 541؛ نیز ر. ک: وسائل الشیعه، ج 6، ص 54.

2- . تهذیب الاحکام، ج 4، ص 29؛ نیز ر. ک: الاستبصار، ج 2، ص 31؛ وسائل الشیعه، ج 6، ص 54.

3- . محاضرات فی فقه الزکاه، ج 1، ص 32.

3 - اگر چه روایت کافی مقطوع است، ولی نمی توان ادعا کرد که ضعف روایت کافی به تهذیب سرایت می کند. هم چنین نمی توان روایت کافی را به دلیل اضبط بودن کافی مقدم دانست؛ زیرا در این مورد، تهذیب حدیث را از کافی نقل نمی کند، بلکه آن را با سند مستقل خود از زراره و محمد بن مسلم نقل می کند. نظیر این مطلب در سخنان آیه الله سیستانی هم بود(1) که پیش تر متذکر آن شدیم.

4 - محققان همان طور که مضمرات را تفصیل می دهند و می گویند اگر مضمر از افراد ثقه و شناخته شده باشد، اضممار او ضرری به حدیث نمی رساند و حجت خواهد بود، درباره وقف و قطع در روایت نیز می گویند روایت اگر مقطوع و موقوف باشد، ولی وقف و قطع از ناحیه محمد بن مسلم و زراره صورت گرفته باشد، حجت خواهد بود؛ زیرا مضمرات و مقطوعات این دو تن معتبر و حجت است.

البته شخصیت هایی نظیر شهید ثانی وقف، قطع و اضممار را به طور مطلق باعث ضعف سند می دانند، حتی اگر راوی زراره یا محمد بن مسلم باشد. درباره این مطلب به طور مفصل در مقاله «وثوق صدوری و وثوق سندی و دیدگاه ها» بحث کرده ایم.(2)

5 - در حاشیه وسائل الشیعه، چاپ آل البیت، از محدث عاملی نقل شده است که ضمیر «آنها» به محمد بن مسلم و زراره بر نمی گردد، بلکه به ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام بر می گردد؛ زیرا در روایت شیخ، نام این دو امام ذکر شده است.(3)4.

ص: 84

1- . قاعده لاضرر و لاضرار، ص 19.

2- . ر. ک: فقه، شماره 19 و 20، بهار و تابستان 1378، ص 145-207؛ نیز ر. ک: نهاییه الدراییه، ص 206؛ مقباس الهدایه، ج 1، ص 332؛ مجمع الفائده و البرهان، ج 7، ص 49؛ مصباح الاصول، ج 3، ص 13؛ الهدایه الی الاصول، ج 4، ص 15؛ فقه الشیعه، ج 5، ص 90؛ التقیح، الطهاره، ج 2، ص 288؛ نهاییه المرام، ج 1، ص 211؛ الحدائق الناضره، ج 1، ص 479؛ منتقی الجمان، ج 1، ص 39؛ الطهاره (انصاری)، ج 1، ص 322، غایه المراد، ج 2، ص 524؛ روض الجنان، ص 61؛ غنیمه المعاد، ج 7، ص 61؛ کشف الرموز، ج 2، ص 575؛ الحواشی علی الروضه، ص 141؛ مسالک الافهام، ج 3، ص 137؛ الروضه البهیة، ج 1، ص 133؛ فرائد الاصول، ج 2، ص 563؛ قواعد الحدیث، ص 215؛ مدارک الاحکام، ج 1، ص 133؛ مشرق الشمسین، ص 385.

3- . وسائل الشیعه، ج 9، ص 84.

به هر حال، مقطوع بودن این حدیث در کافی ضرری ندارد؛ زیرا اولاً در تهذیب و استبصار متصل ذکر شده است و ثانیاً مقطوعات زراره و محمد بن مسلم حجت است و ثالثاً ممکن است ضمیر «أنهما» به امام باقر و امام صادق علیهما السلام برگردد. بنابراین، این حدیث اصلاً مقطوعه نیست و متصله است؛ زیرا این گونه مضمرات متصله محسوب می شوند و در نتیجه، معتبر خواهند بود.

اضبطیت و تقطیع

در این جا مناسب است به نکته ای اشاره شود که بعضی از معاصران بدان توجه داده اند. در ذیل بحث حرمت عصیر عنبی که روایت کافی و تهذیب الاحکام در معرض آراء گوناگون قرار گرفته است، استاد شیخ محمد سند در کتاب سند العروه الوثقی پس از بحث های دامنه دار فرموده:

اختلاف بین نسخه کافی و تهذیب از باب اشتباه حجت و لاحتی نیست، همان طور که از باب تعارض مستقر هم نیست تا قواعد تعارض اعمال شود، بلکه از باب سیره عقلاست که اصل عدم زیاده را مقدم می دارد؛ یعنی سخن کسی که کلمه ای را حفظ کرده، بر کسی که آن کلمه را حفظ نکرده، حجت است. این ادعا که کافی در اسناد و متن ها اضبط از تهذیب الاحکام است، ادعای مشهوری است که ما آن را ثابت نمی دانیم، بلکه مشاهده می شود که تقطیع در متن کافی نسبت به متن تهذیب بسیار بیشتر است؛ زیرا شیخ طوسی غالباً متن ها را در ابواب گوناگون و مناسب به طور کامل نقل می کند و بلکه به کرات هم نقل می کند. علاوه بر آن، مقام شیخ طوسی که در ترکیب متون مهارت دارد، باعث می شود که نسخه او مقدم باشد. (1)

سخن این محقق بزرگوار آن است که در تهذیب تقطیع روایات کمتر وجود دارد، ولی در کتاب کافی تقطیع روایات بیشتر است و این امر باعث می شود که کافی را اضبط از

ص: 85

1- . سند العروه الوثقی، ج 3، ص 201؛ نیز ر. ک: التتقیح، الطهاره، ج 3، ص 108.

تهذیب الاحکام ندانیم. البته می توانیم قاعده حدیثی اضطبیط کافی را نپذیریم، همان طور که برخی بزرگان دیگر همچون محقق کرکی به دلیل مهارت و حذاقت و تقدم شیخ در فقه و رجال و حدیث، آن را نپذیرفته اند و کافی را اضطبیط و مقدم بر تهذیب الاحکام ندانسته اند؛⁽¹⁾ ولی دلیلی که شیخ محمد سند آورده مبنی بر این که در کافی تقطیع وجود دارد و در تهذیب الاحکام وجود ندارد و از این رو تهذیب را برتر از کافی شمرده است، دلیلی است که بنا بر تتبع نگارنده، کسی به آن ملتزم نشده است. به عنوان توضیح باید بگویم که تقطیع روایات در چند مرحله صورت پذیرفته است:

الف) اولین بار تقطیع در روایات به وسیله اصحاب ائمه علیهم السلام انجام گرفته است؛ زیرا آنان روایاتی را که از معصومین علیهم السلام شنیده اند، در اصول خود ثبت کرده و اولین مجموعه های حدیثی را تدوین کرده اند. برای مثال، روایتی را که از معصوم درباره نماز شنیده اند، در چند باب مناسب قرار داده اند.

پس این گونه نیست که امام معصوم هر حدیث یک خطی را یک بار فرموده باشد، بلکه او حدیثی مفصل درباره نماز یا زکات و یا هر موضوع دیگر اسلامی بیان کرده و درباره آن موضوع سخن گفته است، اما شاگردان وی حدیث را در اصل خود ثبت کرده و هر فرازی را در باب مناسب آن قرار داده اند. همین امر باعث شد تا در روایات تقطیع پدید آید.

می دانیم که تقطیع باعث وقوع اضممار در روایات می شود. فقیهان بزرگی همچون شیخ حسن عاملی،⁽²⁾ سید محمد موسوی عاملی،⁽³⁾ محدث بحرانی،⁽⁴⁾ شیخ انصاری⁽⁵⁾ و دیگران تصریح کرده اند که پیدایش اضممار در روایات، نتیجه منفی تقطیع روایات است؛ چون شاگردان امام در ابتدای اصل خود، نام معصوم را ذکر کرده و حدیث های بعدی را با 2.

ص: 86

- 1- . جامع المقاصد، ج 1، ص 283.
- 2- . منتقى الجمان، ج 1، ص 39.
- 3- . نهاییه المرام، ج 1، ص 211 و 133 و 176.
- 4- . الحدائق الناضرة، ج 1، ص 479 و ج 23، ص 625.
- 5- . الطهاره، ج 1، ص 322.

ضمیر آورده اند و لذا اضممار پدید آمده است. البته هر اضمماری باعث ضعف روایت نیست، خصوصاً اگر راوی از شخصیت های برجسته باشد. (1)

ب) دومین تقطیع که در روایات صورت گرفت، در دوره تدوین متون و مجموعه های حدیثی مفصل در قرن چهارم و پنجم بود که علما به احادیث اصول توجه کردند و احادیث را مَبَوَّب نمودند و هر فرازی را در جای خود قرار دادند. شاهد این مطلب، وجود روایت های طولانی در احادیث اهل بیت علیهم السلام است؛ همچون حدیث عقل و جهل که کلینی آن را در «کتاب العقل و الجهل» کافی آورده و تقطیع نفرموده است. یا مثلاً سید رضی نهج البلاغه را گردآوری کرده و برخی خطبه ها و نامه ها را تلخیص و تقطیع نموده است، در حالی که همان خطبه یا نامه در کافی و سایر جوامع حدیثی آمده و تقطیع نشده است که مقایسه خطبه توحیدیه در کافی (2) و نهج البلاغه (3) این حقیقت را نشان می دهد. نمونه دیگر، اصل ظریف بن ناصح است که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام آن را درباره احکام دیات نوشته و به کارگزاران خود فرمان داده به آن عمل کنند. شیخ طوسی آن را در تهذیب الاحکام به طور کامل آورده، (4) ولی شیخ کلینی آن را در کافی تقطیع نموده است. (5)

در این دوره، وقتی روایات از اصول اولیه به جوامع روایی گسترده منتقل شد، اصول اولیه کم کم ارزش خود را از دست دادند و از رونق افتادند.

ج) سومین تقطیع در روایات به وسیله شیخ حرّ عاملی صورت پذیرفت که روایات 0.

ص: 87

1- . الروضه البهیه، (چاپ سنگی)، ج 1، ص 141؛ حاشیه مقباس الهدایه، ج 1، ص 334؛ قوانین الاصول المحکمه، ج 1، ص 487؛ مصباح الاصول، ج 3، ص 13؛ کفایه الاصول، ص 389؛ فرائد الاصول، ج 2، ص 563؛ قواعد الحدیث، ص 215؛ دانش درایه الحدیث، ص 186؛ الفوائد الرجالیه (حسینی صدر)، ص 194؛ فقه الشیعه، ج 5، ص 90؛ التتقیح، الطهاره، ج 2، ص 288؛ الهدایه الی الاصول، ج 4، ص 15؛ حقائق الاصول، ج 2، ص 400.

2- . الکافی، ج 1، ص 134؛ التوحید، ص 41؛ بحار الانوار، ج 4، ص 269؛ الغارات، ج 1، ص 170.

3- . نهج البلاغه (فیض الاسلام)، ص 732، خطبه 228؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج 13، ص 69، خطبه 232؛ شرح نهج البلاغه (ابن میثم)، ج 4، ص 146، خطبه 228؛ منهاج البراعه، ج 11، ص 54، خطبه 185.

4- . تهذیب الاحکام، ج 10، ص 258.

5- . الکافی، ج 7، ص 330.

فروع را در کتاب وسائل الشیعه گردآوری کرد و همین امر باعث شد مرحوم آیه الله بروجردی (م 1380 ق) به فکر تألیف کتاب جامع احادیث الشیعه بیفتند تا احادیث را از تقطیعی که در دو دوره قبل پدید آمده بود، در امان نگه دارند. (1) البته این آفت در کتاب وافی نیز وجود دارد، چنان که این کتاب در همان دوران تألیف وسائل الشیعه نگاشته شده است و به اختلاف احادیث نیز اشاره می کند. (2)

بعد از بیان این مقدمات، باید بگوییم که دلیل اضبطیت کافی صرفاً تقطیع روایات نیست؛ چون تقطیع روایات به وسیله کلینی، طوسی، صدوق و دیگران صورت پذیرفته است. البته تقطیع در احکام فقهی بیشتر دیده می شود و در خطبه ها، نامه ها و وصایا کمتر. آنچه موجب می شود کافی را نسبت به تهذیب الاحکام اضبط بدانیم، نکاتی چند است که در تهذیب الاحکام مشاهده می شود:

1- ذکر اسناد در کتاب تهذیب الاحکام به شیوه تعلیق صورت پذیرفته است، بر خلاف کتاب کافی که اسناد در آن به شیوه عنعنه ذکر شده است و قطعاً شیوه عنعنه بر تعلیق برتری دارد.

2- تقدیم و تأخیر در اسناد و متن تهذیب الاحکام بیشتر مشاهده می شود و این امر بر کسی که با معجم رجال الحدیث آشنایی داشته باشد، مخفی نیست.

3- در اسناد تهذیب و متن آن، تصحیفات و وجود دارد و این امر بر کسی که کتاب الحدائق الناضره بحرانی و کتاب ملاذ الأخیار علامه مجلسی را ملاحظه کند، مخفی نیست. به همین دلیل است که علامه مجلسی که قطعاً احاطه اش بر اخبار و روایات از هر کسی بیشتر است، کافی را اضبط اصول نامیده است. (3)

4- در اسناد تهذیب الاحکام سقط هایی وجود دارد که مقایسه اسناد و شناسایی

ص: 88

1- . جامع احادیث الشیعه، ج 1، ص 16.

2- . همان، ص 14.

3- مرآه العقول، ج 1، ص 3.

طبقات راویان آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد. اگر کسی با موسوعهٔ رجال آیه الله بروجردی آشنا باشد، به خوبی این امر را لمس خواهد کرد.

5 - روایات تهذیب الاحکام نسبت به روایات کافی دارای اجمال و اغلاق بیشتری است. در کافی روایات با همان الفاظ صادر شده از معصوم ثبت گردیده، ولی در تهذیب الاحکام نقل به معنا شده است.

همین امور باعث شده کسی مثل شهید ثانی در بحث روایت معلل بگوید هر کس در این زمینه نمونه‌هایی را خواسته باشد، می‌تواند به کتاب تهذیب الاحکام مراجعه کند. آگاهی شهید ثانی از روایات نیز بر کسی مخفی نیست.

هم چنین محدث بحرانی که در حدیث شناسی رتبهٔ بالایی دارد و شاید کمتر کسی در رتبهٔ او باشد، وجود علت را در اسناد و متن تهذیب الاحکام به روشنی تأیید کرده است.

البته گاهی دیده می‌شود که برخی از روایات در تهذیب الاحکام به صورت کامل نقل شده، اما در کافی هر یک از آن روایات با چند بخش تقسیم شده است و هر بخش در باب خاصی آمده یا در ابواب گوناگون تکرار شده است؛ مانند مقبولهٔ عمر بن حنظله که در «کتاب العلم» کافی آمده و بخشی از آن در «کتاب القضاء» هم آمده است. با این حال، موارد تکرار در کتاب کافی اندک است؛ زیرا تکرار کردن، به ویژه اگر بتوان روایات تکرار شده را یافت، کمال نیست و نوعی نقص به شمار می‌آید، چنان که این نقص را در کار بزرگان حدیث همچون بخاری، احمد حنبل و علامهٔ مجلسی وارد دانسته اند. (1)

البته امور دیگری هم در تهذیب الاحکام وجود دارد که نبود آن‌ها در کافی باعث نقص نیست. مثلاً شیخ طوسی در تهذیب روایات متعارض با قول مشهور را نیز آورده و به تأویل و توجیه و نقد آن‌ها پرداخته است، در حالی که کلینی روایات متعارض را نیاورده و عنوان باب را فتوای خود قرار داده است؛ همان طور که فقها از این عناوین کافی این گونه استفاده می‌کنند.

ص: 89

1- میزان الحکمه، ج 1، ص 8؛ آشنایی با بحار الانوار، ص 195؛ المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ج 1، ص 82، مقدمه.

کرده اند که فتوای کلینی همان عنوان باب است و لذا هر جا فتوایی را به کلینی نسبت داده اند، منظورشان همان عنوان باب بوده است، (1) چنان که در کتاب وسائل الشیعه نیز این گونه است. (2) بنابراین، سخن شیخ محمد سند که تهذیب را بر کافی مقدم دانسته است، خالی از مسامحه نیست. گفتنی است که مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابتدای هر باب، حدیث کتاب کافی را می آورد، مگر در جایی که روایت تهذیب الاحکام از جهات خاصی بر روایت کافی برتری داشته باشد و یا در کافی روایتی درباره آن موضوع نیامده باشد که بیشتر از این قبیل است. گاهی هم صاحب وسائل روایت من لا یحضره الفقیه را در صدر باب ذکر می کند؛ چون ممکن است روایت صدوق در نظر او بهتر باشد و یا اصلاً در کتاب کافی و تهذیب الاحکام حدیث صدوق نیامده باشد.

در هر حال، روش شیخ حرّ عاملی آن است که روایت کلینی را به دلیل برتری در صدر باب می آورد و بعد از آن، اگر طوسی و صدوق هم روایت را نقل کرده باشند، با جمله «رواه محمد بن الحسن باسناده» و «رواه محمد بن علی باسناده» به نقل روایت از آن دو بزرگوار می پردازد و این نشانه عظمت روایات کافی در نزد اوست؛ اگر چه این گونه نقل از جهت دیگری نقص دارد، چون متعرض اختلاف نسخه ها نمی شود.

البته احتمال ضعیفی نیز وجود دارد که شیخ حرّ عاملی عمداً به اختلاف نسخه کافی با تهذیب الاحکام و من لا یحضره الفقیه اشاره نکرده است؛ زیرا ممکن است نظر او این باشد که نسخه کافی بر سایر نسخه ها اعم از تهذیب الاحکام، استبصار و من لا یحضره الفقیه مقدم است.

همچنین در مورد روایاتی که در جوامع حدیثی چهارگانه یا سه تای آن ها ذکر شده و مضمون آن ها یک مطلب است و به اصطلاح، همه از یک خانواده اند، این احتمال را باید در نظر داشت که شاید شیخ حرّ عاملی نقل کافی را بر دیگر نقل ها همچون تهذیب 7.

ص: 90

1- . المکاسب (چاپ سنگی)، ص 151.

2- . مفتاح الکرامه، ج 7، ص 497.

الاحكام و من لايحضره الفقيه مقدم دانسته است؛ خصوصاً اگر راوی آخر که از امام نقل می کند، در هر سه کتاب یک نفر باشد، مانند روایت غسل و تکفین مرجوم قبل از رجم که هر چهار نقل جوامع روایی به مسمع کردین می رسد. (1) حتی اگر راویان دو نفر هم باشند، معلوم می شود که قضیه یک مطلب بوده است و در نقل کم و زیاد شده است. مرحوم سید محمد موسوی عاملی در روایات عیوب نکاح این نکته را تذکر می دهد. (2)

مرحوم آیه الله بروجردی نیز بر به دست آوردن خانواده روایت تأکید کرده و آثار آن را در فقه متذکر شده است. (3)

مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی هم قانون وحدت روایات هم خانواده را پذیرفته و متفق علیه بین روایات را اخذ کرده که نوعاً همان نسخه کافی است. (4)

از سوی دیگر، مرحوم آیه الله بروجردی و دیگران تصریح کرده اند که شیخ طوسی تهذیب الاحکام را در سنین جوانی، یعنی حدود 25 سالگی، تألیف کرده است، نه در دوران کمال علمی خود. (5) علاوه بر آن، شیخ طوسی اشتغالات غیر علمی فراوانی همچون مرجعیت داشته است. هم چنین متعصبان و جاهلان مزاحمت هایی برای آن بزرگوار ایجاد کردند و به کتاب خانه و منزل او تعدی نمودند و امنیت او را به مخاطره انداختند، به حدی که شیخ طوسی مجبور شد از بغداد به نجف هجرت کند. افزون بر این، شیخ طوسی کثیر التالیف بوده است، (6) بر خلاف کلینی که بیست سال از عمر خود را صرف 4.

ص: 91

-
- 1- . الکافی، ج 3، ص 214؛ تهذیب الاحکام، ج 1، ص 334؛ وسائل الشیعه، ج 2، ص 13؛ مفتاح الکرامه، ج 3، ص 472؛ المعتمر، ج 1، ص 347؛ کشف اللثام، ج 2، ص 229.
 - 2- . نهاییه المرام، ج 1، ص 330.
 - 3- . نهاییه التقرير، ج 1، ص 191؛ نیز ر. ک: سبک شناسی رجال الحدیث، ص 307؛ تفصیل الشریعه، الحدود، ص 328، النکاح، ص 440، الخمس، ص 112، الطلاق و الموارث، ص 318 و 320.
 - 4- . تفصیل الشریعه، النکاح، ص 374 و 440، الخمس، ص 112، الطلاق و الموارث، ص 318، الحدود، ص 328.
 - 5- . الموسوعه الرجاليه، ترتیب اسانید: الکافی، ص 3؛ الفهرست، ص 285؛ المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، ج 1، ص 73.
 - 6- . الفوائد الرجاليه، ج 2، ص 74.

تألیف کتاب کافی کرده است. همین نکته باعث ترجیح نجاشی بر شیخ طوسی در علم رجال شده است و حتی اضطرابات او در رجال باعث شده که مرحوم محمد اسماعیل خواجه‌بویی (م 1172 ق) در حجیت قول او در دانش رجال الحدیث شک کند. (1)

مقام کلینی در ضبط احادیث آن قدر با عظمت است که آشنایان به علم رجال با استفاده از احادیث او به نقد کلام نجاشی پرداخته اند. برای مثال، آیه الله شیخ محمد باقر آیتی بیرجندی (م 1353 ق) در الفوائد الرجالیه می نویسد:

نجاشی (2) و علامه حلی (3) از یونس بن عبدالرحمان حکایت کرده اند که حویز بن عبدالله سجستانی از حضرت صادق علیه السلام جز یک یا دو حدیث روایت نکرده است، ولی بعد از تتبع تام، خلاف آن یافت می شود؛ زیرا محمد بن یعقوب کلینی بارها در کتاب کافی از حویز بن عبدالله نقل کرده که او حدیث را از امام صادق علیه السلام شنیده است. (4)

مرحوم آیتی شانزده جا از کتاب کافی را به عنوان شاهد مثال ذکر می کند و سپس می نویسد:

اگر کسی بگوید در این مواردی که حویز از امام صادق علیه السلام بدون واسطه نقل کرده، شاید واسطه ای در بین بوده و حذف شده است و بنابراین، ارسال خفی خواهد بود، در جواب می گوئیم: فتح این باب منجر به تجویز ارسال در تمام اخبار معنعن می شود و این، خلاف آن چیزی است که همه اصحاب بر آن اجماع و اتفاق دارند. پس آن چه نجاشی و علامه حلی از یونس نقل کرده اند، خلاف واقع می باشد. (5)

علامه محمد تقی شوشتری نیز نظیر این سخن را در قاموس الرجال گفته و برخی از).

ص: 92

1- . روضات الجنات، ج 6، ص 245.

2- . رجال النجاشی، ص 144.

3- . خلاصه الاقوال، ص 63.

4- . الکافی، ج 4، ص 118، 225، 228، 230، 231، 240، 281، 300، 304، 307، 330، 336 و ج 5، ص 140، 253، 279.

5- . میراث حدیث شیعه، ج 13، ص 149 (الفوائد الرجالیه).

روایات یاد شده را آورده است. (1) از مجموع این مطالب نتیجه می گیریم که نمی توان سخن شیخ محمد سند را درست پنداشت. 4.

ص: 93

1- . قاموس الرجال، ص 164.

اشاره

هدف از نگارش این فصل، پاسخ به این سؤال است که آیا در سلسله روایاتی که کلینی از محمد بن اسماعیل نقل می کند، واسطه ای حذف شده است که کلینی ما را از آن آگاه نکرده باشد؟ در این فصل، این مسئله را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده ایم که هیچ گونه ارسالی در سلسله سند رخ نداده و تدلیس صورت نپذیرفته است. پیش از آن که وارد بحث شویم، چند نکته به عنوان مقدمه تقدیم می داریم:

الف) امتیازات کتاب کافی

1 - علمای پس از کلینی او را با نهایت تجلیل و تکریم ستوده اند و علمای تراجم شیعه به وثاقت او تصریح کرده اند. (1) مثلاً نجاشی که در فن رجال شهرت بسزایی دارد، درباره کلینی گفته است: «أوثق الناس في الحديث وأثبتهم»؛ (2) موثق ترین مردم در حدیث و راسخ ترین آنان است.

2 - مؤلف کتاب کافی در عصر غیبت صغری می زیسته و با نواب خاص امام زمان علیه السلام

ص: 95

1- . کلیات فی علم الرجال، ص 367؛ الکافی، ج 1، مقدمه.

2- . رجال النجاشی، ص 377.

هم عصر بوده است؛ زیرا علی بن محمد سمري در شعبان سال 329 ق فوت کرده و کليني نیز مقارن با همان سال از دنيا رفته است.

اگر چه کليني در ری اقامت داشته، ولی برای کسب حدیث به مراکز حدیثی شیعه سر می زده است. محدث نامور متأخر میرزا حسین نوری بر این نکته اصرار دارد و آن را از امتیازات مهم کافی می شمرد. مشهور است که این کتاب بر امام زمان علیه السلام عرضه شده است و امام درباره آن فرموده اند: «الكافی کاف لشیعتنا». البته برخی از محققان این جمله معروف را مستند ندانسته و معاصر بودن با نواب خاص امام زمان علیه السلام را نیز دلیل کمال نشمرده اند. (1)

3 - کافی را اضبط اصول روایی دانسته اند و علامه مجلسی آن را اجمع و احسن آن ها شمرده است. (2)

4 - شهید اول گفته است: تعداد روایات کافی بیشتر از روایات صحاح شش گانه اهل سنت می باشد؛ زیرا روایات کافی 16199 حدیث است، در حالی که صحیح بخاری فقط 7275 حدیث و با حذف مکررات حدود چهار هزار حدیث دارد و صحیح مسلم نیز همین مقدار دارد و بقیه به مراتب کمتر دارند. (3)

5 - کلینی کتاب کافی را در مدت بیست سال تألیف کرد و برای تألیف آن مسافرت ها نمود و با شیوخ اجازه ممارست داشت و به اصول اربع مائه نیز دسترسی کامل داشت. (4)

6 - این کتاب روایات قُرب الإسناد (5) دارد، چنان که روایات بسیاری از امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام به صورت قُرب الإسناد بیان می کند. افزون بر این، دارای ثلاثیات نیزد.

ص: 96

1- . نهاییه الدراییه، ص 540؛ کلیات فی علم الرجال، ص 369.

2- . مرآه العقول، ج 1، ص 3.

3- . نهاییه الدراییه، ص 541؛ ذکری الشیعه (چاپ سنگی)، ص 6.

4- . رجال النجاشی، ص 377؛ نهاییه الدراییه، ص 542.

5- . «قُرب الإسناد» به حدیثی گفته می شود که سلسله سند آن نسبت به دیگر اسناد، کوتاه تر است و دلیل آن این است که برخی از راویان به خاطر عمر طولانی خود، دو طبقه یا سه طبقه از راویان پیشین را درک کرده اند.

هست، یعنی روایاتی که با سه واسطه به امام می‌رسد. مثلاً روایت خمس را از علی بن ابراهیم و او از ابراهیم بن هاشم و او از امام جواد علیه السلام نقل می‌کند. (1)

7 - مرحوم کلینی تمام سلسله سند را ذکر می‌کند و کمتر روایتی دیده می‌شود که به صورت مرسله ذکر شود. البته گاهی سند روایت را به اسناد قبل ارجاع می‌دهد که این نیز خود ذکر سند است. (2)

8 - در کتاب کافی تکرار بسیار کم صورت گرفته است. البته تکرار در کتاب های روایی عامه فراوان است. مثلاً حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» (3) در صحیح بخاری در شش باب تکرار شده است و علامه عینی در ذیل حدیث، در همان ابتدای عمده القاری هر شش جا را ذکر می‌کند. (4) هم چنین حدیث «أَنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» در صحیح بخاری در پنج باب تکرار شده است، اگر چه این تکرار در صحیح مسلم کمتر است. این حدیث در سنن نسایی شانزده بار ذکر شده است. (5)

با توجه به مطلب مزبور، کتاب کافی برترین کتاب حدیثی در نزد امامیه است و کلینی آن را در مدت بیست سال تألیف کرده است. محدث بحرانی از بعضی از مشایخ خود نقل می‌کند که مجموع روایات کافی در حدود 16199 حدیث است که 5072 حدیث آن صحیح، 144 تا حسن، 1118 تا موثق، 302 تا قوی و 9485 حدیث آن ضعیف می‌باشد. (6)

ص: 97

-
- 1- . الکافی، ج 1، ص 548.
 - 2- . نهاییه الدراییه، ص 543؛ منتقی الجمال، ج 1، ص 24؛ الکافی، ج 6، ص 537 و 538.
 - 3- . تهذیب الاحکام، ج 1، ص 83؛ امالی الطوسی، ص 618، مجلس، 29؛ صحیح البخاری، ج 1، ص 4؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 155؛ سنن ابی داود، ج 2، ص 262؛ سنن ابن ماجه ج 2، ص 1413؛ الرعايه، ص 107؛ مرقاه المفاتیح، ج 1، ص 105؛ ریاض الصالحین، ص 7.
 - 4- . عمده القاری، ج 1، ص 21؛ نیز ر. ک: فتح الباری، ج 1، ص 8؛ ارشاد الساری، ج 1، ص 135.
 - 5- . علم الحدیث (مدیر شانه چی)، ص 44.
 - 6- . لؤلؤه البحرین، ص 395؛ الحدائق الناضره، ج 1، ص 4، مقدمه. مجموع روایات صحیح، حسن، موثق، قوی و ضعیف 16121 حدیث می‌شود و عدد 16199 نادرست به نظر می‌رسد. گفتنی است که طبق شمارش استاد غفاری، مجموع روایات کافی 15176 تاست و شاید مرحوم بحرانی اسانید مکرر را نیز به شمار آورده است. ر. ک: الکافی، ج 1، ص 28، مقدمه.

تقی الدین حسن بن علی بن داود حلی در سال 647 هجری قمری، یک سال قبل از تولد علامه حسن بن یوسف مطهر حلی (648 ق)، دیده به جهان گشود. سال فوت او به صورت دقیق معلوم نیست، ولی باید بعد از سال 707 هجری قمری اتفاق افتاده باشد. ابن داود و علامه حلی هر دو از شاگردان برجسته سید جمال الدین احمد بن طاووس (متوفای 673 ق و صاحب کتاب های البشری و الملاذ) بوده اند. ابن داود در کتاب رجال خویش نوشته است که اکثر تحقیقات وی در این کتاب از افادات سید استاد می باشد. او درباره استاد خود می گوید: «ربّانی و علّمنی و أحسن إلیّ»؛ مرا تربیت کرده و دانش آموخته و به من نیکی کرده است. (1) ابن داود فقه را در نزد محقق حلی تحصیل کرد.

مهم ترین اثر ابن داود کتاب رجال اوست. علما درباره ویژگی های کتاب او بسیار مطلب نوشته اند؛ از جمله شهید ثانی فرموده است: «مسلکی در آن پیموده که کسی پیش از او نپیموده است». (2) او کتابش را بر اساس حروف الفبا مرتب کرده است و نام تمامی رجالی را که در کتاب های رجال سابق آمده، در آن جمع آوری کرده است؛ یعنی آن چه در فهرست شیخ طوسی و فهرست نجاشی و اختیار معرفه الرجال کشی و رجال شیخ طوسی و رجال حسین بن عبیدالله غضایری و رجال برقی و رجال عقیقی و رجال ابن عقده و رجال فضل بن شاذان و رجال ابن عبدون بوده است، در آن آورده و برای هر کتابی نیز علامتی قرار داده است.

او تا حدودی تراجم علما را از شرح حال رجال حدیث جدا کرده و لذا متأخران از شیخ طوسی را نیاورده است، در حالی که در کتاب های رجالی پیش از او مثل معالم العلماء ابن شهر آشوب (488-588 ق) و فهرست شیخ منتجب الدین (504 - زنده در

ص: 98

1- . رجال ابن داود (چاپ نجف)، ص 45؛ نیز ر. ک: لؤلؤة البحرين، ص 368؛ ریاض العلماء، ج 1، ص 258.

2- . روضات الجنات، ج 2، ص 281؛ اعیان الشیعه، ج 5، ص 191؛ الغدير، ج 6، ص 7.

کتاب ابن داود دارای دو باب است: باب اول در موثقتین و مهملین؛ باب دوم در مجروحین و مجهولین. (1)

در این کتاب بسیار خلط واقع شده است و آن هم به خاطر رموز فراوانی است که در این کتاب به کار رفته است. علامه اردبیلی در مجمع الفائده و البرهان گاهی به این خلطها اشاره می کند. البته باید گفت که این عیوب شاید ناشی از فهم ناسخان باشد، نه اشتباهات ابن داود حلی. با این همه، تاکنون تصحیح کامل و درستی از این کتاب عرضه نشده است.

ابن داود در آخر بخش اول، اسامی 34 نفر از راویان را ذکر کرده که نجاشی درباره آن ها عبارت «ثقه ثقه» را به کار برده است، یعنی لفظ «ثقه» را تکرار کرده است.

او کتابش را بنا بر آن چه در خاتمه آن نگاشته، در سال 707 هجری قمری به پایان برده است و در این کتاب از خلاصه الاقوال علامه حلی (648-726 ق) استفاده نکرده است؛ زیرا چنان که گذشت، هر دو معاصر بوده اند و از محضر محقق حلی جعفر بن حسین (م 676 ق) و نیز احمد بن طاووس حلی، مؤسس علم تنويع حدیث و درایه الحدیث، بهره برده اند. (2) گفتنی است که این علم را علامه حلی تکمیل کرد و در کتاب های مفصل فقهی خود به کار گرفت. برای شناخت بیشتر رجال ابن داود، شناخت اجمالی خلاصه الاقوال نیز لازم است.

ج) بررسی خلاصه الاقوال

علامه حلی خلاصه الاقوال را در دو باب تألیف کرده است: باب اول با نام «من یعتمد علیهم» و باب دوم با نام «من لا یعتمد علیهم». منبع اصلی کتاب خلاصه الاقوال، رجال

ص: 99

1- ر. ک: کلیات فی علم الرجال، ص 116؛ قاموس الرجال، ص 35.

2- اصول الحدیث، ص 9؛ الحدائق الناضرة، ج 1، ص 15؛ منتقى الجمان، ج 1، ص 14.

شیخ طوسی و رجال نجاشی است و از منابع دیگر کمتر در آن استفاده شده است. (1) احتمال دارد که ابن داود و علامه حلی تنظیم و تبویب کتابهای خویش را از استادشان احمد بن طاووس حلی صاحب حل الاشکال گرفته باشند، همانطور که از مقدمه رجال ابن داود برمی آید. (2)

البته فرق هایی نیز بین این دو کتاب وجود دارد: نخست آن که کتاب رجال ابن داود مفصل تر از کتاب خلاصه الاقوال می باشد. دوم آن که علامه حلی باب اول خلاصه الاقوال را به روایانی اختصاص داده است که به روایت آن ها عمل می شود و باب دوم را به روایانی که به روایت آن ها عمل نمی شود: «الأول فی من اعتمد علی روایته أو ترجح عندی قبول قوله، الثانی فیمن ترکت روایته أو توقفت فیه».

او به همین جهت ممدوحین را در باب اول ذکر می کند؛ چون به روایت آن ها عمل می شود. وی به طور کلی روایان واقفی و فطحی را که از نظر او ثقه می باشند، در باب اول آورده است و آن دسته از روایان واقفی و فطحی را که به روایت آن ها عمل نمی کند، در باب دوم ذکر کرده است. اما ابن داود در باب اول، ممدوحین را ذکر می کند، اگر چه ذم زیادی درباره آن ها وارد شده باشد و البته به خبرشان عمل نمی کند و در باب دوم روایان غیرثقه را ذکر می کند که ذم و جرح شده اند و به روایت آن ها عمل نمی کند.

تفاوت دیگر علامه و ابن داود در این است که علامه روایانی را که در وثاقت آن ها بحث و اختلاف شده است، در بابی ذکر می کند که توثیق یا تضعیف آنان را ترجیح داده است، ولی ابن داود آنان را در هر دو باب آورده است.

تفاوت دیگر این است که علامه فقط ممدوحین را ذکر کرده است، ولی ابن داود مهملین را نیز آورده است. 4.

ص: 100

1- . خلاصه الاقوال، ص 3؛ رجال ابن داود، ص 45.

2- . قاموس الرجال، ج 1، ص 34.

گفتنی است که علامه حلی و ابن داود در کتاب های خود، لفظ «مهمل» را برای روایانی استفاده می کنند که اسامی آن ها در کتاب های رجال ذکر شده باشد و تضعیف نشده باشند، اما لفظ «مجهول» را برای روایانی به کار می برند که علمای رجال درباره آنان به مجهول بودن تصریح کرده باشند. (1) مثلاً شیخ طوسی در کتاب رجال درباره بسیاری از روایان ساکت است و بعضی را مجهول دانسته است، ولی «مجهول» در اصطلاح متأخران، یعنی از شهید ثانی و مجلسی و مامقانی به این طرف، اعم از اهمال و جهل راوی - به معنای تصریح اهل رجال به جهالت او - است. (2)

آن چه ابن داود و علامه اعلام کردند، مورد پذیرش بسیاری از علما قرار گرفت. برخی اصلاً اهمال و جهل راوی را عامل ضعف ندانستند و عده ای نیز قایل به تفصیل شدند. میرداماد (م 1041 ق) در الرواشح السماویه می گوید: «اهمال راوی دلیل ضعف او نیست، ولی جهل راوی دلیل ضعف اوست». (3) مرحوم آیه الله بروجردی (1292-1380 ق) نیز معتقد است که اهمال راوی و ذکر نشدنش در کتاب های رجال دلیل ضعف او نیست. (4) قبل از مرحوم آیه الله بروجردی، فقیهانی دیگر نظیر حاج آقا رضا همدانی صاحب مصباح الفقیه و فاضل سبزواری صاحب ذخیره المعاد نیز بر همین نظر بوده اند. (5)

(د) ابن داود حلی و شیخ کلینی

از عصر شیخ کلینی یعنی قرن چهارم هجری تاکنون که سه دهه از قرن پانزدهم هجری هم گذشته است، کسی در وثاقت کلینی و عظمت کار او تردید نکرده است

ص: 101

- 1- . کلیات فی علم الرجال، ص 120؛ قاموس الرجال، ج 1، ص 34-44؛ المعین، ص 4؛ اصول الحدیث، ص 119.
- 2- . قاموس الرجال، ج 1، ص 44؛ الرواشح السماویه، ص 60؛ المعین، ص 4؛ کلیات فی علم الرجال، ص 122.
- 3- . الرواشح السماویه، ص 60.
- 4- . نهاییه التقرير، ج 1، ص 271.
- 5- . مصباح الفقیه، ج 2، ص 12؛ ذخیره المعاد، ص 3 و 40.

و صاحبان تراجم و عالمان سیره نویس و فقیهان همه او را ستوده اند و دقت وی در نقل روایات را تحسین کرده اند.

ابن داود حلی (متوفای بعد از 707 ق) صاحب کتاب رجال، اولین کسی بود که در اسناد کافی خدشه وارد کرد و گمان کرد که مراد از محمد بن اسماعیل در صدر اسناد کلینی «ابن بزیع» می باشد. از این رو گفته است:

ابن بزیع از اصحاب حضرت رضا علیه السلام و حضرت جواد علیه السلام است؛ چگونه کلینی بدون واسطه از او روایت می کند! پس حتماً روایت مرسله است و واسطه ای حذف شده، ولی کلینی به این نکته تذکر نداده است و شبهه ایجاد می شود که در اسناد تدلیس شده است. (1)

البته ادعا شده است که نمونه های دیگری نیز از ارسال در اسناد کافی وجود دارد؛ مثل روایت محمد بن ابی عمیر از زراره. (2)

کلینی از جهت ضبط احادیث، زبانزد خاص و عام است و پس از وی تمام علما او را به این صفت ستوده اند و در میان محدثان اضطراب شمرده اند. از این رو، اگر تعارضی بین نسخه کافی و غیر آن پیش آید، علما نسخه کافی را مقدم می دارند و دلیل این قانون را اضطرابیت کافی و کلینی می دانند.

محدث نامور میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک الوسائل بسیاری از سخنان علما را در مدح کلینی و کتاب کافی آورده است. نجاشی که بلافاصله بعد از کلینی آمده، درباره او گفته است:

محمد بن یعقوب بن إسحاق أبو جعفر الكلینی شیخ أصحابنا فی وقته بالری و وجههم و کان أوثق الناس فی الحدیث و أثبتهم. (3) 7.

ص: 102

1- . رجال ابن داود، ص 306؛ نیز ر. ک: مشرق الشمسین، ص 64؛ الفوائد الرجالیه، ص 111.

2- . معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 248.

3- . رجال النجاشی، ص 377؛ نیز ر. ک: کلیات فی علم الرجال، ص 357.

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی بزرگ اصحاب ما و پیشوای آنان در زمان خویش در ری بود و موثق ترین مردم در حدیث و راسخ ترین آن ها بود.

ه - معنای تدلیس

ابتدا به معنای لغوی «تدلیس» می پردازیم. فیومی در المصباح المنیر گفته است: «دَلَسَ البائع تدلیساً فروشنده عیب کالا را از مشتری پوشاند و آن را مخفی کرد و دلس ثلاثی مجرد نیز به همان معناست، ولی باب تفعلیل آن بیشتر استعمال می شود».(1)

ابن فارس گفته است: «اصل این لغت از دلس به معنای تاریکی است».(2)

آن چه فقها در کتاب مکاسب محرمه و کتاب نکاح به عنوان «تدلیس ماشطه و تدلیس عیوب» آورده اند، از همین معناست.(3)

«ماشطه» کسی است که برای گول زدن دیگران، موی حیوان را به سر زن می چسباند و آن را موی حقیقی جلوه می دهد. در باب نکاح، اگر زنی دارای عیوب یا عیب خاصی باشد که آن را بپوشانند و او را به عقد شخصی در بیاورند، به این فریب کاری «تدلیس» می گویند. لذا ابن اثیر گفته است: تدلیس اخفای عیب است.

تدلیس، آن گونه که بزرگان گفته اند، در اصطلاح عبارت از آن است که راوی از کسی که او را دیده، ولی از او حدیث شنیده، روایت کند و توهم ایجاد کند که از او حدیث شنیده است و یا از معاصر خود روایت کند و توهم ایجاد کند که او را ملاقات کرده و از او حدیث شنیده است، در حالی که او را ملاقات نکرده است.(4) شهید ثانی می نویسد:

تدلیس در سند حدیث است و اگر کلمه «مدلس» صفت برای حدیث باشد، باید آن را به

ص: 103

1- . المصباح المنیر، ج 2، ص 198.

2- . معجم مقاییس اللغة، ج 1، ص 296.

3- . النهایه، ج 2، ص 130؛ جامع المقاصد، ج 13، ص 218؛ محاضرات فی الفقه الجعفری، ج 1، ص 226.

4- . المنهاج شرح صحیح مسلم، ج 1، ص 33، مقدمه؛ قواعد التحدیث، ص 132؛ تدریب الراوی، ج 1، ص 223.

فتح لام و به صیغه اسم مفعول خواند و اگر صفت راوی و محدث باشد، باید آن را به کسر لام و به صیغه اسم فاعل خواند. (1)

تدلیس، آن گونه که در کتاب های علم الحدیث تصریح شده است، مخصوص سند حدیث است و در متن حدیث معنا ندارد، اما سید احمد بن طاووس حلی مؤلف کتاب البشری در بحث اشتباه قرح با حیض که به دو گونه روایت شده است و نسخه تهذیب الاحکام برخلاف نسخه کافی است، آن را تدلیس نامیده است و علما و فقها در جواب وی فرموده اند که تدلیس در سند است، نه در متن (2) و این اضطراب در متن است، نه تدلیس. (3)

بررسی روایت کلینی از محمد بن اسماعیل

ابن داود حلی و دیگران گفته اند که کلینی واسطه میان خود و محمد بن اسماعیل را حذف کرده است و از این رو کلینی را متهم به تدلیس کرده اند.

از مهم ترین مواردی که این شبهه را پیش آورد، سلسله سندهایی است که در آن، محمد بن اسماعیل قرار دارد و غالباً به طور مطلق ذکر شده است و از فضل بن شاذان روایت می کند و نیز در پاره ای از اسناد مقید به ابن بزیع شده است. ابن داود مدعی شده است که بین کلینی و محمد بن اسماعیل و فضل بن شاذان واسطه ای بوده است که کلینی آن را حذف کرده و تذکر هم نداده است و لذا نوعی خدعه و نیرنگ صورت گرفته است؛ زیرا روایتی را که مرسله بوده، مسنده معرفی کرده است. محمد بن اسماعیل از مشایخ او نبوده و کلینی او را ملاقات نکرده است، (4) اما چون وانمود کرده که با او دیدار

ص: 104

1- .الرعايه، ص 143؛ نیز ر. ک: شرح شرح نخبه الفكر، ص 416؛ تدریب الراوی، ج 1، ص 223.

2- .جامع المقاصد، ج 1، ص 283.

3- .اصول الحدیث، ص 118.

4- .مشرق الشمسین، ص 64؛ الفوائد الرجالیه، ص 111؛ نیز ر. ک: رجال ابن داود، ص 555.

نموده و از او روایت نیز کرده است، پس نوعی از تدلیس را مرتکب شده است.

به نظر نگارنده، میان کلینی و محمد بن اسماعیل واسطه ای نبوده است؛ به دلایل زیر:

1 - در بسیاری از اسناد کتاب کافی، علی بن ابراهیم بر محمد بن اسماعیل عطف شده است و شکی نیست که علی بن ابراهیم از مشایخ کلینی است و واسطه ای بین آن دو نبوده و کلینی بسیار از او روایت کرده است؛⁽¹⁾ مانند: «محمد بن یعقوب عن محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان عن معاویه و علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن معاویه...»⁽²⁾.

در این مثال، علی بن ابراهیم بر محمد بن اسماعیل عطف شده است و این نشان می دهد که هر دو از مشایخ کلینی بوده اند و واسطه ای در بین نبوده است.

اینک برای روشن تر شدن موضوع، نمونه های دیگری می آوریم:

الف: محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن یحیی و علی بن ابراهیم عن ابیه عن حماد بن عیسی عن معاویه بن عمار قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا كان الماء قدر كَرِّ لم ينجسه شيء.⁽³⁾

علامه مجلسی در ذیل همین روایت در کتاب مرآه العقول نوشته است:

علی بن ابراهیم عطف بر محمد بن اسماعیل می باشد و محمد بن اسماعیل، ابن بزیع نیست، بدان گونه که اکثر علما گمان کرده اند، بلکه بندقی نیشابوری است و او مجهول است، ولی چون از مشایخ اجازه می باشد، ضعف او ضرری ندارد.⁽⁴⁾

ب: علی بن ابراهیم عن ابیه و محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن 7.

ص: 105

1- . تنقیح المقال، ج 2، ص 260.

2- . الکافی، ج 3، ص 18.

3- . همان، ص 2؛ نیز ر. ک: مرآه العقول، ج 13، ص 7؛ غنیمه المعاد، ج 7، ص 187.

4- . مرآه العقول، ج 13، ص 7.

این گونه روایات در کتاب کافی فراوان است. با توجه به مطالب فوق، باید گفت روایت هایی که کلینی از محمد بن اسماعیل بدون واسطه نقل کرده است، از دو حالت خارج نیست: یا از همان ابتدا حدیث را به محمد بن اسماعیل استناد داده است و یا ابتدا حدیث را به علی بن ابراهیم و سپس به محمد بن اسماعیل نسبت داده است، یعنی دو سند تا فضل بن شاذان وجود دارد.

2 - کلینی و کشی، از علمای قرن چهارم، هر دو در یک طبقه جای می گیرند؛ زیرا جعفر بن قولویه از کلینی و کشی روایت می کند و کشی بدون واسطه از محمد بن اسماعیل روایت می کند و محمد بن اسماعیل نیز از فضل بن شاذان. پس همان گونه که بین کشی و محمد بن اسماعیل واسطه ای وجود ندارد، بین کلینی - که معاصر کشی بوده است - و محمد بن اسماعیل نیز واسطه ای وجود ندارد. (2)

شیخ بهایی که در فن رجال و درایه سرآمد اقران است، در مقدمات مشرق الشمسین در این باره گفته است:

عادت ثقه الاسلام کلینی در کتاب کافی این است که تمام سلسله سند بین خودش و معصوم را ذکر می نماید و از اول سند کسی را حذف نمی کند. (3) هم چنین در صدر بسیاری از اسناد «محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان» واقع شده است و این امر اقتضا می کند که بین کلینی و محمد بن اسماعیل واسطه ای وجود نداشته باشد و کلینی بدون واسطه از محمد بن اسماعیل نقل کند.

بعضی گمان کرده اند که مراد از محمد بن اسماعیل، ثقه جلیل القدر محمد بن اسماعیل بن بزیع است و به همین علت مدعی شده اند که بین کلینی و محمد بن 2.

ص: 106

-
- 1- . الکافی، ج 3، ص 17، 33، 34؛ نیزر. ک: مرآة العقول، ج 3، ص 190؛ غنیمه المعاد، ج 7، ص 186.
 - 2- . حاشیه مشرق الشمسین، ص 65؛ الفوائد الرجالیه، ص 114؛ معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 90.
 - 3- . منتقى الجمان، ج 1، ص 43؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 32.

اسماعیل بن بزیر فاصله زمانی وجود دارد و نمی توان تصور کرد که کلینی از او بدون واسطه نقل کرده باشد. اینان دلیل سخن خود را ادعای ابن داود حلی در کتاب رجال دانسته اند که گفته است: «إذا وردت روایت عن محمد بن یعقوب عن محمد بن اسماعیل ففی صحتها قولان، فإن فی لقائه له إشکالاً، فتقف الروایه بجهاله الواسطه بینهما و إن كانا مرضیین معظمین». (1) انتهى. (2)

همان طور که از کلام شیخ بهایی برمی آید، اصل این اشکال از سخن ابن داود نشئت می گیرد. اردبیلی نیز پس از ابن داود چنین نظری داشته و گفته است: «اگر مراد از محمد بن اسماعیل همان ابن بزیر باشد، در ملاقات کلینی با او اشکال است، ولی این روایت را که در بحث «حبوه» وارد شده است، (3) فقها صحیحه شمرده اند». (4) صاحب جواهر الکلام نیز آن را صحیحه شمرده است. (5) مرحوم سید محمد جواد عاملی اشکال اردبیلی را جواب داده و گفته است: «مراد، محمد بن اسماعیل نیشابوری است و اشکال اردبیلی وارد نیست. وی ادله سه گانه ای برای وثاقت او اقامه کرده است». (6)

3 - شیخ طوسی در مشیخه تهذیب الاحکام و استبصار طریق خود به فضل بن شاذان را بیان کرده است و ما با بررسی این طریق در می یابیم که واسطه ای حذف نشده است. شیخ طوسی فرموده است:

و من جمله ما ذکرته عن الفضل بن شاذان ما رویته بهذا الإسناد عن محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ائمه و محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان. (7) 0.

ص: 107

-
- 1- . رجال ابن داود (چاپ نجف)، ص 306 و 555.
 - 2- . مشرق الشمسین، ص 65.
 - 3- . الکافی، ج 7، ص 86؛ تهذیب الاحکام، ج 9، ص 276؛ الاستبصار، ج 4، ص 144؛ وسائل الشیعه، ج 17، ص 439.
 - 4- . مجمع الفائده و البرهان، ج 11، ص 380.
 - 5- . جواهر الکلام، ج 39، ص 127.
 - 6- . مفتاح الکرامه، ج 17، ص 222.
 - 7- . تهذیب الاحکام، ج 10، ص 37؛ الاستبصار، ج 4، ص 315؛ نیز ر. ک: وسائل الشیعه، ج 20، ص 12؛ جامع الرواه، ج 2، ص 510.

می دانیم که شیخ علاوه بر آن که بر متن روایت ها تسلط دارد و ناقل اخبار است، رجالی و نقاد اسناد نیز هست و اطلاعات او از حدیث و سند به گونه ای نیست که روایات کافی بر او مخفی مانده باشد و اگر واسطه ای از سند حذف شده بود، شیخ تذکر می داد، خصوصاً که او با افراد متخصص در رجال، معاصر و همدرس بوده است.

4 - مرحوم ماحوزی بحرانی (1075-1121 ق) صاحب کتاب معراج الکمال روایتی را از شیخ صدوق نقل کرده و سندش را این گونه آورده است: «حدثنا علی بن أحمد الدقاق قال: حدثنا محمد بن یعقوب قال: حدثنا محمد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان»⁽¹⁾.

از این سند فهمیده می شود که واسطه ای حذف نشده است؛ زیرا اگر حذف می شد، شیخ صدوق تذکر می داد، و ما را بر آن واقف می کرد،⁽²⁾ خصوصاً که روایت به صورت مسلسل با لفظ «حدثنا» آمده است و لفظ «حدثنی» و «حدثنا» و نیز «أخبرنا» بیانگر تحمل روایت به صورت سماع است، یعنی شیخ این روایت را بر او خوانده است. اگر این الفاظ ظهور در قرائت استاد دارند، معنای آن این است که واسطه ای حذف نشده است.

در این جا باید دو نکته را یادآوری کرد:

یکی این که عادت کلینی آن است که تمام سلسله سند را ذکر کند، چنان که به این مطلب تصریح کرده است. صدوق و شیخ طوسی چنین عادتت ندارند؛ چون گاهی تمام سند روایت را می آورند و گاه پاره ای از آن را در متن و بقیه را در مشیخه ذکر می کنند و گاهی اصلاً سند را نمی آورند، حتی در مشیخه.⁽³⁾ بنابراین، روایت صدوق و طوسی معلقه محسوب می شود. شهید ثانی در الرعایه تصریح کرده است که اگر صدر سند در مشیخه 1.

ص: 108

1- . بحرانی در حاشیه معراج متذکر شده است که رساله ای درباره محمد بن اسماعیل در عنفوان جوانی نوشته است و این مطلب باید در آن رساله باشد. ر. ک: معراج الکمال، ص 404.

2- . غنیمه المعاد، ج 7، ص 186؛ الرعایه، ص 234؛ نهایه الدرایه، ص 446؛ علوم الحدیث و مصطلحه، ص 87؛ قواعد التحدیث، ص 207.

3- . منتقی الجمان، ج 17، ص 7؛ الرعایه، ص 102؛ البحر الزخار، ج 1، ص 21.

ذکر شده باشد، روایت مرسله نخواهد بود و اگر در مشیخه ذکر نشده باشد، روایت مرسله خواهد بود. (1)

حال چگونه ممکن است در آسناد کافی بین کلینی و محمد بن اسماعیل واسطه ای وجود داشته باشد و کلینی آن را ذکر نکند! پس روایات او مسند است، نه معلق. (2)

نکته دیگر این است که کلینی روایات کافی را معنعن آورده است و روایت معنعن عبارت است از روایتی که در سلسله سند آن، کلمه «عن» آمده باشد؛ مانند: «محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن ابن اذينة عن زراره عن ابي عبد الله عليه السلام...».

نقل سند در کتاب کافی غالباً این گونه است. نوع دیگری از نقل حدیث، سبک صدوق و مفید است که به صورت تحدیث، یعنی با عبارت «حدّثنا» یا «حدّثنی»، سلسله سند را نقل می کنند.

اکنون این سؤال پیش می آید که آیا حدیث معنعن از قبیل حدیث متصل است - یعنی هر یک از راویان راوی قبلی را دیده و از او روایت کرده است - یا حدیث مرسل؟

شهید ثانی در الرعایه فرموده است: صحیح آن است که روایت معنعن از قبیل متصل است، نه مرسل، ولی به دو شرط:

1 - امکان ملاقات راوی با مروی عنه وجود داشته باشد. (3) مثلاً آیه الله خویی در نقل بی واسطه ابن ابی عمیر از زراره خدشه می کند (4) و یا در نقل حسن بن محبوب از ابو حمزه ثمالی خدشه شده است؛ زیرا امکان ملاقات حسن بن محبوب - که از اصحاب حضرت رضا علیه السلام است - با ابو حمزه ثمالی وجود ندارد. راقم این سطور با مراجعه به منابع مختلف 8.

ص: 109

1- . الرعایه، ص 102.

2- . غنیمه المعاد، ج 7، ص 186.

3- . الرعایه، ص 99.

4- . معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 248.

کسی را نیافت که در این گونه احادیث خدشه کند، جز همان ابن داود حلی و فاضل سبزواری.

2- راوی متهم به تدلیس نباشد؛ زیرا اگر شهرت به تدلیس داشته باشد، امکان ملاقات نیز فایده ای ندارد. (1)

در نتیجه، می توان گفت که اولاً صرف معنعن بودن حدیث ظهور در اتصال دارد، اگر چه نص در آن نباشد و ثانیاً تهمت تدلیس با وثاقت راوی رفع می شود و وثاقت او حکم می کند که قطعاً روایت از نوع متصل است، نه از نوع مرسل. (2) بر این اساس است که می گوئیم از سلسله اسناد کلینی راوی حذف نشده است.

محمد بن اسماعیل کیست؟

اشاره

شیخ بهایی و مرحوم خواجه یوسف اسامی راویانی را که محمد بن اسماعیل نام دارند، گردآوری کرده اند که به شرح زیر است:

1- محمد بن اسماعیل بن بزیع؛

2- محمد بن اسماعیل بن احمد برمکی رازی «صاحب صومعه»؛

3- محمد بن اسماعیل بن خیثم کنانی؛

4- محمد بن اسماعیل جعفری؛

5- محمد بن اسماعیل تغلبی (بلخی)؛

6- محمد بن اسماعیل صیمری عمی؛

7- محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری؛

8- محمد بن اسماعیل بن رجا زبیدی کوفی؛

9- محمد بن اسماعیل بن عبدالرحمن جعفری؛

ص: 110

1- . ملاذ الاخیار، ج 10، ص 249.

2- . الرعايه، ص 99؛ اصول الحدیث، ص 59؛ کوثر المعانی، ج 1، ص 176.

10 - محمد بن اسماعیل مخزومی مدنی؛

11 - محمد بن اسماعیل همدانی؛

12 - محمد بن اسماعیل بن سعید بجلی؛

13 - محمد بن اسماعیل بن میمون زعفرانی؛

14 - محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی بن جعفر؛

15 - محمد بن اسماعیل ازدی. (1)

مرحوم مامقانی حدود بیست نفر را نام می برد، (2) ولی آن هایی که از اصحاب ائمه علیهم السلام هستند، همین پانزده نفرند. شیخ بهایی گفته: در میان این افراد، محمد بن اسماعیل بن بزیع ثقة است و غیر از زعفرانی و برمکی، بقیه را هیچ یک از علمای رجال توثیق نکرده اند و فقط درباره کنانی و جعفری در کتاب ها گفته شده که آن ها دارای کتاب هستند و باید گفت که در دلالت این لفظ بر وثاقت نیز اختلاف شده است. (3)

در احوالات صیمری و تغلبی آمده است که از اصحاب ابوالحسن ثالث بوده اند و درباره بندقی گفته شده که حکایتی از فضل بن شاذان نقل کرده است و زبیدی، مخزومی، همدانی و بجلی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بوده اند و حیات آن ها تا عصر کلینی بعید است.

حاصل سخن آن که محمد بن اسماعیل در صدر سندهای کتاب کافی میان سه نفر مشترک است که عبارت اند از:

1 - محمد بن اسماعیل بن بزیع؛

2 - محمد بن اسماعیل برمکی، معروف به «صاحب صومعه»؛

3 - محمد بن اسماعیل نیشابوری. 1.

ص: 111

1- . مشرق الشمسین، ص 72.

2- . تنقیح المقال، ج 2، ص 81.

3- . مشرق الشمسین، ص 74؛ نیز ر. ک: الفوائد الرجالیه، ص 111.

اکنون باید به طرفداران هر یک و دلایل آن‌ها اشاره شود:

1 - نظر ابن داود حلی و پیروانش

ابن داود حلی و پیروانش معتقدند که مراد از محمد بن اسماعیل، ابن بزیع است و روایت او نیز صحیح است.

شیخ طوسی در کتاب رجال او را از جمله اصحاب حضرت موسی بن جعفر دانسته و در همان کتاب او را از اصحاب حضرت رضا علیه السلام نیز معرفی کرده و فرموده است: «محمد بن اسماعیل بزیع ثقه صحیح کوفی مولى المنصور». هم چنین در مرتبه سوم او را از اصحاب حضرت جواد علیه السلام شمرده است. (1)

نجاشی او را در نهایت توثیق ستوده و فرموده است:

محمد بن اسماعیل بن بزیع ابوجعفر مولى المنصور ابی جعفر و ولد بزیع بیث، منهم حمزه بن بزیع کان من صالحی هذه الطائفة وثقاتهم، کثیر العمل، له کتب، منها کتاب ثواب الحج و... (2)

ابوجعفر محمد بن اسماعیل بن بزیع آزاد شده منصور ابی جعفر. فرزندان بزیع خاندان بزرگی هستند که از جمله آن‌ها حمزه بن بزیع است و او از صالحان این طایفه و موثقان آن‌ها بود. او اعمال فراوان به جای می آورد و کتاب‌هایی دارد، از جمله کتاب ثواب الحج و... .

نجاشی سخن خود را ادامه می دهد و می گوید:

محمد بن عمر کشی گفته است: محمد بن اسماعیل بن بزیع از رجال ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام است، ولی ابوجعفر ثانی (امام جواد) علیه السلام را نیز درک کرده است. حمدویه از مشایخ خود نقل کرده است که محمد بن اسماعیل بن بزیع و احمد بن حمزه در عداد وزرا بودند و علی بن نعمان در هنگام فوت وصیت کرد که کتاب‌های او را به محمد بن

ص: 112

1- . رجال الطوسی، ص 31، 344، 364، 377، 6؛ نقد الرجال، ج 1، ص 142؛ تنقیح المقال، ج 2، ص 81.

2- .. رجال النجاشی، ص 230؛ تنقیح المقال، ج 2، ص 81.

اسماعیل بن بزیر دهند. (1) این گونه وصیت کردن یکی از انحاء تحمل حدیث است.

ابوالعباس بن سعید گفته است: محمد بن اسماعیل بن بزیر از منصور بن یونس، حماد بن عیسی، یونس بن عبدالرحمن و دیگر رجال این طبقه حدیث شنیده است. هم چنین از علی بن حسن بن فضال درباره او سؤال کردم، گفت: «ثقه ثقه عین». (2)

نام محمد بن اسماعیل بن بزیر در کتاب های رجال متأخران مانند علامه حلی (م 726 ق) و ابن داود حلی (زنده در 707 ق) نیز مطرح شده است. علامه او را در باب المعتمدین آورده و تعبیرات نجاشی را درباره او ذکر کرده است: «وکان صالحی هذه الطائفة و ثقاتهم كثير العمل». (3) علمای رجالی پس از سال 1000 ق مانند شیخ حسن عاملی (م 1011 ق) (4) و دیگران (5) او را به غایت ستوده اند و در وثاقت او تردیدی نکرده اند.

هم چنین علمای رجالی پس از سال 1200 ق مانند وحید بهبهانی (م 1201 ق)، (6) شاگردش ابوعلی حائری (م 1216 ق)، (7) استرآبادی (م 1028 ق)، (8) تفرشی (9) و علمای رجال معاصر مانند علامه عبدالله مامقانی (م 1351 ق)، (10) علامه محمدتقی شوشتری، (11) آیه الله خویی (12) و علیاری (م 1327 ق) (13) همگی او را ستوده اند. محقق متبوع محمد مهدی 2.

ص: 113

-
- 1- اصول الحدیث، ص 225؛ مقباس الهدایه، ج 3، ص 65؛ نیز ر. ک: قواعد التحدیث، ص 203.
 - 2- رجال النجاشی، ص 330؛ نیز ر. ک: تنقیح المقال، ج 2، ص 81.
 - 3- خلاصه الاقوال، ص 139.
 - 4- التحریر الطاووسی، ص 524.
 - 5- تنقیح المقال، ج 2، ص 82؛ منتهی المقال، ج 5، ص 367؛ هدایه المحدثین، ص 227؛ رجال ابن داود، ص 165.
 - 6- تعلیقه منهج المقال، ص 283.
 - 7- منتهی المقال، ج 5، ص 366.
 - 8- منهج المقال، ص 283.
 - 9- نقد الرجال، ج 4، ص 140.
 - 10- تنقیح المقال، ج 2، ص 81.
 - 11- قاموس الرجال، ج 9، ص 111.
 - 12- معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 106.
 - 13- بهجه الآمال، ج 6، ص 292.

نجف در کتاب الجامع لرواه و اصحاب الامام الرضا عليه السلام گفته است: «هریک از ارباب تراجم که به شرح حال او پرداخته، او را توثیق کرده و ثنا گفته است»⁽¹⁾.

خلاصه آن که چندین تن از رجالیان او را توثیق کرده اند.

دلیل کسانی که معتقدند مراد از محمد بن اسماعیل، ابن بزيع است، این است که خود کلینی در بعضی از اسناد نام محمد بن اسماعیل را صریحاً آورده است؛ لذا پی می بریم که در سایر اسناد که نام وی به طور مطلق ذکر شده است، مراد محمد بن اسماعیل بن بزيع است.

ملا احمد اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان در ذیل حدیث حلبی⁽²⁾ گفته است که وجود محمد بن اسماعیل در سند این حدیث برای صحت سند ضروری ندارد؛ زیرا ظاهر کلام علما توقف نکردن در توثیق محمد بن اسماعیل در چنین سندی است. گویا فقها می دانند که مراد ابن بزيع است و این بعید نیست؛ زیرا کلینی در کافی در مثل همین سند به ابن بزيع تصریح کرده است؛ پس روایت موثقه است⁽³⁾.

البته باید گفت محمد بن اسماعیل که در این گونه اسناد نامش آمده است، قطعاً ابن بزيع است؛ زیرا کلینی از او با دو واسطه نقل می کند. به این سند دقت کنید: «محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن إسماعیل عن منصور بن یونس عن محمد الحلبي».

این خدشه را اردبیلی از رجال ابن داود گرفته است؛ چون بر این کتاب بسیار تکیه دارد و توثیقات و تضعیفات متأخران مانند علامه حلی و ابن داود حلی را معتبر می شمارد.

2 - نظر شیخ بهایی و اردبیلی

ص: 114

- 1- . الجامع، ج 2، ص 27؛ نیز ر. ک: مجمع الرجال، ج 5، ص 150؛ جامع الرواه، ج 2، ص 69؛ معالم العلماء، ص 100.
- 2- . وسائل الشیعه (چاپ آل البیت)، ج 19، ص 116.
- 3- . مجمع الفائدة و البرهان، ج 10، ص 45.

شیخ بهایی معتقد است که مراد از محمد بن اسماعیل، برمکی است، نه ابن بزیع. دلایل او به شرح ذیل است:

1 - محمد بن اسماعیل بن بزیع از اصحاب امام رضا و امام جواد می باشد و امام کاظم علیه السلام را نیز درک کرده است. بنابراین، بقای او تا عصر کلینی بعید است.

2 - وقتی علمای رجال می گویند که محمد بن اسماعیل بن بزیع ابوجعفر ثانی حضرت جواد علیه السلام را درک کرده است، معنایش آن است که امامان پس از او را درک نکرده است؛ زیرا امثال این عبارت درباره آخرین امامی گفته می شود که راوی درک کرده است. این مطلب برای کسی که اندک انسی با سخنان علمای رجال داشته باشد، روشن است.

3 - اگر محمد بن اسماعیل بن بزیع تا زمان کلینی زنده بوده باشد، معنایش این است که با شش امام معاصر بوده است و این افتخار بزرگی است که کسی به آن دست نیافته است. اگر چنین بود، باید علمای رجال آن را ذکر می کردند و از محاسن او می شمردند و چون چنین نکرده اند، معلوم می شود که چنین چیزی وجود نداشته است.

4 - محمد بن اسماعیل که کلینی از او نقل می کند، از فضل بن شاذان بدون واسطه روایت می کند، اما محمد بن اسماعیل بن بزیع از مشایخ فضل بن شاذان بوده است؛ زیرا کشی گفته است که فضل بن شاذان از جماعتی روایت می کرد که از جمله آن ها محمد ابن اسماعیل بن بزیع بود. (1)

5 - در السنه مشهور است که وفات ابن بزیع در زمان حیات امام جواد علیه السلام بوده است.

6 - ما تمام روایاتی را که کلینی از محمد بن اسماعیل روایت کرده، استقراء کردیم و دیدیم که هرگاه آن را مقید به «ابن بزیع» کرده، در اواسط سند است و کلینی از او با واسطه نقل کرده است، به این صورت: «محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن 1.

ص: 115

1- . اختیار معرفه الرجال (چاپ آل البیت)، ج 2، ص 821.

إسماعیل بن بزیر، ولی آن محمد بن اسماعیل که در اوایل سند روایات کافی واقع می شود، برای یک بار هم که شده، کلینی آن را مقید به ابن بزیر نکرده است و این نکته اتفاقی نیست.

7 - ابن بزیر از اصحاب حضرت رضا و امام کاظم و امام جواد علیهم السلام است و از آن بزرگواران احادیث زیادی را به مشافهه شنیده است. پس اگر کلینی را ملاقات می کرد، باید از آن احادیثی که از ائمه شنیده بود، برای او نقل می کرد تا واسطه بین کلینی و امام یک نفر (خودش) باشد (زیرا قلت و سابط در سلسله سند مطلوب است)، حال آن که محمد بن اسماعیل که در اوایل سندهای کافی واقع شده است، هیچ گاه از امام بدون واسطه حدیث نقل نکرده است. (1)

علامه محمد اسماعیل خواجویی دو دلیل دیگر بر این که محمد بن اسماعیل، ابن بزیر نیست، اقامه کرده است. او می گوید:

محمد بن اسماعیل که کشی بدون واسطه از او نقل کرده است، خود از فضل بن شاذان روایت می کند و فضل بن شاذان از جمله شاگردان ابن بزیر می باشد. چگونه ممکن است ابن بزیر همیشه از شاگردش فضل بن شاذان روایت کند، ولی فضل بن شاذان از شیخ خود روایت نکند!

علاوه بر این، کشی معاصر کلینی است؛ زیرا کلینی در سال 328 هجری قمری فوت کرده و کشی از شاگردان عیاشی بوده است (2) و جعفر بن قولویه صاحب کامل الزیارات از کلینی و کشی روایت کرده است و کشی از محمد بن اسماعیل روایت می کند، ولی با دو یا سه واسطه، به این صورت: «علی بن محمد قال: حدّثنی بنان بن محمد عن علی بن مهزیار عن محمد بن اسماعیل بن بزیر...». (3) اما محمد بن اسماعیل که کشی از او در اول سند بدون واسطه روایت می کند - تا آن جا که ما اطلاع داریم - هیچ گاه مقید به ابن 4.

ص: 116

1- . مشرق الشمسین، ص 70؛ الفوائد الرجالیه، ص 102.

2- . کلیات فی علم الرجال، ص 58؛ قاموس الرجال، ج 1، ص 17؛ الفوائد الرجالیه، ص 104.

3- . اختیار معرفه الرجال، ج 2، ص 514.

بزیع نشده است و کشی مانند کلینی نام او را به این صورت می آورد: «محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان». پس کشی و کلینی مثل هم روایت کرده اند و نتیجه این که قطعاً محمد بن اسماعیل در صدر سند، ابن بزیع نیست. (1)

این ها دلایل نه گانه ای است که اثبات می کند محمد بن اسماعیل در صدر سند با محمد بن اسماعیل در وسط سند فرق دارد و نام یک نفر (ابن بزیع) نیست. شیخ بهایی در خاتمه می گوید:

اگر چه می توان در بعضی از این دلایل مناقشه کرد، مجموع آن ها مفید ظن قریب به علم است که شخص یاد شده ابن بزیع نیست و گمان حاصل از مجموعه دلایل، کمتر از گمان های دیگر که در علم رجال حاصل می شود، نیست.

ایشان در خاتمه می گوید مراد برمکی است.

مرحوم سید محمد باقر شفتی نیز تحریری جدید از این ادله ارائه داده که بد نیست به طور اجمال به آن ها اشاره کنیم:

محمد بن اسماعیل بن بزیع از اصحاب حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام می باشد (2) و این سخن ظهور در آن دارد که او در زمان امام جواد علیه السلام فوت کرده است. کلینی بنا بر نقل شیخ طوسی در الفهرست (3) در سال 328 ق فوت کرده است. البته شیخ طوسی در رجال خود (4) و نیز نجاشی (5) سال فوت او را 329 ق نوشته اند. بنابراین، صحیح تر همان سال 329 ق می باشد. از سوی دیگر، شهادت امام جواد علیه السلام هم در سال 220 ق رخ داده است. بنابراین، بین درگذشت شیخ کلینی و شهادت امام جواد علیه السلام 108 یا 109 سال فاصله است. با توجه به این نکته، چگونه ممکن است کلینی 5.

ص: 117

1- . حاشیه مشرق الشمسین، ص 67 و 68؛ الفوائد الرجالیه، ص 104.

2- . اختیار معرفه الرجال (چاپ آل البیت)، ج 2، ص 836.

3- . الفهرست، ص 161.

4- . رجال النجاشی، ص 268.

5- . رجال الطوسی، ص 495.

از ابن بزيع روايت كند! كليني كافي را در 20 سال تاليف كرده است. اگر مراد او از محمد بن اسماعيل، ابن بزيع باشد، لازمه آن اين است كه تمام كافي را قبل از شهادت حضرت جواد عليه السلام تاليف كرده باشد و اين قطعاً باطل است، به چند دليل:

اولاً كليني خيلي اهتمام داشت كه اخبار را دقيق ضبط كند و با اين فرض قطعاً از حضرت جواد عليه السلام كمك مي گرفت و از او بدون واسطه نقل مي كرد، حال آن كه اين گونه نيست.

ثانياً اگر اين گونه بود، براي كافي مزيتي وجود داشت كه در ساير كتاب ها وجود نداشت و ارباب تراجم حتماً به آن مي پرداختند.

ثالثاً لازم مي آيد كه عمر كليني از 120 سال افزون باشد، به ويژه كه مي دانيم او كافي را درطي بيست سال تاليف كرده است.

رابعاً لازمه آن اين است كه ثقة الاسلام كليني چهار امام را درك كرده باشد كه بطلان آن واضح است؛ چون در اين صورت بايد از خود معصوم بدون واسطه نقل مي كرد، خصوصاً كه كم بودن واسطه ها در سند (علو الاسناد) امري بسيار مطلوب و مهم است.

به يقين مي توان گفت كه كليني در زمان غيبت صغري مي زيسته و غير از امام زمان عجل الله فرجه امام ديگري را درك نكرده است. وفات او در سال 329 ق رخ داده است، يعني همان سالي كه ابوالحسن علي بن محمد سمري آخرين نايب خاص امام زمان عليه السلام رحلت كرده است. بنا بر اين، كليني بايد تمام غيبت صغري را درك كرده باشد.

خلاصه، ممكن نيست كه كليني زمان امام جواد عليه السلام را درك كرده و از محمد بن اسماعيل بن بزيع حديث شنيده باشد. هم چنين نمي توانيم بگوئيم محمد بن اسماعيل ابن بزيع تا زمان كليني زنده بوده است؛ به چند دليل:

1 - ظاهر سخن كشي اين است كه ابن بزيع امام جواد عليه السلام را درك كرده است.

2 - اگر ابن بزيع تا زمان كليني زنده مي بود، بايد شش امام را درك مي كرد و در نتيجه، صاحبان رجال بايد به اين مطلب مي پرداختند؛ چون اين مزيتي است كه ساير راويان

3 - به گفته کشی، فضل بن شاذان از گروهی روایت می کند که از جمله آن ها محمد بن اسماعیل بن بزیر است، اما آن محمد بن اسماعیل که در صدر سندهای کافی واقع شده، خود از فضل روایت می کند. پس قطعاً آن محمد بن اسماعیل که در صدر سند است، ابن بزیر نیست؛ چون مقتضای روایت فضل از او آن است که ابن بزیر متقدم بر فضل باشد و مقتضای روایت محمد بن اسماعیل از فضل آن است که او از فضل متأخر باشد. نکته جالب توجه آن است که تعداد مواردی که محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان روایت کرده، بیشتر از مواردی است که فضل از محمد بن اسماعیل روایت کرده است.

4 - به گفته کشی، ابن بزیر در زمان امام جواد علیه السلام فوت کرده و فضل بن شاذان در زمان امام عسکری علیه السلام و بر این اساس، ممکن نیست ابن بزیر از فضل روایت کند.

5 - ثقه الاسلام کلینی فضل بن شاذان را درک نکرده و از او بدون واسطه نقل نمی کند؛ پس ملاقات نکردن او با ابن بزیر روشن تر است.

6 - بسیار دیده می شود که کلینی در اصول کافی و فروع کافی با دو واسطه و گاه با سه واسطه از محمد بن اسماعیل بن بزیر نقل می کند؛ پس ابن بزیر نسبت به کلینی در طبقه سوم یا چهارم است. چگونه ممکن است ابن بزیر در طبقه اول باشد و کلینی از او بی واسطه روایت کند!

7 - در مواردی که کلینی از محمد بن اسماعیل با دو یا سه واسطه نقل می کند، غالباً نام وی و پدر و جدش را به صراحت ذکر می کند، اما وقتی از محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان روایت می نماید، اصلاً به نام جد او اشاره نمی کند (1).

برای نمونه، حدیث زیر را از کافی نقل می کنیم: 9.

ص: 119

عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن إسماعيل بن بزيع قال: كتبت إلى رجل أسأله أن يسأل أبا الحسن الرضا عليه السلام عن البئر تكون في المنزل للوضوء فتقطر فيها قطرات من بول أو دم أو يسقط فيها شيء من عذره كالبعرة و نحوها، ما الذي يطهرها حتى يحل الوضوء منها للصلاه؟ فوق عليه السلام بخطه في كتابي: تنزع منها دلاءاً. (1)

محمد بن اسماعيل بن بزيع می گوید: به مردی نامه نوشتم و از او خواستم که از حضرت رضا علیه السلام بپرسد چاهی که برای وضو در منزل است و اتفاقاً چند قطره ادرار یا خون در آن می چکد یا اندکی نجاست مانند پشکل و غیره در آن می افتد، چگونه تطهیر می شود تا وضو گرفتن با آب آن برای نماز روا باشد؟ امام علیه السلام به خط مبارک خود در همان نامه مرقوم فرمود: چند سطل از آن چاه آب بکش.

این مکاتبه مشهور است و فقیهانی چون شهید ثانی آن را صحیح شمرده اند. (2)

کلینی در روایت بعدی چنین آورده:

وبهذا الإسناد قال: ماء البئر واسع لا يفسده شيء إلا أن يتغير [به]. (3)

و به همین سند امام فرمود: آب چاه فراخ و بی حد است و چیزی آن را فاسد نمی گرداند مگر این که تغییر کند.

از عصر اردبیلی به بعد، بلکه از عصر محقق حلی، تمام متأخران به حدیث دوم عمل کرده اند و دلیل این امر را - با آن که هر دو مکاتبه و صحیح السنند می باشند - صراحت دلالت حدیث دوم دانسته اند؛ زیرا حدیث دوم معلل است و می گویند در مقام تعارض احادیث، «المعلل مقدم علی غیره». (4) تعلیل حدیث یکی از مرجحات خارجی شمرده می شود. (5) 9.

ص: 120

-
- 1- . الكافي، ج 3، ص 5.
 - 2- . روض الجنان، ص 146.
 - 3- . الكافي، ج 3، ص 5؛ نیز ر. ک: مرآة العقول، ج 13، ص 24؛ تهذيب الاحكام، ج 1، ص 234؛ الاستبصار، ج 1، ص 33.
 - 4- . نهايه المراد، ج 1، ص 69.
 - 5- . غايه المراد، ج 1، ص 69.

در این حدیث می بینیم که محمد بن اسماعیل در آخر سند آمده و کلینی نام وی و پدر و جدش را به صراحت ذکر کرده است. افزون بر این، از سند این حدیث فهمیده می شود که ابن بزیع از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده است و بنابراین، اگر محمد بن اسماعیل در صدر اسناد کافی بیاید، نمی تواند ابن بزیع باشد.

اکنون می توان از دلایل بالا نتیجه گرفت که مراد از محمد بن اسماعیل در صدر اسناد کافی ابن بزیع نیست، بلکه این شخصیت میان دو نفر دوران دارد: محمد بن اسماعیل برمکی و محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری.

برمکی اهل ری و با کلینی قریب العصر بوده است؛ زیرا نجاشی از کلینی با دو واسطه نقل می کند و از محمد بن اسماعیل برمکی با سه واسطه، و شیخ صدوق رحمه الله از کلینی با یک واسطه نقل می کند و از محمد بن اسماعیل برمکی با دو واسطه، ولی کشی چون معاصر کلینی است، از برمکی گاهی بدون واسطه نقل می کند و گاهی با واسطه. (1)

برمکی که به «صاحب صومعه» نیز معروف بوده، ثقه است. نجاشی، (2) علامه حلی، (3) ابن داود، (4) شیخ بهایی، (5) شهید ثانی، (6) برغانی، (7) محدث عاملی، (8) علیاری، (9) ماحوزی، (10) مامقانی (11) و آیه الله خویی (12) به وثاقت او تصریح کرده اند. البته ابن غضنیری او را تضعیف 4.

ص: 121

- 1- . مشرق الشمسین، ص 75.
- 2- . رجال النجاشی، ص 341.
- 3- . خلاصه الاقوال، ص 154.
- 4- . رجال ابن داود، ص 165.
- 5- . مشرق الشمسین، ص 274.
- 6- . الرعايه، ص 192.
- 7- . غنیمه المعاد، ج 7، ص 187.
- 8- . وسائل الشیعه، ج 20، ص 317.
- 9- . بهجه الآمال، ج 6، ص 288.
- 10- . بلغه المحدثین، ص 404.
- 11- . تنقیح المقال، ج 2، ص 81.
- 12- . معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 94.

کرده است، (1) ولی تضعیف وی اعتباری ندارد.

برخی هم چون شیخ بهایی (2) و محمد بن علی اردبیلی (3) معتقدند که مراد از محمد بن اسماعیل در صدر اسناد کافی، برمکی است، ولی دلیل قانع کننده ای ندارند، چنان که خواجهی گفته است. (4)

3 - نظر خواجهی، علامه مجلسی و بیشتر علما

مرحوم خواجهی مازندرانی، علامه مجلسی، آیه الله خویی و بیشتر علما، به ویژه پس از عصر شیخ بهایی، اعتقاد دارند که محمد بن اسماعیل در صدر اسناد کافی، بندقی نیشابوری است.

خواجهی گفته است: «حق آن است که محمد بن اسماعیل که کلینی از او روایت می کند، نیشابوری است و او شاگرد فضل بن شاذان می باشد؛ چون کلینی در طبقة کشی است؛ زیرا ابن قولویه از کشی و کلینی روایت می کند و کشی نیز از محمد بن اسماعیل روایت می نماید». (5) پس مراد خواجهی، نیشابوری است که شاگرد فضل و در طبقة اساتید کشی و کلینی است.

علامه مجلسی در مرآه العقول این قول را اختیار کرده و مدعی شده است که اگر چه نیشابوری مجهول است، ولی از مشایخ اجازه است و لذا نیازی به توثیق ندارد. (6)

مرحوم محمد صالح برغانی صاحب غنیمه المعاد در جلد هفتم آن، فصلی مفصل درباره محمد بن اسماعیل آورده و مقصود از او را محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری

ص: 122

1- . خلاصه الاقوال، ص 154؛ نیز ر. ک: منتهی المقال، ج 5، ص 367.

2- . مشرق الشمسین، ص 70.

3- . جامع الرواه، ج 2، ص 69.

4- . مشرق الشمسین، ص 76، حاشیه.

5- . الفوائد الرجالیه، ص 100.

6- . مرآه العقول، ج 13، ص 7.

مرحوم محمد تقی مجلسی نیز مراد از محمد بن اسماعیل را بندقی نیشابوری دانسته است و بعید شمرده که برمکی باشد. (2)

مرحوم محمد باقر میرداماد راشحه نوزدهم کتاب الرواشح السماویه را به محمد بن اسماعیل اختصاص داده و به تفصیل درباره او سخن گفته است. غایت نظر او این است که مقصود از محمد بن اسماعیل، بندقی نیشابوری است. (3)

رجالی نامدار ملا علی علیاری در کتاب بهجه الآمال فرموده است: «رأی کل علما در زمان ما بر بندقی نیشابوری استقرار یافته است». (4) او این مطلب را از قول فاضل تفرشی در نقد الرجال و فیض کاشانی در الوافی نقل کرده است. (5)

آیه الله خویی (6) و شیخ عبدالله مامقانی (7) هم همین نظر را اختیار کرده اند. شیخ حسن عاملی (8) و علامه محمد تقی شوشتری (9) نیز چنین نظری دارند و مرحوم امین جبل عاملی هم فرموده است: «اتفاق اهل عصر بر آن است که مقصود از محمد بن اسماعیل که از فضل بن شاذان روایت می کند، نیشابوری است؛ زیرا ابن بزیع از مشایخ فضل بن شاذان است». (10)

مهم ترین دلایل بر این که مراد، محمد بن اسماعیل نیشابوری است، این هاست: 7.

ص: 123

- 1- . غنیمه المعاد، ج 7، ص 187.
- 2- . روضه المتقین، ج 14، ص 429.
- 3- . الرواشح السماویه، ص 70؛ نیز ر. ک: منتهی المقال، ج 1، ص 40.
- 4- . بهجه الآمال، ج 6، ص 285.
- 5- . همان، ص 288.
- 6- . معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 90.
- 7- . تنقیح المقال، ج 1، ص 81.
- 8- . منتقى الجمان، ج 1، ص 43.
- 9- . قاموس الرجال، ج 11، ص 51.
- 10- . البحر الزخار، ج 1، ص 467.

1 - کشی معاصر کلینی در شرح حال جناب جناده ابوذر غفاری گفته است: «محمد بن اسماعیل قال حدّثنی الفضل بن شاذان عن ابن ابی عمیر» (1).

2 - او در شرح حال فضل بن شاذان تصریح کرده که محمد بن اسماعیل همان نیشابوری معروف به بندقی است. (2)

3 - از عبارت نجاشی در شرح حال حسن بن علی بن ابی حمزه و ایوب بن نوح نیز این مطلب برمی آید. (3)

4 - از عبارت شیخ طوسی در شرح حال حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی نیز برمی آید که مراد نیشابوری است. (4)

قراین فوق را خواجوی ذکر کرده است و اگر تتبع شود، قراینی دیگر نیز دیده می شود که پاره ای از آن ها در بحث های گذشته آمد.

آیه الله خوبی، چنان که ذکر شد، معتقد است که مراد، محمد بن اسماعیل نیشابوری است و همان دلیل را که شیخ بهایی برای نفی ابن بزیع اقامه کرده بود، برای اثبات نیشابوری اقامه کرده و آن را تفصیل داده است و چون تفصیل آیه الله خوبی خود مشتمل بر نکاتی است، بخشی از آن را نقل می کنیم:

کشی دو بار در شرح حال سلمان فارسی و یک بار در شرح حال ابوحمزه ثمالی از محمد ابن اسماعیل بدون واسطه روایت کرده است و محمد بن اسماعیل نیز از فضل بن شاذان روایت نموده است. در این موارد، محمد بن اسماعیل به طور مطلق ذکر شده است، اما کشی در شرح حال ابویحیی جرجانی تصریح کرده که آن محمد بن اسماعیل که او از وی روایت می کند، نیشابوری است. 8.

ص: 124

1- . اختیار معرفه الرجال، ج 1، ص 17، 18، 38.

2- . همان، ج 2، ص 817؛ رجال النجاشی، ص 36 و 102.

3- . رجال النجاشی، ص 76 و 102.

4- . رجال الطوسی، ص 463؛ الفهرست، ص 64؛ نیز ر. ک: الفوائد الرجالیه، ص 118.

واضح تر از این نکته، آن است که کشی در شرح حال فضل بن شاذان گفته: «ذكر أبا الحسن محمد بن إسماعيل البندقي النيسابوري أنّ الفضل بن شاذان بن خليل نفاه عبدالله بن طاهر النيسابوري».

از این عبارت فهمیده می شود که آن محمد بن اسماعیل که از فضل بن شاذان روایت می کند و کشی نیز از او بدون واسطه روایت می نماید، محمد بن اسماعیل نیشابوری است و چون کشی قریب الطبقة با کلینی است، آن محمد بن اسماعیل که از فضل بن شاذان روایت کرده و کلینی نیز از او بسیار روایت نموده است، همین نیشابوری است.

بعضی از علما احتمال داده اند که مراد از محمد بن اسماعیل که کلینی از او روایت کرده است، محمد بن اسماعیل بن بزيع باشد. این احتمال نه تنها بعید است، بلکه امری غیر ممکن است؛ چون ابن بزيع از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بوده و امکان ندارد که کلینی از او بدون واسطه روایت کند.

بعضی از فقها نیز احتمال داده اند که مراد، محمد بن اسماعیل برمکی صاحب صومعه باشد. این احتمال نیز بعید است؛ زیرا طبقه برمکی مقدم بر طبقه کلینی است؛ چون کلینی از محمد بن اسماعیل به واسطه شیخ خود که محمد بن جعفر یا محمد بن ابی عبدالله است، نقل می کند و گاهی تصریح می نماید که مراد از محمد بن جعفر همان اسدی و مراد از محمد بن اسماعیل همان برمکی است. کلینی می گوید: «حدّثني محمد بن جعفر الأسدي عن محمد بن إسماعيل البرمكي الرازي عن الحسين بن الحسن بن برد الدينوري».(1)

او در جای دیگر می فرماید: «محمد بن أبي عبدالله عن محمد بن إسماعيل البرمكي».(2)

هم چنین صدوق از محمد بن اسماعیل برمکی با واسطه ای به نام محمد بن جعفر اسدی روایت کرده است(3) و در مشیخه، طریق صدوق به اسماعیل بن فضل این گونه است. صدوق گاهی نیز از محمد بن اسماعیل برمکی با واسطه ای به نام محمد بن 6.

ص: 125

1- . الكافي، ج 1، ص 78.

2- . همان، ج 2، ص 226.

3- . الفوائد الرجاليه، ص 116.

ابی عبدالله کوفی روایت می کند و در مشیخه، طریق صدوق به محمد بن سنان و جابر بن عبدالله انصاری و محمد بن اسماعیل برمکی این گونه است. در شرح حال محمد بن ابی عبدالله کوفی ذکر شد که او محمد بن جعفر اسدی است.

کشی نیز با واسطه حمدویه و ابراهیم از محمد بن اسماعیل رازی روایت می کند، چنان که در باب «فضل الروایه و الحدیث»، حدیث چهارم، و هم چنین در شرح حال داود بن زری و صفوان بن مهران جمّال و یونس بن عبدالرحمن، حدیث بیستم، آمده است. آنچه در این موارد ذکر شده است، محمد بن اسماعیل رازی است و او چنان که از روایت کافی بر می آید، همان محمد بن اسماعیل برمکی است.

قرینه دیگر بر این که آن محمد بن اسماعیل که کلینی و کشی از او بدون واسطه روایت می کنند و او نیز از فضل بن شاذان روایت می کند، غیر از محمد بن اسماعیل برمکی است، آن است که محمد بن اسماعیل برمکی که در اسناد روایات واقع شده، حتی یک بار هم از فضل بن شاذان روایت نکرده است؛ پس حتماً برمکی غیر از آن کسی است که از فضل بن شاذان روایت می کند. آن که از فضل بن شاذان روایت می کند، همان کسی است که کلینی فراوان از او حدیث نقل کرده و کشی نیز از وی بدون واسطه روایت نموده است. البته کلینی گاهی از او با واسطه محمد بن یحیی روایت کرده است.⁽¹⁾

محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری در کتاب های رجال توثیق نشده است. شیخ عبدالله مامقانی فرموده:

نسبت او «بندقی» است و کلمه بندقی منسوب به بندق، یعنی فلاخن یا قلاب سنگ، است. این نسبت به خاطر آن است که شغل او ساخت این وسیله بوده است... در رجال شیخ طوسی، به جای بندقی، «بُندُقُر» ذکر شده است و این صفت را میرداماد نیز صحیح شمرده و شرح داده است و بندفر به معنای علم زیاد است.

در کتاب های رجال از او خبری نیست و گروهی تصریح کرده اند که درباره او توثیق و 1.

ص: 126

جرحی وارد نشده است و علامه مجلسی در الوجیزه او را مجهول دانسته است. (1)

بندقی نیشابوری را می توان به دلایل زیر، ثقه دانست:

1 - شیخوخة اجازه

علامه مجلسی پس از آن که در مرآه العقول و الوجیزه تصریح می کند که محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری در کتاب های رجال مجهول است، می گوید: با وجود این، جهالت او ضرری ندارد؛ چون از مشایخ اجازه است و مشایخ اجازه احتیاج به توثیق ندارند. (2)

گفتنی است که قاطبة فقها و علما شیخ اجازه بودن را دال بر وثاقت دانسته و بسیاری از راویان را بر همین اساس توثیق کرده اند، (3) اگر چه محقق اردبیلی (4) و آیه الله خوبی (5) گفته اند که در دلالت آن بر وثاقت تردید است.

2 - وقوع در اسناد کامل الزیارات

آیه الله خوبی که معتقد است مراد از محمد بن اسماعیل، بندقی نیشابوری است، قاعده شیخوخت اجازه را نپذیرفته و از این رو، برای اثبات وثاقت او از راه دیگری وارد شده و فرموده است: 5.

ص: 127

1- . تنقیح المقال، ج 2، ص 80؛ نیز ر. ک: الرواشح السماویه، ص 70.

2- . مرآه العقول، ج 13، ص 7؛ نیز ر. ک: تنقیح المقال، ج 2، ص 81.

3- . مصباح الفقیه، ج 2، ص 12؛ ذخیره المعاد، ص 3 و 40؛ نهایه التقرير، ج 1، ص 271؛ مفتاح الکرامه، ج 17، ص 222؛ نهایه الدرایه، ص 409؛ غنیمه المعاد، ج 7، ص 197؛ سماء المقال، ج 1، ص 170؛ المکاسب المحرمه (امام خمینی)، ج 1، ص 238؛ الرواشح السماویه، ص 104، الحواشی علی الروضه، ص 149؛ الحدائق الناضره، ج 13، ص 221؛ حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ص 662؛ مستند الشیعه، ج 1، ص 62؛ منتهی المقال، ج 1، ص 46؛ مستند العروه الوثقی، الصوم، ج 1، ص 295؛ کلیات فی علم الرجال، ص 335؛ منتهی الدرایه، ج 5، ص 178.

4- . مجمع الفائده و البرهان، ج 5، ص 71.

5- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 76؛ مستند العروه الوثقی، النکاح، ج 1، ص 73، الصوم، ج 1، ص 295.

محمد بن اسماعیل بندقی در سلسله اسناد کتاب کامل الزیارات جعفر بن قولویه قرار گرفته است و ابن قولویه در مقدمه کتاب خویش تصریح کرده است که در این کتاب تمام روایات اهل بیت را نمی توان ثبت کرد و فقط به ضبط روایات راویان ثقه پرداخته است. (1) از این جمله دانسته می شود که مؤلف از غیر ثقه روایت نقل نمی کند. (2)

البته مرحوم آیه الله خویی، بنا بر آن چه حکایت شده است، از این نظر برگشته و فرموده است:

فقط مشایخ جعفر بن قولویه ثقه هستند، نه هر راوی که در سلسله سند آن واقع شده است؛ زیرا ما راویانی را دیده ایم که ضعیف و مجهول و مهمل هستند و در سلسله اسناد کامل الزیارات قرار دارند. (3)

حال، آن چه باقی می ماند، این مطلب است که آیا محمد بن اسماعیل نیشابوری از مشایخ جعفر بن قولویه یا از راویان واقع در سلسله سند کتاب کامل الزیارات می باشد یا خیر؟

3- زیاد روایت کردن کلینی از محمد بن اسماعیل

برخی از فقها قایل به وثوق صدوری هستند و برای اعتبار روایت، علاوه بر اعتبار سند، از قراین خارجی نیز استفاده می کنند، و هم چنین در مورد توثیق راویان، علاوه بر قول رجالی، از قراین دیگر نیز بهره می برند.

نگارنده در مقاله «وثوق صدوری و وثوق سندی و دیدگاه ها» هیجده قرینه را ذکر کرده است که از آن جمله، زیاد روایت کردن کلینی از یک راوی است. (4) این قرینه را بسیاری از علما پذیرفته اند. البته وحید بهبهانی صرف نقل روایت در کافی را دلیل اعتبار آن 7.

ص: 128

1- . کامل الزیارات، ص 14.

2- . معجم رجال الحدیث، ج 15، ص 90؛ نیز ر. ک: کلیات فی علم الرجال، ص 297.

3- . مبانی منهاج الصالحین، ج 10، ص 193.

4- . فقه، شماره 19 و 20، بهار و تابستان 1378، ص 145-207.

دانسته (1) و میرزا ابوالقاسم قمی در غنائم الایام آن را از قراین اعتبار روایت شمرده است. (2) میرزا حسین نائینی هم مدعی شده است که خدشه در اسناد کافی حرفه انسان عاجز است (3) و مرسلات کافی را معتبر شمرده است. هم چنین علامه کلباسی دو دلیل شیخوخت و اکثر کلینی از راوی را دلیل وثاقت راوی شمرده است. (4)

اما بسیاری از علما نفس روایت کلینی از راوی را دلیل توثیق راوی نمی دانند و صرفاً زیاد روایت کردن کلینی از راوی را دلیل توثیق راوی می دانند؛ از جمله علامه بحرالعلوم اکثر روایت از راوی و به خصوص از محمد بن اسماعیل و سهل بن زیاد را دلیل توثیق راوی شمرده است (5) و آیه الله خوانساری اکثر روایت کلینی از سهل بن زیاد را دلیل توثیق او دانسته است. (6) بنابراین، از آن جا که کلینی حدود پانصد روایت از محمد بن اسماعیل نقل کرده است، می توان به وثاقت محمد بن اسماعیل پی برد.

شیخ حسن عاملی در مقدمه منتقی الجمان درباره محمد بن اسماعیل بحث کرده و در خاتمه گفته است: «محمد بن اسماعیل مجهول است، ولی مجهول بودن او ضرری ندارد و شاید اکثر نقل کلینی از او دلیل بر حسن حال او باشد». (7)

4 - تصحیح سند

یکی از قراینی که بر وثاقت محمد بن اسماعیل بندقی نیشابوری دلالت می کند، آن است که از زمان علامه حلی تا زمان ما روایت بندقی نیشابوری صحیح شمرده شده 3.

ص: 129

1- . حاشیه مجمع الفوائد و البرهان، ص 724 و 732.

2- . غنائم الایام، ج 3، ص 62.

3- . معجم رجال الحدیث، ج 1، ص 71.

4- . سماء المقال، ج 1، ص 170، به نقل از: کلیات فی علم الرجال، ص 458.

5- . الفوائد الرجالیه، ج 3، ص 24.

6- . جامع المدارک، ج 7، ص 279.

7- . منتقی الجمان، ج 1، ص 43.

است و این تصحیح حدیث، دلیلی بر وثاقت راوی است. از کسانی که به این قرینه استناد کرده اند، می توان اردبیلی، (1) سید محمد عاملی، (2) بحر العلوم (3) و مامقانی (4) را نام برد.

شیخ بهاء الدین عاملی در مشرق الشمسین نوشته است:

علمای متأخر ما بر این نکته اجماع دارند که آن چه کلینی از محمد بن اسماعیل روایت کرده، صحیح است و کسی جز ابن داود در این نکته تردید نکرده است و اتفاق نظر علما قرینه بر آن است که محمد بن اسماعیل از جمله غیر موثقین نبوده است. (5)

مرحوم محمد اسماعیل خواجهویی در تعلیقه مشرق الشمسین بر این نکته خدشه وارد کرده و گفته است که این وجه مستلزم دور است؛ زیرا حکم علما به صحت سند روایات محمد بن اسماعیل مبتنی بر آن است که مراد از محمد بن اسماعیل، یا ابن بزیع باشد یا برمکی که هر دو ثقة هستند، اما اگر نیشابوری مراد باشد، امکان ندارد به صحت روایت حکم کنند. بنابراین، اثبات این که محمد بن اسماعیل یکی از دو ثقة است، مستلزم دور است؛ زیرا صحت حدیث متوقف بر آن است که محمد بن اسماعیل یکی از آن دو ثقة باشد و یکی از آن دو بودن، موقوف بر صحت حدیث است. (6)

به هر حال، این که علما روایات محمد بن اسماعیل را صحیح شمرده اند، مبتنی بر آن است که مراد از محمد بن اسماعیل، یا ابن بزیع باشد و یا برمکی که هر دو ثقة اند؛ زیرا امکان ندارد که مراد زعفرانی باشد؛ چون وی با کلینی فاصله زمانی دارد و هم طبقه نیست. اما اگر گفته شود که مراد محمد بن اسماعیل نیشابوری است، در این صورت در صحت احادیث جای بحث و مناقشه است. ه.

ص: 130

-
- 1- . مجمع الفائدة و البرهان، ج 14، ص 111.
 - 2- . مدارک الاحکام، ج 8، ص 59.
 - 3- . نهاییه التقرير، ج 3، ص 229.
 - 4- . تنقیح المقال، ج 1، ص 39.
 - 5- . مشرق الشمسین، ص 74؛ نیز ر. ک: الفوائد الرجالیه، ص 111؛ مفتاح الکرامه، ج 17، ص 222.
 - 6- . مشرق الشمسین، ص 74، حاشیه.

درباره محمد بن اسماعیل که در صدر اسناد کافی واقع شده است، سه نظر در میان علما وجود دارد:

1 - ابن داود حلی و پیروانش معتقدند که این شخص ابن بزیر است و روایت او نیز صحیح است.

2 - شیخ بهایی و محمد علی اردبیلی بر این باورند که او بر مکی صاحب صومعه است. از دیدگاه آنان، بر مکی ثقة است و روایتش نیز صحیح است.

3 - خواجویی مازندرانی، علامه مجلسی، آیه الله خویی و بیشتر علما، به ویژه پس از عصر شیخ بهایی، اعتقاد دارند که این راوی بندقی نیشابوری است. اینان وثاقت بندقی را با تکیه بر قرآینی چون شیخوخت اجازه، صحیح شمردن اسناد حدیث و وقوع راوی در سلسله سند کامل الزیارات اثبات کرده و روایات او را صحیح شمرده اند.

اما اگر قرآین فوق را مفید وثاقت ندانیم، قطعاً دلیل قاطع بر وثاقت محمد بن اسماعیل نیشابوری نخواهیم داشت و در این صورت، روایت مشترک بین ثقة و مجهول خواهد بود و ضعیف شمرده خواهد شد. از جمله شخصیت هایی که به ضعف این گونه روایات حکم کرده اند، می توان ملا احمد اردبیلی (1) و فاضل سبزواری (2) را نام برد.

به هر حال، همه علما اتفاق نظر دارند که محمد بن اسماعیل از سه نفر فوق خارج نیست و اگر هر سه را ثقة بدانیم، فایده ای در تمییز آن ها نخواهد بود. علامه محمد صالح برغانی معتقد است که راوی هر یک از این سه نفر باشد، ثقة است و در هر صورت روایت صحیح خواهد بود. (3)

ص: 131

1- . مجمع الفائدة و البرهان، ج 11، ص 380.

2- . ذخیره المعاد، ص 26.

3- . غنیمه المعاد، ج 7، ص 187.

روایت اول:

از مهم ترین روایاتی که صدوق و شیخ طوسی و کلینی نقل کرده اند، حدیثی درباره حد وجه است که در ذیل می آوریم:

محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه و محمد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن حماد بن عیسی عن حریر عن زرارہ قال: قلت له: أخبرني عن حد الوجه الذي ينبغي أن يوضأ الذي قال الله عزّ وجلّ. فقال: الوجه الذي أمر الله عزّ وجلّ بغسله الذي لا ينبغي لأحد أن يزيد عليه ولا ينقص منه إن زاد عليه لم يوجر وإن نقص منه أثم ما دارت عليه السبابه و الوسطى و الإبهام من قصاص الرأس إلى الذقن و ما جرت عليه الإصبعان من الوجه مستديراً فهو من الوجه و ما سوى ذلك فليس من الوجه. قلت: الصدغ من الوجه؟ قال: لا. (1)

زراره می گوید: به امام عرض کردم: مرا از حد و مقدار صورت که باید در وضو شسته شود و خدای متعال فرموده است، آگاه فرمایید. امام فرمود: حد صورت که خداوند به شستن آن فرمان داده است و هیچ کس نباید بیش از آن یا کمتر از آن بشوید و اگر بیشتر بشوید، پاداش نبرد و اگر کمتر بشوید، گناه کار شمرده شود، مقداری است که با انگشتان اشاره و میانی و شست از رستگاه مو تا چانه فرا گرفته شود، و آن چه دو انگشت از گردی صورت در بگیرند، از صورت به شمار آید و غیر آن از صورت نیست. از امام پرسیدم: شقیقه جزو صورت است؟ فرمود: نه.

این روایت را علما صحیح شمرده اند و در این صحیح شمردن، بنا بر نقل صدوق، شک و شبهه ای نمی توان کرد؛ چون طریق صدوق به زراره به این صورت است:

و ما كان فيه عن زرارہ بن أعین فقد روته عن أبي رضی الله عنه عن عبدالله بن جعفر الحمیری عن محمد بن عیسی بن عبید و الحسن بن ظریف و علی بن إسماعیل بن عیسی کلّهم عن

ص: 132

1- . الكافي، ج 3، ص 27؛ من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 28؛ تهذيب الاحكام، ج 1، ص 54؛ وسائل الشيعه، ج 1، ص 283.

این طریق صحیح می باشد، چنان که در کتاب های رجال به آن تصریح شده است. (2) سید سند محمد عاملی در مدارک الاحکام این روایت را صحیح نامیده و از ابوجعفر علیه السلام نقل کرده است و نقل خود را مستند به کتاب خاصی مانند کافی، تهذیب و من لایحضره الفقیه نموده است. (3) سید علی طباطبایی، (4) محمد بن حسن اصفهانی معروف به فاضل هندی (5) و محدث بحرانی (6) نیز آن را صحیح دانسته اند.

اما در مقابل، فاضل سبزواری در ذخیره المعاد بنا را بر اشکال در روایاتی که کلینی از محمد بن اسماعیل روایت می کند، گذاشته است و در ذیل کلام علامه حلی که فرموده: «و غسل الوجه بما یستوی غسلًا من قصاص شعر الرأس إلى معاذر شعر الذقن و ما دارت علیه الإبهام و الوسطی» (7) نوشته است:

صحیح زرارہ بر این مطلب دلالت می کند که ابن بابویه آن را از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است.... (8) کلینی (9) و شیخ طوسی (10) نیز آن را با اسناد خود از زراره نقل کرده اند که در یک سند، حسن می باشد؛ زیرا ابراهیم بن هاشم در طریق آن واقع شده (11) و به اسم امام منقولاً عنه نیز تصریح نشده است؛ ولی ما پیش تر اشاره کردیم که این گونه تصریح نکردن به 4.

ص: 133

- 1- . وسائل الشیعه، ج 19، ص 358.
- 2- . نقد الرجال، ج 5، ص 369.
- 3- . مدارک الاحکام، ج 1، ص 197.
- 4- . ریاض المسائل، ج 1، ص 223.
- 5- . کشف اللثام، ج 1، ص 530.
- 6- . الحدائق الناصره، ج 2، ص 230؛ نیز ر. ک: مفتاح الکرامه، ج 2، ص 372.
- 7- . ارشاد الاذهان، ج 1، ص 222.
- 8- . من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 28؛ وسائل الشیعه، ج 1، ص 283.
- 9- . الکافی، ج 3، ص 27.
- 10- . تهذیب الاحکام، ج 1، ص 54.
- 11- . تنقیح المقال، ج 1، ص 47؛ مسالک الافهام، ج 6، ص 44.

قایل اشکالی ندارد، (1) با توجه به این که در من لایحضره الفقیه به نام امام تصریح شده است. البته علما اسناد این دو کتاب را نیز صحیح شمرده اند و این نیکو نیست؛ زیرا در سلسله سند شیخ طوسی و کلینی، محمد بن اسماعیل واقع شده که مشترک بین ثقه و غیرثقه است و احتمال این که مراد از محمد بن اسماعیل، ابن بزیع - که ثقه و بزرگوار است - باشد، بسیار ضعیف و حتی بعید و بلکه فاسد است و آن را صاحب منتقی الجمان بیان کرده است. (2) خلاصه آن که این اسناد در نزد من صحیح مصطلح علیه نیست و در این کتاب این گونه سیر خواهم نمود. (3)

دلیل اشکال فاضل سبزواری از بحث های گذشته روشن شد؛ زیرا او محمد بن اسماعیل را نیشابوری فرض می کند و دلیل کافی بر وثاقت او ندارد، با آن که محمد بن اسماعیل اگر از مشایخ اجازه باشد، به گفته خود سبزواری احتیاج به تزکیه ندارد. (4)

روایت دوم:

از جمله روایات محمد بن اسماعیل که علما آن را صحیح نامیده اند، روایتی است که در بحث «حبوه» به آن استناد شده است:

محمد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان عن ابن ابي عمير عن ربعي بن عبدالله عن ابي عبدالله عليه السلام قال: إذا مات الرجل فلا أكبر ولده سيفه و مصحفه و خاتمه و درعه. (5)

ربعی بن عبدالله از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: هرگاه مؤمن بمیرد، شمشیر، قرآن، انگشتر و زره وی از آن فرزند بزرگ ترش خواهد بود.

این حدیث را بیشتر علما، از جمله شیخ محمد حسن نجفی، (6) ملا احمد نراقی (7) و 0.

ص: 134

- 1- . اصول الحدیث، ص 101؛ قواعد الحدیث، ص 215.
- 2- . منتقی الجمان، ج 1، ص 43.
- 3- . ذخیره المعاد، ص 26.
- 4- . همان، ص 3، 25، 40.
- 5- . وسائل الشیعه، ج 17، ص 439.
- 6- . جواهر الکلام، ج 39، ص 127.
- 7- . مستند الشیعه، ج 2، ص 720.

سید علی طباطبایی، (1) صحیح شمرده اند، ولی مرحوم اردبیلی در ذیل روایت فرموده است:

در صحت آن، اشکال است از ناحیه توقف آن بر توثیق محمد بن اسماعیل که محمد بن یعقوب از او روایت می کند و محمد بن اسماعیل هم از فضل بن شاذان روایت می کند؛ زیرا اگر چه ابن بزیع ثقة است، ملاقات کلینی با او بعید است و اگر غیر ابن بزیع باشد، صحت روایت ظاهر نیست؛ ولی فقها به صحت این خبر تصریح کرده اند و این گونه تصریح ها بسیار است، خصوصاً درباره همین حدیث. (2)

مرحوم سید محمد جواد عاملی که از شاگردان وحید بهبهانی است، در مفتاح الکرامه می گوید:

مقدس اردبیلی در صحت صحیحه ربعی به خاطر قرار داشتن محمد بن اسماعیل در سند آن، اشکال کرده و فرموده است: «اگر محمد بن اسماعیل، ابن بزیع ثقة باشد، ملاقات کلینی با او بعید است و اگر غیر او باشد، ظاهر نیست». می گویم: برای هر متبعی معلوم است که این شخص ابن بزیع نیست، بلکه نیشابوری است. این که علمای رجال او را توثیق نکرده اند، ضرری ندارد؛ زیرا او شیخ اجازه است و کتاب فضل بن شاذان در نزد کلینی معلوم بوده است. بسیاری از اصحاب به صحت روایت او حکم کرده اند و در این حکم، نشانه یا دلالت است بر حکم به توثیق او، چنان که برخی درباره احمد بن یحیی عطار و احمد بن ولید چنین گفته اند. (3) 5.

ص: 135

1- . ریاض المسائل، ج 2، ص 350.

2- . مجمع الفائده و البرهان، ج 11، ص 380.

3- . مفتاح الکرامه (چاپ سنگی)، ج 8، ص 135.

فصل چهارم: تعلیق و رفع در اسناد کافی

بهتر است سخن را با مسئله ای شروع کنیم که فقهای عظام در کتاب صید و ذباحت مطرح کرده اند و آن مسئله این است که اگر حیوان را سر ببرند، آیا بلافاصله و قبل از سرد شدن بدن حیوان می توان پوست او را از بدنش جدا کرد (سلخ) یا خیر؟ در این مورد یک حدیث وارد شده که کلینی آن را در کتاب کافی نقل کرده است. در صدر سند این حدیث، محمد بن یحیی قرار دارد و چون عبارت «رفعه» در سلسله سند آن آمده، این حدیث «مرفوع» نامیده شده است. اصل حدیث بدین گونه است:

محمد بن یحیی رفعه قال: قال أبو الحسن الرضا عليه السلام: اذا ذبحت الشاه و سلخت أو سلخ شیء منها قبل أن تموت لم يحل أكلها. (1)

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر گوسفند ذبح شود و قبل از این که بمیرد، همه پوست یا مقداری از پوستش کنده شود، خوردن آن حلال نیست.

این حدیث هم از نظر متن و هم از نظر سند مورد توجه فقها قرار گرفته است. متن آن را برخی از فقها بر حرمت (2) و برخی دیگر بر کراهت حمل کرده اند، (3) اما سند آن را غالب فقها

ص: 137

1- . الکافی، ج 6، ص 230؛ تهذیب الاحکام، ج 9، ص 56.

2- . النهایه، ص 584؛ غایه المراد، ج 3، ص 520.

3- . السرائر، ج 1، ص 110؛ شرائع الاسلام، ج 3، ص 160؛ المختصر المنافع، ص 252.

مخدوش دانسته اند، (1) به جز شهید اول محمد بن مکی عاملی که این حدیث را در حکم مسند می داند. (2) در این جا چهار سؤال مطرح است:

1 - حدیث مرفوع چیست؟

2 - حدیث معلق چیست؟

3 - آیا در اسناد کافی قطع و ارسال وجود دارد؟

4 - آیا در سند این حدیث قطع و ارسال وجود دارد؟ به عبارت دیگر، آیا سخن شهید اول درست است یا سخن دیگر فقیهان؟

حدیث مرفوع سه اصطلاح دارد: (3)

1 - حدیثی است که سلسله سند آن رفع شده باشد، یعنی متصل ذکر شده باشد تا به معصوم برسد. چنین روایتی را غالباً «متصل» می خوانند، ولی چون به معصوم نسبت داده شده است، بدان «مرفوع» نیز می گویند.

2 - حدیثی است که به معصوم نسبت داده شده باشد، چه سلسله سند آن ذکر شده باشد و چه اسقاط در آن صورت گرفته باشد.

3 - حدیثی است که در سلسله سند آن، عبارت «رفعه» یا «ینمیه» آمده باشد، یعنی سلسله سند در نزد قایل آن و صاحب کتاب متصل بوده و راویان آن ذکر شده باشد، ولی محدث راوی بخشی از سند را به خاطر اختصار حذف کند و با عبارت «رفعه» به آن اشاره کند.

مرفوع به معنای اول در کتاب های فقهی فقهای قدیم بسیار استعمال شده که به معنای حدیث متصل و مسند به معصوم است. این تعبیر در کتاب کشف الرموز حسن 2.

ص: 138

1- . مسالک الافهام، ج 11، ص 383؛ مجمع الفائدة و البرهان، ج 11، ص 136.

2- . غایه المراد، ج 3، ص 520.

3- . در این باره ر. ک: الرواشح السماویه، ص 199. شرح شرح نخبه الفکر، ص 545؛ تدریب الراوی، ج 1، ص 183؛ فتح المغیث (سخاوی)، ج 1، ص 117؛ نهایه الدرایه، ص 182.

ابن علی آبی، معروف به فاضل آبی، بسیار دیده می شود.

مرفوع به معنای دوم در کتاب های فقهی و روایی شیعه کمتر دیده می شود و بیشتر در کتاب های حدیثی عامه آمده است.

اما اصطلاح سوم در کتاب های فقهی شیعه بسیار به کار رفته و مورد توجه فقها قرار گرفته است.

شهید ثانی در تعریف حدیث مرفوع فرموده:

المرفوع هو ما أضيف إلى المعصوم من قول (بأن يقول في الرواية إنه قال كذا) أو فعل (بأن يقول فعلاً كذا) أو تقرير (بأن يقول فعلاً فلان بحضرة كذا و لم ينكره عليه) فإنه قد أقره عليه و أولى منه ما لو صرح بالتقرير. (1)

مرفوع روایتی است که به معصوم نسبت داده شود، به این گونه که راوی بگوید امام چنین فرمود (قول)، یا بگوید امام چنین کرد (فعل)، یا بگوید شخصی در حضور امام عملی انجام داد و حضرت او را باز نداشت (تقرير)؛ بدین ترتیب، امام او را تقرير می کند. و برتر از این، آن است که امام تصریح به تقرير کند.

مرحوم سید حسن صدر (م 1353 ق) نیز درباره حدیث مرفوع فرموده:

المرفوع فإن أضيف إلى المعصوم، سواء اتصل إسناده بأن كان كل واحد من رواة قد سمعه ممن فوقه أم كان منقطعاً بترك بعض الرواه أو إبهامه، فهو المرفوع عندنا. (2)

مرفوع روایتی است که به معصوم نسبت داده شود؛ خواه سندش متصل باشد، به این گونه که هر یک از راویان، حدیث را از راوی بالاتر شنیده باشد، و خواه سندش منقطع باشد، به این گونه که بعضی از راویان ذکر نشده یا مبهم باشند. چنین حدیثی در نزد شیعه مرفوع است.

اکنون روشن شد که مرفوع چند اصطلاح دارد و آن چه مورد نظر ماست، همان اصطلاح اخیر است. 4.

ص: 139

1- . الرعاية، ص 97؛ نیز ر. ک: مقباس الهدایه، ج 1، ص 207؛ مقدمه ابن الصلاح، ص 42؛ تدریب الراوی، ج 1، ص 173.

2- . نهاییه الدراییه، ص 184.

مطلب بعد درباره حدیث معلق است. معلق حدیثی است که محدث صدر سند آن را حذف کند. شهید ثانی فرموده: حدیث معلق حدیثی است که از ابتدای سند آن، یک راوی یا بیشتر حذف شده باشد» (1).

هم چنین فرموده:

حدیث معلق از تعلیق دیوار گرفته شده است، یعنی دیواری که گچ شده و مشرف به ساقط شدن باشد. اگر شیخ طوسی طریق خود به صاحب اصل را در مشیخه آورده باشد، آن حدیث مسند خواهد بود و اگر طریق ذکر نشده باشد، مرسل خواهد بود (2).

سبک شیخ طوسی و شیخ صدوق در سه کتاب تهذیب الاحکام، استبصار و من لایحضره الفقیه این گونه است که غالب روایات را به صورت تعلیق نقل کرده اند، در حالی که کلینی در کتاب کافی روایات را بیشتر به صورت مسند آورده است (3). شیخ طوسی نوعاً صدر سند را حذف می کند و از وسط سند تا معصوم را ذکر می نماید، ولی صدوق نوعاً تمام سند را تا راوی آخر (متصل به معصوم) حذف می کند (4). هدف اصلی شیخ طوسی و شیخ صدوق، اختصار در ذکر اسناد است. شاید یکی از دلایلی که کلینی را در نقل احادیث اضبط دانسته اند، همین نکته باشد؛ زیرا او بر خلاف طوسی و صدوق، اسناد را به طور کامل آورده و از ذکر آن ها به صورت تعلیق پرهیز کرده است.

البته کلینی گاهی در ابتدای باب سندی را ذکر می کند و آن گاه روایات بعدی را بر اساس همان سند می آورد که در این صورت نیز تعلیق رخ داده است، اما حدیث مرسل نخواهد بود؛ چون سلسله سند آن ذکر شده است. از این رو، باید گفت که تعلیق در نقل روایات در دو کتاب شیخ طوسی و کتاب صدوق بسیار واضح است، اما تعلیق در 0.

ص: 140

-
- 1- . الرعايه، ص 101؛ نیز ر. ک: اصول الحديث، ص 105؛ شرح شرح نخبه الفكر، ص 391؛ فتح المغیث (عراقی)، ص 27؛ قواعد فی علوم الحديث، ص 39؛ منهج النقد فی علوم الحديث، ص 374.
 - 2- . الرعايه، ص 101.
 - 3- . منتقى الجمان، ج 1، ص 24؛ سماء المقال، ج 2، ص 379.
 - 4- . رسائل فی علم الدرایه، ص 100.

روایات کافی گاه موجب توهم ارسال شده است.

استاد سبحانی در این باره می نویسد:

گاهی کلینی صدر سند را بر اساس خبر قبلی حذف می کند. اهل درایه به این کار «تعلیق» می گویند. مثلاً کلینی در خبری که اول باب ذکر می کند، می گوید: «علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن منصور بن یونس...»⁽¹⁾ و در خبر بعدی می گوید: «ابن ابي عمير عن الحسن بن عطيه عن عمر بن یزید...». یا در خبر اول باب می گوید: «علی عن ابيه عن ابن أبي عمير عن ابي عبدالله صاحب السابری...» و در خبر دوم می گوید: «ابن ابي عمير عن ابن رثاب عن إسماعيل بن الفضل...» و در خبر سوم می گوید: «ابن ابي عمير عن حفص بن البختری عن ابي عبدالله عليه السلام...»⁽²⁾

... بسیار واضح است که این گونه اخبار مرسله نیستند، بلکه مسنده اند، همان طور که برخی از علما همچون محمد تقی مجلسی، سید نعمت الله جزایری و شیخ حسن عاملی به این نکته تصریح کرده اند.⁽³⁾ شیخ حسن عاملی در منتقى الجمان فرموده: «بسیار اتفاق می افتد که برخی از اصحاب گمان می کنند در بخشی از سند های کافی انقطاع رخ داده است؛ زیرا آنان توجه نمی کنند که کلینی در بسیاری از اسناد کافی بر طرق پیشین تکیه می کند و البته این روشی شناخته شده در بین متقدمان بوده است. عجیب است که شیخ طوسی نیز از توجه به این نکته غافل شده و اسناد به کافی را به همان صورت خود آورده و آن را به طریق خود از کلینی وصل کرده است، بدون این که واسطه حذف شده را ذکر کند. در نتیجه، سند روایت در نقل شیخ طوسی از کلینی منقطع شده است، ولی مراجعه به کافی اتصال سند را نشان می دهد...»⁽⁴⁾

صاحب سماء المقال از شیخ طوسی تعجب کرده است؛ زیرا شیخ روایتی را از کلینی 5.

ص: 141

- 1- . الكافي، ج 2، ص 96.
- 2- . همان، ص 98-99.
- 3- . سماء المقال، ج 2، ص 132.
- 4- . منتقى الجمان، ج 1، ص 24-25.

نقل کرده و مدعی شده که آن روایت مرسل است، حال آن که نقل کلینی از باب تعلیق است. (1) این روایت در کتاب تهذیب الاحکام، باب «الزیادات فی الزکاه»، با این سند آمده: «محمد بن یعقوب مرسلأ عن یونس بن عبدالرحمن عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام...» (2) در حالی که این حدیث در کافی، کتاب الزکاه، باب «منع الزکاه»، حدیث سوم، موجود است، ولی مبتنی بر سند روایت قبلی است که چنین ذکر شده: «علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس عن ابن مسکان یرفعه عن رجل عن ابی جعفر علیه السلام». (3)

بنابراین، روایتی که شیخ طوسی از کلینی از یونس نقل کرده، مرسله نیست، چنان که شیخ حر عاملی به تعلیق توجه کرده و تمام سند را این چنین آورده است: «محمد بن یعقوب عن علی بن ابی حمزه عن اسماعیل بن مرار عن یونس عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام». (4) و (5)

اکنون دیگر بار به حدیثی که در آغاز بحث نقل کردیم، نظری می افکنیم تا حقیقت مطلب روشن شود.

احمد بن فهد حلی در کتاب المذهب البارع فرموده:

محقق حلی فرموده: «پوست کندن حیوان قبل از سرد شدن حرام است، و گفته شده که مکروه است و این قول برتر است».

می گویم: شیخ طوسی در النهایه گفته: «این کار حرام است و اگر حیوان را قبل از سرد شدن، پوست بکنند، خوردنش جایز نیست». قاضی و ابن حمزه از شیخ طوسی پیروی کرده اند و ابن ادریس قائل به کراهت شده است و محقق حلی و علامه حلی نظر ابن 2.

ص: 142

- 1- . سماء المقال، ج 2، ص 132.
- 2- . تهذیب الاحکام، ج 4، ص 111.
- 3- . الکافی، ج 3، ص 503.
- 4- . وسائل الشیعه، ج 6، ص 18.
- 5- . کلیات فی علم الرجال، ص 450-452.

شیخ طوسی به روایت مرسلی از احمد بن محمد بن یحیی تکیه کرده است که گفت: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «اگر گوسفند ذبح شود و قبل از این که بمیرد، همه پوست یا مقداری از پوستش کنده شود، خوردن آن حلال نیست»،⁽¹⁾ اما علمای دیگر بر عموم قرآن و اخبار و اصالة الحل تکیه کرده اند.⁽²⁾

همان طور که ملاحظه می شود، پوست کندن حیوان قبل از آن که سرد شود، یا حرام است⁽³⁾ یا مکروه، ولی غالب فقها قایل به کراهت شده اند؛ زیرا سر حیوان از تنش جدا گردیده، اگر چه هنوز سرد نشده است.⁽⁴⁾

بسیاری از فقها این حدیث را مرسله شمرده اند؛⁽⁵⁾ زیرا از نظر آنان، حدیث مرفوع از اقسام حدیث مرسل است و اصولاً یکی از اسباب ارسال حدیث، رفع در سند است.

اما در مقابل، شهید اول حدیث فوق را مسند دانسته است. به نظر می آید در این مورد نظر شهید درست است و کسانی که این حدیث را مرسل شمرده اند، دچار تسامح شده اند؛ زیرا این حدیث اگر چه مرفوع است، رفع آن از نوع اتصال و به خاطر ارجاع به سند دیگر است، نظیر آن چه در مورد حدیث معلق گفته شده که صدر سند را به سبب ذکر طریق در مشیخه، حذف می کنند.

در این جا نمونه هایی از روایات کافی را می آوریم که کلینی با تکیه بر سند قبلی، بخشی از سند بعدی را حذف کرده است و این گونه موارد مرسل نخواهد بود، بلکه چون بر سند قبلی تکیه دارد، مسند است: 4.

ص: 143

1- . الکافی، ج 6، ص 220؛ وسائل الشیعه، ج 16، ص 258.

2- . المهذب البارع، ج 4، ص 173.

3- . النهایه، ص 584؛ المهذب، ج 2، ص 440؛ الوسیله، ص 360؛ مختلف الشیعه (چاپ سنگی)، ج 2، ص 129.

4- . السرائر، ج 3، ص 109.

5- . مجمع الفائده و البرهان، ج 11، ص 136؛ جواهر الکلام، ج 36، ص 124.

1 - محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن یحیی عن غیاث بن إبراهيم عن أبي عبدالله عليه السلام....

2 - محمد بن یحیی رفعه قال: قال أبو الحسن الرضا عليه السلام... (1)

به نظر می آید شهید معتقد است که سند حدیث دوم مبتنی بر سند حدیث اول است و اگر این گونه نبود، حدیث مرفوع در حکم مرسل است؛ زیرا واسطه ها اگر چه در نزد رافع حدیث مشخص و معلوم اند، در نزد ما مجهول اند. در این موارد، احساس می شود که کلینی به خاطر تکیه بر سند سابق، سند حدیث لاحق را حذف کرده است.

ب:

1 - محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن جميل بن درّاج و حماد عن سليمان بن خالد....

2 - ابن محبوب عن جميل بن صالح عن سليمان بن خالد... (2)

کلینی دو واسطه را قبل از ابن محبوب حذف کرده است.

ج:

1 - محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن محمد بن یحیی عن طلحة بن زيد عن أبي عبدالله عليه السلام قال: سمعت أبي عبدالله عليه السلام يقول: إنَّ الله عزَّ وجلَّ يبغض كلَّ مطلق ذوّاق.

2 - و یاسناده عن أبي عبدالله عليه السلام قال: بلغ النبی صلی الله علیه و آله أنّ أبا أيوب يريد أن يطلق امرأته، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: إنَّ طلاق أم أيوب لحوب. (3)

د:

1 - محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن علي بن رئاب عن برید بن 5.

ص: 144

1- . الكافي، ج 6، ص 230.

2- . همان، ص 42.

3- . همان، ص 55.

معاوية العجلي قال....

2 - وياسناده عن ابن محبوب عن أبي أيوب الخزاز عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عليه السلام....(1)

ه:

1 - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و علي بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب عن معاوية بن وهب عن أبي عبد الله عليه السلام....

2 - ابن محبوب عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام....

3 - ابن محبوب عن عمر بن يزيد عن بريد العجلي قال: سألته عن رجل....(2)

و:

1 - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و علي بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب عن عمر بن يزيد قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام....

2 - ابن محبوب عن ابن بكير عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام....(3)

ز:

1 - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و علي بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن محبوب عن هشام بن سالم....

2 - ابن محبوب عن العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام....

3 - ابن محبوب عن إبراهيم الكرخي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام....(4)

ح:

1 - محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن سماعة بن مهران قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الرجل يرمى الصيد و هو على 3.

ص: 145

1- . همان، ص 185.

2- . همان، ص 186.

3- . همان، ص 190.

4- . همان، ص 193.

2 - محمد بن یحیی عن رجل رفعه قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: لا يرمى الصيد بشيء هو أكبر منه. (1)

ط:

1 - محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي عن عبدالصمد بن بشير عن عطيه أخي أبي المغرا قال: قلت....

2 - عنه رفعه عن أبي عبدالله عليه السلام.... (2)

ی :

1 - محمد بن یحیی عن علی بن الحسین عن ابن أرومه عن الحسين بن سعيد رفعه قال....

2 - محمد بن یحیی عن علی بن الحسین رفعه قال: قال أبوعبدالله عليه السلام.... (3)

استاد علی اکبر غفاری در پاورقی نوشته که مرفوعُ الیه در حدیث نخست، حضرت صادق علیه السلام است؛ چون در آخر آن به اسم مبارک آن حضرت تصریح شده است.

اکنون باید گفت در مورد حدیثی که در آغاز بحث نقل شد، (4) حق با شهید اول محمد بن مکی عاملی است. شهید اول این حدیث را در کتاب غایه المراد آورده و مدعی شده که آن مسند و متصل است. او فرموده مرفوع در اصطلاح علمای حدیث به معنای متصل به معصوم است. (5) به نظر می آید حرف شهید اول درست باشد؛ چون تا آن زمان هر جا لفظ 3.

ص: 146

1- . همان، ص 211.

2- . همان، ص 314.

3- . همان، ص 388.

4- . ر. ک: همان، ص 295.

5- . غایه المراد، ج 3، ص 520؛ نیز ر. ک: الرواشح السماویه، ص 199؛ مقباس الدرایه، ج 1، ص 207؛ مقدمه ابن الصلاح، ص 42؛ نهایه الدرایه، ص 184؛ تدریب الراوی، ج 1، ص 183؛ الرعايه، ص 97؛ درایه الحدیث (محمدحسین جلالی)، ص 63.

«مرفوع» به کار رفته، به معنای متصل به معصوم است، همان طور که مرفوع در نزد علمای عامه نیز این گونه است. (1) افزون بر این، در کتاب های فقهی شیعه کلمه «مرفوع» به معنای مسند و متصل به کار می رود.

حسن بن علی بن فاضل آبی شاگرد محقق حلی در کتاب کشف الرموز این اصطلاح را بسیار به کار می برد (2) و از آن، معنای متصل و مسند را اراده می کند. «مرفوعاً إلى أبي عبدالله» یا «مرفوعاً إلى رسول الله» یعنی حدیثی که سند آن متصل به امام صادق علیه السلام یا رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. (3)

اما سخن شهید اول پس از او مورد نقد و بررسی قرار گرفت. محقق اردبیلی در کتاب مجمع الفائدة و البرهان می گوید:

سخن شهید اول صواب نیست؛ زیرا «مرفوع» در اصطلاح فقها و علمای حدیث در حکم حدیث مرسل است و نمی توان آن را مسند نامید؛ لذا سند حدیث مرفوع، مرسل است و حدیث ضعیف السند خواهد بود. آن چه شهید اول فرموده، خروج از اصطلاح است. (4)

عین همین انتقاد به شهید اول را شیخ حسن نجفی صاحب جواهر الکلام مطرح کرده و مدعی شده که در سلسله سند عبارت «رفعه» وجود دارد و این عبارت در جایی به کار می رود که سند را محدث حذف کرده باشد، هر چند سند در نزد او مذکور باشد. (5) بنابراین، حدیث یاد شده اگر چه در نزد محمد بن یحیی مسند بوده است، در نزد نجفی مرسل خواهد بود؛ زیرا راویان آن معلوم و مشخص نیستند. 4.

ص: 147

-
- 1- . شرح شرح نخبه الفکر، ص 604؛ شرح التبصره و التذکره، ج 1، ص 180؛ قواعد التحدیث، ص 123؛ ظفر الامانی، ص 227؛ منهج ذوی النظر، ص 51.
 - 2- . فقه و فقهای امامیه در گذر زمان، ص 152.
 - 3- . کشف الرموز، ج 1، ص 448، 466، 520.
 - 4- . مجمع الفائدة و البرهان، ج 11، ص 136.
 - 5- . جواهر الکلام، ج 36، ص 124.

از این گونه نقدها بر شهید اول از ناحیه دیگران نیز وارد شده است، اما احتمال قوی دارد سخن شهید درست باشد؛ چون ما با مقایسه موارد مشابه در می یابیم که کلینی گاه حدیثی را از محمد بن یحیی نقل می کند و آن گاه در حدیث بعدی با تکیه بر سند حدیث قبل، سلسله سند را حذف می نماید. پس اگر محمد بن یحیی سند را حذف کرده باشد، حدیث مرسل خواهد بود، اما چون کلینی سلسله سند را حذف کرده است، معلوم می شود که حدیث در نزد کلینی مسند بوده و او با تکیه بر سند حدیث قبل، سند حدیث بعد را حذف کرده است. پس حذف گاهی از صدر سند صورت می گیرد که آن را «تعلیق» می نامند و چنین حدیثی را «معلق» می گویند و گاهی حذف از وسط سند و آخر سند انجام می شود که اگر عبارت «رفعه» نباشد، این حدیث «معضل» و «منقطع» نامیده می شود، اما اگر عبارت «رفعه» ذکر شده باشد، در اصطلاح به آن «مرفوع» گفته می شود.

اصطلاح «مرفوع» را که شهید اول آورده،⁽¹⁾ در عصر وی به همین معنا رایج بوده است؛ زیرا محمد بن مکی عاملی (م 776 ق) شاگرد فخرالدین حلّی (م 771 ق) و او شاگرد پدرش علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلّی (م 726 ق) و علامه نیز شاگرد محقق نجم الدین جعفر بن سعید حلّی (م 675 ق) بوده است⁽²⁾ و در عصر محقق حلّی این اصطلاح به همین معنا به کار می رفته است، چنان که ما می بینیم این تعبیر به همان معنایی که شهید فرموده است، در کتاب کشف الرموز نیز وجود دارد و این کتاب تألیف فاضل آبی است که آن را در زمان حیات استاد خود، یعنی حدود سال 670 ق، نگاشته⁰.

ص: 148

-
- 1- . غایه المراد، ج 3، ص 520.
 - 2- . الدروس الشرعیه، ج 1، ص 5-75، مقدمه؛ البیان، ص 10-20، مقدمه؛ غایه المراد، ج 1، ص 69-292، مجالس المؤمنین، ج 1، ص 579؛ شذرات الذهب، ج 6، ص 294؛ أمل الآمل، ج 1، ص 181؛ ریاض العلماء، ج 5، ص 185؛ لؤلؤه البحرین، ص 143؛ روضات الجنات، ج 7، ص 3؛ بهجه الآمال، ج 6، ص 661؛ الفوائد الرضویه، ص 645؛ الکنی و الألقاب، ج 2، ص 346، ریحانه الادب، ج 3، ص 276؛ شهداء الفضیله، ص 80؛ الروضه البهیة، ج 1، ص 77-148، مقدمه؛ مفاخر اسلام، ج 4، ص 327؛ معجم رجال الحدیث، ج 17، ص 270.

است. (1) پس فاصله زمانی فاضل آبی تا شهید اول (م 776 ق) حدود یک صد سال بوده است و بعید به نظر می رسد که در این فاصله اصطلاح عوض شده باشد.

برخی از بزرگان به خاطر آشنا نبودن با این اصطلاح که در کتاب کشف الرموز آمده است، بر فاضل آبی خدشه کرده اند که از جمله آنان سید محمد جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه است. صاحب کشف الرموز گفته است:

کتاب های روایی را بررسی کردم و حدیثی نیافتم جز آن چه مرحوم شیخ طوسی در تهذیب الاحکام در باب زیادات آورده و آن را تا محمد بن ابی العیص (الفیض) مرفوع ذکر کرده است.

عاملی در مفتاح الکرامه گفته است:

کاشف الرموز سخن عجیبی گفته که برای مطلب، مستندی جز همین حدیث مرفوع وجود ندارد. این حدیث مرفوع نیست؛ زیرا شیخ طوسی در تهذیب الاحکام فرموده: «محمد بن أحمد عن ابی جعفر عن داود بن إسحاق الحذاء عن محمد بن الفیض». (2) طریق شیخ طوسی به محمد بن احمد شناخته شده است؛ زیرا او محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری (3) است و ابوجعفر نیز احمد بن محمد بن عیسی (4) است و داود ابن اسحاق هم ابوسلیمان حذاء است که صدوق به او طریق دارد (5) و برخی او را ممدوح شمرده اند. اما محمد بن فیض بن مختار از اصحاب حضرت صادق علیه السلام است و ظاهراً با محمد بن فیض تمیمی یکی است و صدوق به او نیز طریق دارد و ابن ابی عمیر در حدیث صحیح از او روایت می کند و مجلسی او را حسن شمرده است. (6) پس حدیث 9.

ص: 149

1- . کشف الرموز، ج 1، ص 21، مقدمه.

2- . تهذیب الاحکام، ج 7، ص 230.

3- . رجال النجاشی، ص 448.

4- . تنقیح المقال، ج 1، ص 90.

5- . من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 485.

6- . روضه المتقین، ج 14، ص 249.

قطعاً مرفوع نیست، ولی دلالتی بر محل نزاع ندارد. (1)

اشکال عاملی بر فاضل آبی وارد نیست؛ چون فاضل آبی این اصطلاح را به همان معنای متداول عصر خویش به کار برده است و معلوم می شود در کتاب های قدما کلمه «مرفوع» مساوی با مرسل نیست. 7.

ص: 150

1- . مفتاح الکرامه، ج 13، ص 47.

1. الاجاره، محمد حسين اصفهانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1409 ق.
2. الأخبار الدخيله، محمد تقی شوشتری، 4 ج، مكتبه الصدوق، تهران، 1360 ش.
3. اختيار معرفه الرجال (رجال الكشي)، محمد بن حسن طوسی، تحقيق سيد حسن مصطفوی، دانشگاه فردوسی، مشهد، 1348 ش.
4. ارشاد الساری لشرح صحيح البخاری، احمد بن محمد قسطلانی، 10 ج، دارالباز، مكه مكرمه، أفسط از چاپ مصر، 1304 ق.
5. ارشاد الطالب الى التعليق على المكاسب، جواد تبریزی، 4 ج، اسماعيليان، قم، 1416 ق.
6. ارشاد طلاب الحقائق الى معرفه سنن خير الخلائق، يحيى بن شرف نووی، تحقيق نورالدين عتر، دارالبشائر الاسلاميه، بيروت، 1411 ق.
7. الارشاد في معرفه حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان مفيد، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، بی تا.
8. الاستبصار فيما اختلف من الاخبار، محمد بن حسن طوسی، تحقيق سيد حسن موسوی خراسان، 4 ج، دارالکتب الاسلاميه، تهران، 1390 ق.
9. أسدالغابه في معرفه الصحابه، علی بن محمد بن اثیر، المكتبه الاسلاميه، تهران، 1336 ش.
10. اصول الحديث و احكامه، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق عليه السلام، قم، 1414 ق.
11. اصول علم الرجال، عبدالهادی فضلی، مؤسسه أم القرى، قم، 1420 ق.
12. اصول کافی، محمد بن يعقوب كليني، ترجمه سيد جواد مصطفوی، 4 ج، كتاب فروشی اسلاميه، 1364 ش.
13. اصول وقواعد فقه الحديث، محمد حسن ربانی، دفتر تبليغات اسلامي، قم، 1382 ش.
14. اضواء على السنه المحمديه، محمود ابوريه، مؤسسه الاعلمي للمطبوعات، بيروت، بی تا.

15. الاعلام الهاديه الرفيعه فى اعتبار الكتب الاربعه، على نمازى شاهرودى، چاپ خانه خراسان، مشهد، 1397 ق.
16. الأعلام، خيرالدين زركلى، 8 ج، دارالعلم للملايين، بيروت، الطبعة السابعه، 1986 م.
17. اعيان الشيعه، سيد محسن امين، 10 ج، دارالتعارف، بيروت، 1403 ق.
18. افاضه القدير فى احكام العصور، شيخ الشريعه فتح الله بن محمد جواد اصفهاني، مؤسسه النشر الاسلامى، قم.
19. الاقتراح فى بيان الاصطلاح، تقى الدين بن دقيق عيد، تحقيق عامر حسن صبرى، دارالبشائر الاسلاميه، بيروت، 1417 ق.
20. اقرب الموارد، سعيد شرتونى، 3 ج، كتاب خانه آيه الله مرعشى نجفى، قم، 1403 ق.
21. الأم، محمد بن ادريس شافعى، 6 ج، دارالمعرفه، بيروت، بى تا.
22. الامالى، محمد بن حسن طوسى، دارالثقافه، قم، 1414 ق.
23. الامام الصادق و المذاهب الاربعه، اسد حيدر، بى تا، بى جا، بى تا.
24. امل الآمل، محمد بن حسن حر عاملى، تحقيق سيد احمد حسيني، بى تا، بى جا.
25. الانساب، عبدالكريم بن محمد سمعاني، 5 ج، تحقيق عبدالله عمر بارودى، دارالجنان، بيروت، 1408 ق.
26. الانصاف فى مسائل الخلاف، عبدالرحمن بن محمد بن انبارى، ادب الحوزه، قم، 1380 ق.
27. ايضاح الاشتباه، حسن بن يوسف حلى، تحقيق محمد حسون، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، 1411 ق.
28. أئمتنا، على محمد على دخيل، 2 ج، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، 1420 ق.
29. الباعث الحثيث، اسماعيل بن عمر بن كثير، تحقيق احمد شاکر، دارالكتب العلميه، بيروت، 1403 ق.
30. بحار الانوار، محمدباقر بن محمد تقى مجلسى، 110 ج، دارالكتب العلميه، تهران، 1365 ش.
31. البحر الزخار، سيد محسن امين، 3 ج، الكتيبى، بيروت، بى تا.
32. بحوث فى شرح العروه الوثقى، سيد محمد باقر صدر، 4 ج، مكتب الاعلام الاسلامى، بى تا.
33. بحوث فى مباني علم الرجال، محمد سند، تقرير محمد صالح تبريزى، عصر ظهور، 1420 ق.
34. بدائع الصنائع، علاء الدين ابوبكر بن مسعود كاشانى، 8 ج، دارالكتاب العربى، بيروت، 1402 ق.
35. بررسى نظريات رجالى امام خمينى، محمد حسن ربانى، بوستان كتاب، قم، 1387 ش.

36. بهجه الآمال فی شرح زبده المقال، علی بن عبدالله علیاری تبریزی، 7 ج، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور، بی جا، 1412 ق.
37. البیان، شهید اول محمد بن مکی، تحقیق محمد حسّون، بنیاد فرهنگی امام مهدی، قم، 1412 ق.
38. البیع، سید روح الله خمینی، 5 ج، بی نا، بی تا.
39. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، مؤسسه فرهنگی هنری ضریح، چاپ دوم، 1376 ش.
40. التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول، منصور علی ناصف، دارالفکر، بیروت، 1406 ق.
41. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی زبیدی، افسست از روی چاپ سنگی، 10 ج، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
42. تاریخ عمومی حدیث، مجید معارف، کویر، تهران، 1377 ش.
43. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن بن هادی صدر، مؤسسه النعمان، بیروت، 1411 ق.
44. التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بی تا.
45. التحریر الطاووسی المستخرج من کتاب حلّ الاشکال، حسن بن زین الدین عاملی، تحقیق فاضل جواهری، کتاب خانة آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1411 ق.
46. تحف العقول عن آل الرسول، حسن بن شعبه حرانی، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1417 ق.
47. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، مطبعة السعادة، مصر، بی تا.
48. تذکره الحفاظ، محمد بن احمد ذهبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
49. تذکره الفقهاء، علامه حسن بن یوسف حلی، 19 ج، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، 1414 ق.
50. ترجمه و شرح نهج البلاغه، علی نقی فیض الاسلام، بی نا، بی تا.
51. تصحیح اعتقادات الامامیه (شرح عقائد الصدوق)، محمد بن محمد شیخ مفید، المؤتمر العالمی لألفیه الشیخ المفید، قم، 1413 ق (مصنفات الشیخ المفید، ج 6).
52. تعلیقه منهج المقال، محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی، چاپ سنگی، بی نا، بی جا، 1406 ق.
53. تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، محمد فاضل لنکرانی، الحج، 6 ج، دارالتعارف، بیروت، 1418 ق.

54. -، الخمس، مركز فقهى ائمة اطهار عليهم السلام، قم، 1423 ق.

55. -، النكاح، مركز فقهى ائمة اطهار عليهم السلام، قم، 1421 ق.

ص: 153

56. تقريرات بحث آبه الله العظمى السيد حسين البروجردى، على پناه اشتهاردى، 2 ج، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، 1416 ق.
57. التقييد و الاصلاح لما اطلق و اعلق من مقدمه ابن الصلاح، حافظ عبدالرحيم بن حسين عراقى، مؤسسه الكتب الثقافيه، بيروت، 1418 ق.
58. تكمله الرجال، عبدالنبى كاظمى، تحقيق و تقديم سيد محمد صادق بحر العلوم، انوار الهدى، قم، 1425 ق.
59. التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، مقداد بن عبدالله سيورى، تحقيق سيد عبداللطيف حسيني كوه كمرى، 4 ج، كتاب خانه آبه الله مرعشى نجفى، قم، 1440 ق.
60. التنقيح، سيد ابوالقاسم خويى، الصلاه، دارالهادى، قم، 1410 ق.
61. -، الصلاه، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1410 ق.
62. -، الطهاره، دارالهادى، قم، 1410 ق.
63. -، الاجتهاد و التقليد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1421 ق.
64. تنقيح المقال، عبدالله مامقانى، 3 ج، بى نا، بى تا.
65. تنوير الحوالك: شرح موطأ مالك، عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، 2 ج، المكتبه التجارويه، مصر، 1389 ق.
66. توضيح المقال فى علم الرجال، على كنى، تحقيق محمد حسين مولوى، دارالحديث، قم، 1421 ق.
67. تهذيب الاحكام، محمد بن حسن طوسى، تحقيق سيد حسن موسوى خراسان، 10 ج، دارالكتب الاسلاميه، تهران، 1364 ش.
68. التهذيب فى فقه الامام الشافعى، حسين بن مسعود بغوى، تحقيق عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، دارالكتب العلميه، بيروت، 1418 ق.
69. جامع الاصول من احاديث الرسول، مبارك بن محمد بن اثير، تحقيق محمد حامد الفقى، دار احياء التراث العربى، بيروت، الطبعة الثالثه، 1403 ق.
70. الجامع الصحيح (سنن الترمذى)، محمد بن عيسى ترمذى، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، دارالفكر، بيروت، 1400 ق.
71. الجامع الصغير فى احاديث البشير النذير، عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، دارالفكر، بيروت، 1401 ق.
72. جامع المدارك فى شرح المختصر النافع، سيد احمد خوانسارى، 7 ج، اسماعيليان، قم، 1405 ق.
73. الجامع للشرائع، يحيى بن سعيد حلى، مؤسسهُ سيد الشهداء عليه السلام، قم، 1405 ق.

74. جامع الرواه، محمد بن علي اردبيلي، 2 ج، كتاب خانة آيه الله مرعشي نجفي، قم، 1404 ق.

ص: 154

75. جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، محمد حسن نجفى، 43 ج، دارالكتب الاسلاميه، تهران، 1392 ق.
76. حاشيه القونوى على تفسير الامام البيضاوى، اسماعيل بن محمد قونوى، تحقيق عبدالله محمود محمد عمر، 20 ج، دارالكتب العلميه، بيروت 1422 ق.
77. حاشيه مدارك الاحكام، محمد باقر بن محمد اكمل وحيد بهبهانى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.
78. حاشيه المكاسب، على ايروانى، چاپ سنگى، مطبعه رشيديه، تهران، 1379 ق.
79. الحاشيه على مدارك الاحكام، محمد باقر بن محمد اكمل وحيد بهبهانى، 3 ج، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1419 ق.
80. حاشيه مجمع الفائده و البرهان، محمدباقر بن محمد اكمل وحيد بهبهانى، تحقيق و نشر مؤسسه علامه المجدد الوحيد البهبهانى، قم، 1417 ق.
81. الحاوى الكبير فى فقه مذهب الامام الشافعى، على بن محمد ماوردى، تحقيق على محمد معوض و عادل احمد الموجود، 19 ج، دارالكتب العلميه، بيروت، 1414 ق.
82. الحبل المتين، محمد بن حسين بهائى، چاپ سنگى، مكتبه بصيرتى، قم، بى تا.
83. الحدائق الناضره، يوسف بن احمد بحراني، 25 ج، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، 1406 ق.
84. الحدود، محمد فاضل لنكرانى، مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، قم، 1427 ق.
85. الحديث و المحدثون، محمد محمد ابوزهره، دارالكتاب العربى، بيروت، 1404 ق.
86. الحواشى على شرح اللمعه الدمشقيه، جمال الدين محمد بن حسين خوانسارى، چاپ سنگى، مدرسه الرضويه، قم، بى تا.
87. حياه الحيوان، محمد بن موسى دميرى، ناصر خسرو، تهران، 1363 ش.
88. خاتمه مستدرک الوسائل، حسين بن محمد تقى نورى، چاپ سنگى، المكتبه الاسلاميه، تهران، بى تا.
89. خلاصه الاقوال فى معرفه الرجال، علامه حسن بن يوسف حلى، اعداد سيد محمد صادق بحرالعلوم، الرضا، قم، 1402 ق.
90. الخلاف، محمد بن حسن طوسى، 6 ج، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، 1416 ق.
91. الخلل فى الصلاه، سيد روح الله خمينى، بى نا، بى تا.
92. دانش درايه الحديث، محمد حسن ربانى، دانشگاه علوم اسلامى رضوى، مشهد، 1380 ش.

93. دائره المعارف تشيع، زيرنظر احمد صدر حاج سيد جوادى و ديگران، نشر شهيد سعيد محبى، تهران، چاپ سوم، 1375 ش.

ص: 155

94. الدر المنضود فى احكام الحدود، سيد محمد رضا گلپايگانى، به قلم على كريمى جهرمى، دارالقرآن الكريم، قم، 1412 ق.
95. دراسات فى الحديث و المحدثين، هاشم معروف حسنى، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت، بى تا.
96. دراسات فى المكاسب، حسين على منتظرى، تفكر، قم، 1415 ق.
97. دراسات فى الفقه الجعفرى، سيد ابوالقاسم خويى، دارالكتاب الاسلامى، قم، 1409 ق.
98. درايه الحديث، سيد محمد حسين حسيني، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1425 ق.
99. الدروس الشرعيه، شهيد اول محمد بن مكي، 3 ج، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، 1414 ق.
100. دلائل الاعجاز، عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانى، كتاب فروشى اروميه، قم، بى تا.
101. دليل العروه الوثقى، حسين حلى، به قلم حسن سعيد، المطبعه العلميه، نجف، 1379 ق.
102. ده رساله، رضا استادى، دفتر انتشارات اسلامى، قم، 1380 ش.
103. ذخيره العقبى فى شرح العروه الوثقى، على صافى گلپايگانى، مكتبه المعارف الاسلاميه، قم، 1411 ق.
104. ذخيره المعاد فى شرح الارشاد، محمد باقر سبزوارى، مؤسسه آل بيت عليهم السلام، قم، بى تا.
105. الذريعه الى تصانيف الشيعه، آقا بزرگ محمد محسن تهرانى، اسماعيليان، قم، بى تا.
106. ذكرى الشيعه فى احكام الشريعه، شهيد اول محمد بن مكي، چاپ سنگى، مكتبه بصيرتى، قم، بى تا.
107. -، تحقيق و نشر مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1419 ق.
108. رجال ابن داود، حسن بن على بن داود حلى، تحقيق سيد محمد صادق بحرالعلوم، المطبعه الحيدريه، نجف، الطبعة الاولى، 1392 ق.
109. رجال الطوسى، محمد بن حسن، طوسى، المكتبه الحيدريه، نجف، 1380 ق.
110. رجال النجاشى، احمد بن على نجاشى، تحقيق سيد موسى شبيرى زنجانى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، بى تا.
111. رساله ابى غالب الزرارى، احمد بن محمد زرارى، تحقيق سيد محمد رضا حسيني جلالى، دفتر تبليغات اسلامى، قم، 1411 ق.
112. رسائل فى درايه الحديث، ابوالفضل حافظيان، دارالحديث، قم، 1424 ق.
113. الرسائل، سيد روح الله خمينى، اسماعيليان، قم، بى تا.

114. الرسائل الرجاليه، محمد بن محمد ابراهيم كلباسى، 4 ج، تحقيق و نشر مؤسسه ولى عصر، قم، 1419 ق.

115. الرعايه فى علم الدرايه، شهيد ثانى زين الدين بن على، تحقيق عبدالحسين محمد على بقال،

ص: 156

کتاب خانة آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1408 ق.

116. الرواشح السماویة، محمدباقر بن محمد میرداماد، کتاب خانة آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1405 ق.

117. روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتح حسین بن علی رازی، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1371 ش.

118. روض الجنان، شهید ثانی زین الدین بن علی، 2 ج، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1422 ق.

119. روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، سید محمد باقر بن زین العابدین خوانساری، 8 ج، اسماعیلیان، قم، 1390 ق.

120. روض الجنان فی شرح ارشاد الازهان، شهید ثانی زین الدین بن علی، افسست از روی چاپ سنگی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، بی تا.

121. الروضة البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، شهید ثانی زین الدین بن علی، العالم الاسلامی، بیروت، بی تا.

122. روضه المتقین، محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور، بی جا، 1393-1399 ق.

123. ریاض الصالحین، یحیی بن شرف نووی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1399 ق.

124. ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، سید علی بن محمد علی طباطبائی، 14 ج، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1412 ق.

125. -، افسست از روی چاپ سنگی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1412 ق.

126. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، عبدالله بن صالح افندی، تحقیق سید احمد حسینی، 6 ج، مطبعة الخیام، 1401 ق.

127. ریحانه الادب، محمد علی مدرس تبریزی، 8 ج، خیام، تهران، چاپ چهارم، 1374 ش.

128. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، محمد بن احمد بن ادريس، 3 ج، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1414 ق.

129. سفینه البحار، عباس قمی، کتاب خانة سنائی، تهران، چاپ سنگی، بی تا.

130. سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی کلباسی، تحقیق سید محمد حسین قزوینی، مؤسسه ولی عصر، قم، 1419 ق.

131. سند العروه الوثقی، محمد سند، المطبعة العلمیه، قم، 1420 ق.

132. سنن ابن ماجه، محمد بن ماجه قزوینی، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، 2 ج، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1407 ق.

133. سنن ابى داود، ابو داود سليمان بن اشعث سجستاني، دارالجنان، بيروت، 1409 ق.
134. -، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، 4 ج، دارالفكر، بيروت، بى تا.
135. سنن الترمذى، محمد بن عيسى ترمذى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1408 ق.
136. سنن الدارمى، عبدالله بن عبدالرحمن دارمى، دارالفكر، بيروت، 1413 ق.
137. السنن الكبرى، احمد بن حسين بيهقى، 8 ج، دارالمعرفه، بيروت، 1413 ق.
138. سنن النسائى، احمد بن على نسائى، بشرح الحافظ جلال الدين السيوطى و حاشيه الامام السندي، داراحياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
139. سير أعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبى، 25 ج، مؤسسه الرساله، بيروت، الطبعة السابعه، 1410 ق.
140. الشذا الفياح من علوم ابن الصلاح، برهان الدين ابناسى، تحقيق صلاح فتحى هلال، 2 ج، مكتبه الرشد، بيروت، 1418 ق.
141. شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جعفر بن حسن حلى، تحقيق و تعليق عبدالحسين محمد على بقال، اسماعيليان، قم، 1408 ق.
142. شرح الاشمونى على ألفيه ابن مالك (منهج السالك الى ألفيه ابن مالك)، على بن محمد اشمونى، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، مكتبه النهضه المصريه، قاهره، 1955 م.
143. شرح التبصره و التذكره، حافظ عبدالرحيم بن حسين عراقى، تحقيق عبداللطيف هميم و ماهر ياسين فحل، دارالكتب العلميه، بيروت، 1423 ق.
144. شرح الشافيه، رضى الدين محمد بن حسن استرآبادى، تحقيق محمد نورالحسن و ديكران، 4 ج، المكتبه المرتضويه، تهران، بى تا.
145. شرح شرح نخبه الفكر، على بن سلطان محمد قارى هروى، دارالارقم بن ابى الارقم، بيروت، بى تا.
146. شرح نهج البلاغه، عبدالحميد بن ابى الحديد معتزلى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، كتاب خانه آيه الله مرعشى نجفى، قم، 1405 ق.
147. شهداء الفضيله، عبدالحسين امينى، دارالشهاب، قم، بى تا.
148. الشيخ الكلينى و كتابه الكافى، ثامر هاشم حبيب عميدى، مكتب النشر الاسلامى، قم، 1414 ق.
149. الصافى فى تفسير القرآن، محمد بن شاه مرتضى فيض كاشانى، 5 ج، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1402 ق.
150. صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، دارالفكر، بيروت، بى تا.

151. صحيح مسلم بشرح النووي (المنهاج: شرح صحيح مسلم بن الحجاج)، يحيى بن شرف نووى، 18 ج، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

ص: 158

152. صحيح مسلم، مسلم بن حجاج نيشابوري، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، 5 ج، دارالفكر، بيروت، 1398 ق.
153. الصلاه (تقريرات النائيني)، محمد تقى آملی، مؤسسه آل بيت عليهم السلام، قم، بی تا.
154. ضحى الاسلام، احمد امين، 3 ج، دارالكتاب العربى، بيروت، الطبعة العاشره، بی تا.
155. طبقات اعلام الشيعة، آقا بزرگ محمد محسن تهرانى، تصحيح على نقى منزوى، دارالكتاب العربى، بيروت، 1391 ق.
156. الطلاق و المواريث، محمد فاضل لنكرانى، مركز فقهى ائمه اطهار عليهم السلام، قم، 1421 ق.
157. الطهاره، سيد روح الله خمينى، بی نا، بی تا.
158. -، تحقيق و نشر مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، قم، 1371 ش.
159. الطهاره، مرتضى بن محمد امين انصارى، المؤتمر العالمى بمناسبة الذكرى المئويه الثانيه لميلاد الشيخ الانصارى، قم، 1415 ق.
160. ظفر الامانى فى مختصر الجرجانى، محمد عبدالحى لکنوى، تحقيق تقى الدين ندوى، الجامعه الاسلاميه، هند، 1418 ق.
161. العروه الوثقى، محمد كاظم بن عبدالعظيم يزدى، اسماعيليان، قم، 1412 ق.
162. العزيز: شرح الوجيز المعروف بالشرح الكبير، عبدالكريم بن محمد رافعى قزوينى، تحقيق على محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، 13 ج، دارالكتب العلميه، بيروت، 1417 ق.
163. علل الشرايع، محمد بن على بن بابويه، تقديم محمد صادق بحرالعلوم، المكتبه الحيدريه، نجف، 1385 ق.
164. علم الحديث، كاظم مدير شانہ چى، دفتر انتشارات اسلامى، قم، بی تا.
165. علم حديث، زين العابدين قربانى، انصاريان، قم، 1374 ش.
166. علوم الحديث و مصطلحه، صبحى صالح، الشريف الرضى، قم، 1363 ش.
167. عمده القارى: شرح صحيح بخارى، بحرالدين محمود بن احمد عينى، دارالفكر، بيروت، بی تا.
168. العمل الابقى فى شرح العروه الوثقى، سيد على حسيني بشر، مطبعه النجف، نجف، 1383 ق.
169. عوالى اللئالى العزيزيه فى الاحاديث الدينيه، محمد بن ابى جمهور احسانى، تحقيق مجتبى عراقى، مطبعه سيدالشهداء عليه السلام، قم، 1403 ق.
170. عوائد الأيام، احمد بن محمد مهدى نراقى، تحقيق و نشر دفتر تبليغات اسلامى، قم، 1417 ق.

171. عیون اخبار الرضا، محمد بن علی بن بابویه، تصحیح سید مهدی لاجوردی، مطبعة زندگی، تهران، 1363 ق.

ص: 159

172. غايه المراد فى شرح نكت الارشاد، شهيد اول محمد بن مكى، تحقيق رضا مختارى، 4 ج، دفتر تبليغات اسلامى، قم، 1414 ق.
173. الغدير فى الكتاب و السنه و الادب، عبدالحسين امينى، دارالكتاب العربى، بيروت، 1403 ق.
174. غريب الحديث، ابويعيد قاسم بن سلام هروى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1406 ق.
175. غنيه النزوع الى علمى الاصول و الفروع، حمزه بن على بن زهره، كتاب خانه آيه الله مرعشى نجفى، قم، 1404 ق.
176. غنيمه المعاد فى شرح الارشاد (موسوعه البرغانى فى فقه الشيعه)، محمد صالح بن محمد برغانى، تحقيق عبدالحسين آل الصالحى، نمايشگاه دائمى كتاب، تهران، 1364 ش.
177. فتح البارى بشرح صحيح البخارى، احمد بن حجر عسقلانى، داراحياء التراث العربى، بيروت، 1402 ق.
178. فتح الباقي بشرح ألفيه العراقى، زكريا بن محمد انصارى، تحقيق حافظ ثناءالله زاهدى، دار ابن حزم، بيروت، 1420 ق.
179. فتح المغيث بشرح الفيه الحديث، عبدالرحيم بن حسين عراقى، تحقيق احمد محمد شاکر، عالم الكتب، بيروت، 1408 ق.
180. فتح المغيث: شرح ألفيه الحديث، محمد بن عبدالرحمن سخاوى، دارالكتب العلميه، بيروت، 1414 ق.
181. فرائد الاصول، مرتضى بن محمد امين انصارى، تحقيق عبدالله نورانى، مؤسسه النشر الاسلامى، قم، 1365 ش.
182. الفصول الغرويه، محمد حسين اصفهانى، بى نا، بى جا، بى تا.
183. فقه الصادق، سيد محمد صادق روحانى، 41 ج، بى نا، قم، بى تا.
184. فقه شيعه، سيد محمد مهدى موسوى خلكالى، بى نا، بى تا.
185. فقه و فقهای اماميه در گذر زمان، محمدحسن ربانى، شركت چاپ و نشر بين الملل، تهران، 1386 ش.
186. الفقه، سيد محمد شيرازى، دارالعلوم، بيروت، 1407 ق.
187. (وثوق صدورى و وثوق سندی و دیدگاه ها)، محمدحسن ربانى، فقه، شماره 19 و 20، بهار و تابستان 1378 ش.
188. الفوائد الرجاليه، سيد على ابوالحسن، ذوى القربى، قم، بى تا.

189. الفوائد الرجاليه، سيد محمد مهدي بن مرتضى بحر العلوم، تحقيق محمد صادق بحر العلوم و حسين بحر العلوم، 4 ج، مكتبه الصادق، تهران، 1363 ش.
190. الفوائد الرضويه، عباس قمي، كتاب خانه مركزي، تهران، 1327 ش.
191. فوائد القواعد، شهيد ثاني زين الدين بن علي، دفتر تبليغات اسلامي، قم، 1419 ق.
192. الفوائد المدنيه، محمد امين استرآبادي، چاپ سنگي، دار النشر لاهل البيت عليهم السلام، قم، بي تا.
193. الفهرست، محمد بن حسن طوسي، المكتبه الحيدريه، نجف، بي تا.
194. فيض القدير، محمد عبدالرؤف بن علي مناوي، افست از روي چاپ مصر، 6 ج، دارالمعرفه، بيروت، 1391 ق.
195. قادتنا كيف نعرفهم، سيد محمد هادي ميلاني، 8 ج، مؤسسه آل بيت عليهم السلام، قم، 1413 ق.
196. قاعده لا ضرر ولا ضرار، سيد علي سيستاني، دفتر آيه الله سيستاني، قم، چاپ اول، 1414 ق.
197. القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروزآبادي، 4 ج، داراحياء التراث العربي، بيروت، 1412 ق.
198. قاموس الرجال، محمد تقى شوشترى، 11 ج، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، 1410-1414 ق.
199. القضاء في الفقه الاسلامي، سيد كاظم حسيني حائري، مجمع الفكر الاسلامي، قم، 1415 ق.
200. قواعد التحديث، جمال الدين قاسمي، دارالكتب العلميه، بيروت، 1409 ق.
201. قواعد الحديث، محيي الدين موسوي، دارالاضواء، بيروت، 1406 ق.
202. قواعد في علوم الحديث، تحقيق عبدالفتاح ابوغده، دارالقلم، بيروت، 1392 ق.
203. قوانين الاصول المحكمه، ميرزا ابوالقاسم بن محمد حسن قمي، چاپ سنگي، المكتبه العلميه الاسلاميه، تهران، 1378 ق.
204. الكافي، محمد بن يعقوب كليني، تصحيح علي اكبر غفاري، 8 ج، دارالكتب الاسلاميه، تهران، 1391 ق.
205. الكامل في تاريخ، علي بن محمد بن اثير، 13 ج، دارصادر، بيروت، 1385 ق.
206. كتاب الاجاره، سيد محمود هاشمي شاهرودي، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامي، قم، 1422 ق.
207. كتاب الشهادات، سيد محمدرضا گلپايگاني، به قلم سيد علي حسيني ميلاني، دارالقرآن الكريم، قم، 1405 ق.
208. كتاب القضاء، سيد محمدرضا گلپايگاني، به قلم سيد علي حسيني ميلاني، دارالقرآن الكريم، قم، 1401 ق.

209. كشف الاستار عن وجه الكتب و الاسفار، سيد احمد صفایى خوانسارى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1409 ق.

ص: 161

210. كشف الرموز، حسن بن ابي طالب فاضل آبي، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، 1408 ق.
211. كشف الظنون، حاجي خليفه مصطفى بن عبدالله، 6 ج، دارالفكر، بيروت، 1402 ق.
212. كشف اللثام عن قواعد الاحكام، محمد بن حسن فاضل هندی، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، 1416 ق.
213. كشف المحجّه، علي بن موسى بن طاووس، دفتر تبليغات اسلامي، قم، بی تا.
214. كفايه الاحكام، محمدباقر سبزواري، مدرسه صدر و مهدي، اصفهان، بی تا.
215. كفايه الاصول، محمد كاظم بن حسين خراساني، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، 1420 ق.
216. الكفايه في علم الروايه، احمد بن علي خطيب بغدادی، دارالكتب العلميه، بيروت، 1409 ق.
217. كليات في علم الرجال، جعفر سبحاني، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، بی تا.
218. كنز العرفان، مقداد بن عبدالله سيوري، المكتبه المرتضويه، تهران.
219. الكنى واللقاب، عباس قمي، 3 ج، مكتبه الصدر، تهران، 1386 ق.
220. كوثر المعاني الدراري في كشف خبايا صحيح البخاري، محمد خضر جكني شنقيطي، 13 ج، مؤسسه الرساله، بيروت، 1415 ق.
221. كزیده كافي، محمد باقر بهبودی، 6 ج، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1363 ش.
222. اللباب في علوم الكتاب، عمر بن علي بن عادل دمشقي، تحقيق عادل احمد عبدالموجود و علي محمد معوض، 20 ج، دارالكتب العلميه، بيروت، 1419 ق.
223. لسان العرب، محمد بن مكرم بن منظور، 15 ج، دارصادر، بيروت، 1414 ق.
224. لسان الميزان، احمد بن علي بن حجر عسقلاني، 5 ج، مؤسسه الاعلمي، بيروت، 1406 ق.
225. لؤلؤه البحرين في الاجازه لقرتي العين، يوسف بن احمد بحراني، تحقيق سيد محمد صادق بحرالعلوم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ دوم، بی تا.
226. مباني تكلمه المنهاج، سيد ابوالقاسم خويي، المطبعه العلميه، قم، بی تا.
227. مباني منهاج الصالحين، سيد تقی طباطبائي قمی، 10 ج، مكتبه المفيد، قم، 1411 ق.
228. مجالس المؤمنين، نورالله بن شريف الدين شوشتری، كتاب فروشي اسلاميه، تهران، بی تا.

229. مجمع البحرين، فخرالدين بن محمد طريحي، 6 ج، المكتبة المرتضويه، تهران، 1365 ش.
230. مجمع الفوائد و البرهان، احمد بن محمد اردبيلي، مؤسسه النشر الاسلامي، قم، 1402-1414 ق.
231. مجمع الرجال، عنايت الله قهپائي، تحقيق سيد محمد علامه، 6 ج، اسماعيليان، قم، بی تا.
232. المجموع: شرح المهذب، يحيى بن شرف نووي، 20 ج، دارالفكر، بيروت، بی تا.

233. محاضرات فی فقه الزکاه، سید محمد هادی میلانی، تحقیق سید فاضل میلانی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، 1350 ش.
234. المحصول فی علم الاصول، جعفر سبحانی، به قلم سید محمود جلالی مازندرانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، 1418 ق.
235. المختصر النافع، جعفر بن حسن حلّی، بی نا، مصر، بی تا.
236. مختلف الشیعه، علامه حسن بن یوسف حلّی، 8 ج، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1410 ق.
237. مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام، سید محمد بن علی موسوی عاملی، 8 ج، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1410 ق.
238. مدارک العروه الوثقی، علی پناه اشتهاردی، 32 ج، اسوه، قم، 1417 ق.
239. مرقاه المفاتیح: شرح مشکاه المصابیح، علی بن سلطان محمد قاری هروی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1422 ق.
240. مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، شهید ثانی زین الدین بن علی، 16 ج، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم، 1418 ق.
241. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، حسین بن محمد تقی نوری طبرسی، 18 ج، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1407 ق.
242. مستمسک العروه الوثقی، سید محسن حکیم، 14 ج، کتاب خانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1404 ق.
243. مستند الشیعه، احمد بن محمد مهدی نراقی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1415 ق.
244. مستند الشیعه، سید ابوالقاسم خویی، الاجاره، مدینه العلم، قم، 1413 ق.
245. -، المضاربه، مدینه العلم، قم، 1413 ق.
246. -، النکاح، 2 ج، مدینه العلم، قم، 1413 ق.
247. مستند العروه الوثقی، سید ابوالقاسم خویی، النکاح، مدینه العلم، قم، 1413 ق.
248. مسند احمد، احمد بن محمد بن حنبل، 6 ج، دارصادر، بیروت، بی تا.
249. مشارق الشموس، جمال الدین محمد بن حسین خوانساری، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، بی تا.
250. مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین، محمد بن حسن بهائی، با تعلیقات محمد اسماعیل خواجهانی، تحقیق سید مهدی رجائی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1372 ش.

251. مصباح الاصول، سيد ابوالقاسم خويي، 4 ج، مکتبه بصيرتي، قم، بي تا.

252. مصباح الفقاهه، سيد ابوالقاسم خويي، انصاريان، قم، چاپ چهارم، 1417 ق.

ص: 163

253. مصباح الفقيه، رضا بن محمد هادی همدانی، چاپ سنگی، مکتبه الصدر، تهران، بی تا.
254. المصباح المنیر، احمد بن محمد فیومی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1404 ق.
255. مصباح الهدی، محمد تقی آملی، بنیاد فرهنگی اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور، تهران، 1380 ق.
256. مطالع الانوار، محمد باقر شفتی، انتشارات مهدوی، اصفهان، بی تا.
257. المطول، مسعود بن عمر تفتازانی، کتاب فروشی ارومیه، قم.
258. المعالم الزلفی فی شرح العروه الوثقی، عبدالنبی نجفی عراقی، چاپ خانه علمیه قم، 1380 ق.
259. معالم العلماء، محمد بن علی بن شهر آشوب، تحقیق محمد صادق بحرالعلوم، المطبعه الحیدریه، نجف، 1380 ق.
260. المعبر فی شرح المختصر، جعفر بن حسن محقق حلّی، 2 ج، مؤسسه سیدالشهداء علیه السلام، قم، 1363 ش.
261. معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله حموی، 5 ج، دارصادر، بیروت، 1984 م.
262. المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحار الانوار، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1413 ق.
263. معجم المؤلفین، عمر رضا کحّاله، 15 ج، داراحیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الأولى، 1376 ق.
264. معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، 23 ج، دارالزهراء، بیروت، 1403 ق.
265. معجم مقاییس اللغه، احمد بن فارس، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1404 ق.
266. معراج اهل الكمال الی معرفه الرجال، سلیمان بن عبدالله ماحوزی بحرانی، تحقیق سید مهدی رجائی، مطبعه سید الشهداء علیه السلام، قم، 1412 ق.
267. معرفه علوم الحدیث و کمیّه اجناسه، محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، دار ابن حزم، بیروت، 1424 ق.
268. المعین علی معجم رجال الحدیث، سید محمد جواد حسینی بغدادی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1415 ق.
269. المغنی و الشرح الکبیر، عبدالرحمن بن محمد بن قدامه مقدسی، 14 ج، دارالکتب العربی، بیروت، 1403 ق.
270. مفاتیح الاصول، سید محمد بن علی مجاهد طباطبایی، افسست از روی چاپ سنگی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، بی تا.
271. مفاتیح الغیب، فخرالدین محمد بن عمر رازی، 32 ج، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، بی تا.

272. مفاخر اسلام، علی دوانی، 21 ج، امیرکبیر، تهران، 1362 ش.

273. مفتاح البصیره فی فقه الشریعه، اسماعیل صالحی مازندرانی، الطهاره، اسماعیلیان، قم، 1418 ق.

274. مفتاح الکرامه، محمد جواد بن محمد حسینی عاملی، 10 ج، افست از روی چاپ سنگی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، بی تا.

275. -، تحقیق محمد باقر خالصی، 26 ج، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1419 ق.

276. مقابس الانوار، اسدالله بن اسماعیل کاظمی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، بی تا.

277. مقابس الهدایه فی علم الدرايه، عبدالله مامقانی، تحقیق محمدرضا مامقانی، 7 ج، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، 1413 ق.

278. مقدمه ابن الصلاح فی علوم الحدیث، عثمان بن صلاح شهرزوری، تحقیق ابوعبدالرحمن صلاح بن محمد بن عویضه، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1416 ق.

279. المکاسب المحرمه، سید روح الله خمینی، بی نا، بی تا.

280. المکاسب، مرتضی بن محمد امین انصاری، چاپ سنگی، بی نا، بی تا.

281. ملاذ الاخیار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، کتاب خائنه آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1406 ق.

282. من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1395 ق.

283. المناقب، محمد بن علی بن شهر آشوب، 4 ج، بی نا، بی جا، بی تا.

284. مناهج الاحکام، میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن قمی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1420 ق.

285. منتقى الجمان، حسن بن زین العابدین عاملی، 3 ج، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1362 ش.

286. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، علامه حسن بن یوسف حلّی، 14 ج، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1421 ق.

287. منتهی المقال فی احوال الرجال، محمد بن اسماعیل مازندرانی حائری، 7 ج، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، 1416 ق.

288. المنجد، لوئیس معلوف، اسماعیلیان، قم، بی تا.

289. المنظومه البیقونیه، عمر بن محمد بیقونی، بشرح الشیخ محمد بن عبدالباقی الزرقانی، مع حاشیه الشیخ عطیه الاجهوری، تحقیق ابوعبدالرحمن صلاح محمد عویضه، دارالکتب العلمیه، بیروت، 2004 م.

290. منهاج البراعه، ميرزا حبيب الله بن محمد هاشم خويى، المكتبه الاسلاميه، تهران، بى تا.

291. منهاج الفقاهه، سيد محمدصادق روحانى، 6 ج، بى تا، قم، بى تا.

292. منهج النقد فى علوم الحديث، نورالدين عتر، دارالفكر، بيروت، 1412 ق.

ص: 165

293. منهج ذوی النظر بشرح منظومه علم الاثر، محمد محفوظ بن عبدالله ترمسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1424 ق.
294. المنهل الروی فی مختصر علوم الحدیث النبوی، محمد بن ابراهیم بن سعدالله بن جماعه، تحقیق محیی الدین عبدالرحمن رمضان، دارالفکر، دمشق، 1406 ق.
295. الموسوعه الرجالیه، ترتیب اسانید التهذیب، سید حسین بروجردی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، 1414 ق.
296. الموقظه فی علم مصطلح الحدیث، محمد بن احمد ذهبی، تحقیق عبدالفتاح ابوغده، مکتب المطبوعات الاسلامیه، حلب، 1405 ق.
297. مهذب الاحکام، سید عبدالاعلی سبزواری، المنار، قم، 1413 ق.
298. المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، احمد بن محمد بن فهد حلی، 5 ج، تحقیق مجتبی عراقی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1407 ق.
299. المهذب، عبدالعزیز بن براج، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1406 ق.
300. میراث حدیث شیعه، مهدی مهریزی و علی صدراپی خویی، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، قم، 1384 ش.
301. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1420 ق.
302. الناصریات، علی بن حسین علم الهدی، تحقیق مرکز البحوث و الدراسات العلمیه، مجمع تقریب بین مذاهب اسلامی، تهران، 1417 ق.
303. نقد الرجال، سید مصطفی بن حسین تفرشی، 5 ج، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، 1418 ق.
304. نهایه التقرير، سید حسین بروجردی، 3 ج، تحقیق و نشر مرکز فقه ائمه اطهار علیهم السلام، قم، چاپ اول، 1420 ق.
305. نهایه الدرايه، سید حسن صدر، تصحیح ماجد غرباوی، بی نا، قم، بی تا.
306. نهایه المرام فی شرح مختصر شرائع الاسلام، سید محمد بن علی موسوی عاملی، 2 ج، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، 1413 ق.
307. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، مبارک بن محمد بن اثیر، 6 ج، اسماعیلیان، قم، 1364 ق.
308. النهایه، محمد بن حسن طوسی، تحقیق آقا بزرگ تهرانی، دارالکتب العربی، بیروت، چاپ دوم، 1400 ق.
309. الوافی، محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، 3 ج، المکتبه الاسلامیه، تهران، بی تا.

310. الوافي بالوفيات، خليل بن ايبيك صفدى، دار احياء التراث العربى، بيروت، 1420 ق.
311. الوجيز، محمد بن حسين بهائى، ترجمه حسين مرعشى، بى نا، بى تا.
312. الوجيزه فى علم الرجال، محمد باقر بن محمد تقى مجلسى، ترتيب عبدالله سبى الى حاج، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، 1415 ق.
313. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن حسن حر عاملى، 20 ج، المكتبه الاسلاميه، تهران، 1375 ق.
314. -، محمد بن حسن حر عاملى، 30 ج، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، 1407 ق.
315. الوسيله الى نيل الفضيله، محمد بن على بن حمزه طوسى، تحقيق محمد حسون، كتاب خانه آيه الله مرعشى نجفى، قم، 1408 ق.
316. وصول الاخير الى اصول الاخبار، حسين بن عبدالصمد عاملى، مجمع الذخائر الاسلامى، قم، 1401 ق.
317. هدايه المحدثين الى طريقه المحمدين، محمد امين بن محمد على كاظمى، تحقيق سيد مهدي رجائى، به اهتمام سيد محمود مرعشى، كتاب خانه آيه الله مرعشى نجفى، قم، 1405 ق.
318. الهدايه الى الاصول، سيد ابوالقاسم خويى، به قلم حسن صافى اصفهانى، تحقيق و نشر مؤسسه صاحب الامر، قم، 1418 ق.
319. الهدايه، محمد بن على بن بابويه، تحقيق و نشر مؤسسه الامام الهادى عليه السلام، قم، 1419 ق.
320. هديه العارفين: اسماء المؤلفين و آثار المصنّفين، اسماعيل پاشا بغدادى، دارالفكر، بيروت، 1410 ق.
321. همع الهوامع، عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطى، الرضى، قم، 1405 ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

